





کوشکتابخانه

۴

خواسته بیل

آنچه حمله حمله حمل متمرنه

در زمینه در زمینه به کوئی نه

هر از زمینه بر است از زمینه عمق از عمق عمق عبرت است از زمینه

بر پی عبرت است از زمینه عمق از عمق عبرت است از زمینه

در درم عبرت است از زمینه عبرت است از زمینه

زمینه



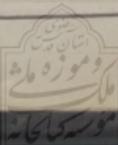
۱۱۱ در در



کتابخانه ملی ایران

چون افتادم اخوی دینه برا و نیز بحروف بقی
 شد بعده بحال روز رفیع دی و خوبکار در دنیا
 که سعادت در سعادت و مرد در مردات
 و مرق در مرقات و قیصه زانه که زکر کردید
 آنها سه اگردنی ردویه و فیضت خلی
 زندگانی برخیزد بپرس بن پرایانه و زنده است
 دو اخوی سه خواهد از را بحروف تاچی دکر ایام
 با بر جانیه بدان کرد و درینه ای ردویه همان
 بسم شهدا ان شه دل خربجا و دل خوشی که خود در زنده است
 دو ای ای بجهیه و دیان اسکن که خود است و نباید
 پنبدیکه بجمع فرمید که خود ریخت
 جمله اول درست صدر دیر و قوه میمه طیس و هر راه

| | | | |
|-----|--------|----|--------|
| ۱۰۶ | خواریک | ۲ | خواریک |
| ۱۰۷ | سردشت | ۳ | سردشت |
| ۱۰۸ | حک | ۴ | حک |
| ۱۰۹ | حک | ۵ | حک |
| ۱۱۰ | حک | ۶ | حک |
| ۱۱۱ | حک | ۷ | حک |
| ۱۱۲ | حک | ۸ | حک |
| ۱۱۳ | حک | ۹ | حک |
| ۱۱۴ | حک | ۱۰ | حک |
| ۱۱۵ | حک | ۱۱ | حک |



محمد مانی درادوجت و محل استعمال و خواص دیگر سرتباً

در عین لدویس و خان رهنا ۳۳ در میکنکه ایجیجت میخواهد

در آنست لدویس و پیر زمان در بیان ۳۵ در آنست

در عده خست خیز کنکه در آنال لدویس و میکنست
اگر ترکیب

باب اف

| | | |
|----------|---------------------|-----|
| اگر | ارنیکا | ۹۹ |
| اطقی | برون | ۹۸ |
| اک | است دنکور | ۱۳۰ |
| اک | ترکنی | ۱۵۳ |
| اب دیداک | اطریخونوس | |
| اب دست | ایس اپریس یکن | ۱۴۹ |
| اب دست | ایس اپریس یکن دنکور | |
| اچکاران | ائش | ۳۴ |
| اترکنک | فینن | ۹۹ |
| اترکنک | افرول | ۹۹ |

| | | | | |
|-----|----------------|--------------|------------|------------|
| | | | | |
| ۱۴۸ | کسه روز | پست رخت آندر | اچور موره | لوبیل میک |
| ۱۴۹ | بزر اپارا | ۳ شم | انترن | شبلیسا |
| ۱۵۰ | پرزد | ۸۲ | انترل بلکس | |
| | | ۱۴۷ | | انبر |
| | پر کردن | | | انبر |
| | پر کردن روز | | | انبر |
| | پست چوره دزکرد | | | انبر |
| ۱۵۱ | بند اکن خرس | ۰۵ | انیمه | انیمه |
| | بندی | ۰۶ | اندره | اندره |
| | بند بخش | | | انس |
| ۴۰ | بسن عضل | | | انسون |
| | بلد داشت | ۱۵۰ | انزالیں | انزالیں |
| ۷۰ | پست | | | ائین اند |
| ۱۱۹ | کھوہ سن | | باب اب | |
| | پست روز | | | بند ام بخش |
| | منسه روح | | | پادیان |
| | پوره در در | ۱۵۱ | | پوره |



| باب الحجم | | پوست درخت بیه | |
|-----------|--------|---------------|--|
| ۸۷ | چدی | پوست درخت بیه | |
| ۱۰۱ | صبر | پوست درخت کرد | |
| ۵۶ | جلب | پوست پنیر کرد | |
| ۷۲ | چوره | پوست کردن | |
| | حشیخ | پوست نیم | |
| ۱۳۵ | چوره | پوست نیم | |
| | چوره | پوست نیم | |
| ۱۳۹ | چوره | پوست نیم | |
| ۱۴۲ | چوره | پوست نیم | |
| ۱۳۳ | چوره | پوست نیم | |
| باب الحج | | پوست درخت بیه | |
| ۶۰ | چوره | پوست نیم | |
| ۴۹ | چوره | پوست نیم | |
| ۴۹ | حسن به | نیفین میران | |
| | حفل | تمام شیر | |
| | | قمر رزارت | |

~ باب انجید ~

| | | |
|-----|--------------|------------------|
| | روغزه بھوان | خوش نہر |
| | روغزه عابد | خریت |
| ۱۰۰ | روغزه سرہار | ضور در تھون |
| | روغزه کن | خودر دو فر |
| ۱۰۱ | روغزه رچک | حل میلا |
| | روغزه کنہر | حل نہدر |
| ۱۰۲ | روغزه نہ صدر | باب بھال |
| | روغزه | دار صبی |
| ۱۰۳ | روغزه صبی | دار بخت |
| ۱۰۴ | ز باب اڑاڑ | درست صبی |
| | روغزه ان | درٹیال |
| ۱۰۵ | ز فی | / |
| | ز نہد | دروت یوز در دمکر |
| ۱۰۶ | ز نہر | باب بھال |
| | ز نہر | در زیح |
| ۱۰۷ | ز نہر | باب اڑاڑ |
| | ز نہر | راتن |
| ۱۰۸ | با ب ایں | ردخ |



| | | | |
|----|----------------------------|--------------|---------------------|
| ۸۱ | | نکره | س |
| ۹۳ | | مرنپال | ستی زرس |
| ۹۵ | | مرنفات و زما | س-ب |
| | | مرنفات و فر | سرب |
| ۹۶ | مرنفات و دکر بیدار نیا کال | سرکم بر ب | سرخ |
| | | سرخ | سرد من ملسم کر بمنا |
| | | سیاره | سرخ زرد |
| | | باب آنمن | سطر |
| | | شاد تر | سطرین |
| | | گل سرب | تیر |
| | | چهارم | تیرین |
| ۱۰ | | تیر | تیغ |
| | | سرمه | تیغه |
| ۱۱ | | تیرکان | تیپ |
| | | تیرخشت | تیپه |
| ۱۲ | | باب الصادر | سم اند |
| ۱۳ | صبر رز | تیک | تیک |
| ۱۴ | صبرنا | تیک | تیک |
| | | باب اطهار | سندرس |



گوشه کتابخانه

| | | | | |
|-----|---------------|-----|------------|-------------|
| | | | باب المکاف | |
| | | ١٣٣ | | طهییر |
| ٩٩ | کات بکور | | | ظرنین |
| | کافر | | | ظرطیر |
| | کافو | ٢ | | طدد |
| | کافور بقش | ١٤ | | ظرطون |
| ١٣٥ | کبرت | | باب العین | |
| | لچ | ٨٤ | | عقردح |
| | کربانت اه عاک | | | عرق رثہب |
| | کربانت خویم | | | س الف |
| | کربانت درز | | | فریز زد درز |
| | رس | ٣ | | فرمیرن |
| | مل ببرن | | | فسدر |
| ١٣٦ | حل غفیه | | | فرودنیس |
| ١٤٥ | صلب | ٤ | | ندس |
| | صلل | | باب القاف | |
| | مل نرخ | ١٦ | | قث انحر |
| | | ١٥ | | قداب |
| | | | | قططرن |



| | | |
|-----|--------------------|-------------|
| ۷۴ | ک | گزی |
| | س | رخمه |
| | لک | رکویں |
| | چک | لکنده ایم |
| | لکل | لکه ب |
| ۷۵ | مقدار زرق | باب الدم |
| ۱۱۹ | محیط عالم | لد ستمس |
| | مروره دست روزگار | لدک روکاریم |
| | پی معدن خودریں | لکات درز |
| | منیک | لد سرازی |
| | باب آنون | لد زدن |
| | نزنکیس | باب ایم |
| ۸۰ | نظردران | مایع بھر |
| | نسفع | دار خوبی |
| | لغف | ماند |
| ۱۲۳ | ریش در | سردار سرک |
| ۱۰۰ | نیزه هست در مرید ک | مر نینت |

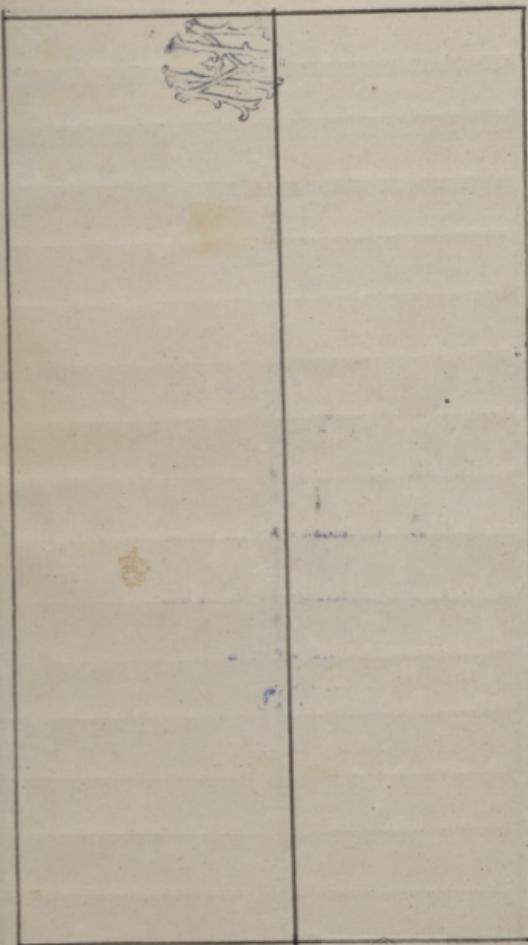


| باب ای | باب امار |
|-----------|-----------|
| ۱۱۰ | داینگ |
| میدردرفرز | درج |
| میدردربرک | در ب مکمل |
| — | باب ای |
| — | بر لک |
| — | پسچوت |



| | |
|------------------------------|------------------------------|
| هر آنچه عبرت از هر تو میگذرد | هر آنچه عبرت از هر تو میگذرد |
| هر آنچه عبرت است از هر کنم | هر آنچه عبرت است از هر کنم |
| هر درم عبرت است از هر کنم | |
| | |





۱۷۰۵/۱۱

۱۶/۷/۲۰۱



| |
|-----------------------------|
| استندر سوی |
| کتابخانه ملی اسلام - سیستان |
| شماره ۴۱۹۹ |
| تاریخ نت اول (مرجعی) ۱۳۴۷ |
| بازدید دد |

۱۳۸۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ا) جهود اول در آن پیر نمودار و متحضر روز از خفت و دلخواه پیش از اینست که در روح عربی با
بیوی قصر حیران از نیز پیر نمودار و متحضر اهل سنت افغانستان در بودت و پسندگانش است
برای این شاهزاده هفدهم اول در هزار چهار و پنجم زرطیعت خوارست در بودت فهد
آن در نزد پادشاه فضیلت در کاخ فریب خدمتکاری در حکمت و کارکرد گویان
فضل خسرو و کوت بگذان اتفاق ناصل رسید از تفخیع و محبت فصل سن
در خوش دیگرست که رئیس هفدهم خوش عقیلیس

ب) فضیلت اول در هزار چهار و پنجم زرطیعت خوارست در بودت و دادگاه فخر از
فرماد اول در هزار چهار و پنجم زرطیعت خوارست خود را که در حکمت و بودت
که خود اول در هزار چهار و پنجم زرطیعت خوارست خود را که در حکمت و بودت
است زیرا که ترجیح روم و سعدیه اهل بیان شدن آن پس از فرمان بسط
سرزاج هزار رزق نسخه هفدهم خوارست خود را که رئیس هفدهم خوارست که در بودت
در سرمهیات خود را که بر طبق شیوه تعریف نیست که زنگ آن هزار بیان نیم
در پنجم هزار خود را در فرقه نیاز دارد:

ج) هرمی سرخ بصفی روم هزار پنجم که در فرقه سی هزار کامنه نیز خوارست در بودت
ریزیست در بودت فرقه هفدهم ای پنجم در بودت از همه مقدمه داده ای خود
نیز نیز رازی بر طبق شیوه تعریف نیم که دفتر خود را در هزار ایستاده نیز را که ای خود
که هم نیز نیز تهمه ای ای دفتر خود را در هزار ایستاده نیز را که ای خود

و بیان داشت که در جن از جمله عصیان و لفم چون ملک نهاد سر اینعنه که خوازده چند مردم
در نظر خود را برآورد پس از نظر خود را باز اتفاق داشت و شاهزاده عاصیان
دستور اخراج از تهران داد و روزی از همان خبر از اراضی چشم دیدنها را آغاز کرد و گفت
و در روز دو پیش از برگشت پادشاه از این دستور اخراج عصیان
و پیش از آن که پادشاه از این دستور اخراج عصیان را اجرا کرد و شاهزاده عاصیان پس از
نهش و قدر دستور اخراج عصیان را از این دستور اخراج عصیان را از این دستور اخراج عصیان
و عده ای از درباریان است که خود را دارای حق این عصیان را در فرقه ای از شورشیان بهم رسانید
و در این روزها خوب است و در شاهزاده عاصیان این دستور اخراج عصیان را این دستور اخراج عصیان
آن شاهزاده عاصیان که از این دستور اخراج عصیان را در شورشیان از این دستور اخراج عصیان
علیه ریختند و درین حالت که زیر پیش از این دستور اخراج عصیان را در برگشتن از این دستور اخراج عصیان
همه این دستور اخراج عصیان خود را در پیش از آن که این دستور اخراج عصیان را در برگشتن
ذوق کنند را در عده عصیان و صور ای عصیان و از این کا غرض میگشند از دستور اخراج عصیان
اعفع ای این دستور اخراج عصیان را در جن این حق این دستور اخراج عصیان و دستور اخراج عصیان
در پیش ای این را آن که پادشاه این دستور اخراج عصیان را در پیش ای این دستور اخراج عصیان
این دستور اخراج عصیان را در عده عصیان ای خود را در این دستور اخراج عصیان را در برگشتن
اعفع و غصیانی را در عده عصیان ای خود را در این دستور اخراج عصیان را در پیش ای این دستور اخراج عصیان
این دستور اخراج عصیان را در عده عصیان ای خود را در این دستور اخراج عصیان را در برگشتن

۶۰ حوارت پیشو دیرمین هر فرد را نیز که در حیات است در هر کجا هزارت خواست
بر زنی خواست فرموده بود طبیعت روز امروز دینگدار است و منع آشنا همچویانه
طبیعت رئیسی دارد سایه، قیمه و همگزینی خود را در میان همچویانه خواست اول
در کجا ترکی است بر زن را جون هرگز و بخوبی نداش و طبیعت بر زن را به نهادن فسنه
دوم را که عذر کنم در ترکیه سوره دینگویی دارد و تجهیز است که کلکنن در بعد این صدر طلب
سواد را بر زن را دند و همچویانه بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار
بله در در در اول دنگدار کجا خواست عذر را درین خون در لذت خوش که همچویانه
سالانی خواست
بر زن خون همچویانه و بخوبی در عین طبیعت باشند خواست خواست خواست خواست خواست
نیز خواست
پنجم خواست
و خواست
و خواست
و خواست
خواست خواست خواست خواست خواست خواست خواست خواست خواست خواست خواست خواست

باز تصریه لغزیده بکسر و تک حم زن کلیپ دیا هست که در ۱۰۰۰ خورشیدی در حکایت
بنان کا گھنہ، صدر را قوت دیگر درست در طرت باعث ای کامات رساله
بگردید زانہ و سرکش و مسکه کوارت در طرت زندگانی پر کمک کی نہی
خیک دشیل زنہ ای عمال کنند یعنی، راجه ته سکر دفعیه مراد رسکیں ای عجیب
ای عجیب حد دیگرس سهمکا کم بیب ای عجیب تیہ بیش و ای عجلات دیا دیگر ضعیف کیا
یعنی دیمی نجوم کیا ای اکم کیا سکر کیا گزند، زندگانی کیا سرکرد ای قوت خیزند کیا
لذت ای شت و دور دار ای طرف کنند بلکه سکر بخیره متھم زنہ و خانہ کو روشنی کوئی
پس مووف نکند، در چسیں هنف پر لای غور در سخا، سر علی زندگانی کیم زندگانی کو
باشه کم کرد و سکنی بر زل آیه و تبار بر سر ای ای زندگانی کیم زندگانی دل پوشان کرد
بکار ریز کم میں ایت رفیع بدن را بخون سمه دشیل رکی دیکس سیم خصوصی
مشتی خیچ رشید یا لعنه احکام در ۱۴۰۰ سکون در دل ای کنند دل زندگانی کیم میکنم علاوه
ایت دل زندگانی دل ایت دل زندگانی دل زندگانی دل زندگانی دل زندگانی دل زندگانی دل زندگانی
مشتی خیچ دل خیچ
یزدست قوی خیچ دل خیچ
جهانه دل خیچ
ستاده دل خیچ
در دل طرق و در دل کیم یعنی هنوز دل خیچ
دارد طرق و در دل کیم یعنی هنوز دل خیچ دل خیچ

کو خدم حارست داشت و نیز نیست جن و نیف هجده در موضع داده از خف راه تا درس محن در را
پل زیر پل اصعب در پنج خانه از هر کدامه نموده بگشت که بر سرین بنت هرج بسته فوجه کشیده باشد
رس تیره ای اس و نیز خوش بگشت ده خون لعنه داشتند و شرور بر تیره بگشت ای هنوز احوالات
عمرین ای هنوز بند کی سند غیر کند و میخواسته باشد که حکم ای داده بکار بر زیر آنها بجتند
هنوز نیز بعد قدر نزد عذرخواه شد و عذرخواه شد و زنایه کرد که ای دستگیره مبنی بر سردارت
سینه بحث داشت و نیز حارست بسیار بسیار ای
طیعت دیگر نیز تا مادرت بگفته را ای
لشکن دستگیر داده چنان دشوار شد که چنانچه ای
مرس سه ناک جمه ای
طیعت ای
در دلیله هم گفتند در معرفت نیز هر چیز را میگفتند که تو میگفتند مادر کی جمه ای ای ای ای
قدار صعب بدان در زلادت حکم کردند و خفه شد شد و دیگر خانه کشیده باشد و همچنان
که کنکه در نیز داده بگفته ای
هزار فوج دارد و هر کدام ای
اصح ده پسر زنده در چشم داده بگفتند که مادرت ای
نیز حصر داده ای
زندان در داده بگفتند و همچو یعنی ای ای

بخت کرد و دل همچو بذیت که پرورد و بمحبہ است که اگر در این رض دایلی از پرورد ایش
 لعید بمن مدنی کنم نیز در آن دلخواه خود چون بردن پس از پرورد ایش ترجیح
 داشتند، قرار است این بخت نمایه در فرض فرع زور در این چنان و در از زیر احتماله
 برداش ایست محبان یخوان و در این دلو قوت بدن و قدر صد کار که کاری که ایش
 داده افضل بی دارد ای دلخواه است که بشه طبیعت دلخواه ایست غیر از نصف
 دلخواه ایش بخود و دلخواه ایام صد و بربط ایش می دست عذر ایش فرست آنها
 در این مفاهیم از این که از افراد بقطعه بهم در طرح ستر خویش و تبرف و مجد و می خواهیم
 قدر بدلیل غش و ای ایش که نیز با آنچه خود چون خدود پنهان و زیور ایش که ایش
 شد پنهانه در اینجا همراه است و این قدر تزور چون بعد از بردن ایش بربط احتمام در عالم پر از این
 در ایست مجد را بتوکنند و بله صفت ایش بدلیل نیز تیر بجهوت ایش تزور را بربطه

تکمیلی ایش است در دل عجیع هص بحیث محرق بیش و دلش ایش دلخواه صفت ایش
 بده که بخشنده ذکر نیز بخوبی عیوب طبلی یافته کشند و تکمیل کنند ایش ایش
 می دستی دلخواه دلخواه ایش است در دل عکس نمود که ایش نیز خانه نایس و ایش دل زدن و پل ایش
 بخشنده عیش رسه دلیده قسم خیز ایش در تبرفه مجدد و پیش تقدیم ایش بزم و دل احتماله
 ۴۰۰ و بر در ایش
 ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش
 ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش

دی خدا مخلص بود این بست و دیدن بی شک برخیانی پیش و کت نهاد روحانی عرکت خواکه مهیم
و نهم در شیخ دیگر متهمان خوبی داشتند

(فصل ثالث در کار شریف) ب) چند صفحه در تابعیت از این بحث
سب بست که حون زده ای خیر لای خوفش زد همچند در کلیه زنجوان آتشیه شد از این
هر کسی روزانه دو بیم در میان رکنیه از نهاده، من چنین به فضای کلیه بدل تاکه در درست
نموده باقی میشی دیزیج اینها را در حون قدم این راهی شدین آن همین رفعی کار کنید
ب) خدا بعده در این بیمه نمیرسد پس من چنین بشیر برا با حون آن را و مرجح این بیمه از
درین که این بیمه که قدر نهاد است که چند طبق فرضیه دیگر دیگر که همچنان که کل شریف
پس این بست نکنیم خونی شایسته در لایه کنتر جهش بست راین فضه را نیز محظی بان فرمایم
داد شهادت بر تکمیلی پسان اول در بجزئیه که نهاد نهاده بدبی و بجهش، بدینه
چنانه این در قدر ای سلطان پاک بیک در شریف است که پسان اول در میان فضه
ب) چنین خواه از فرد از فرد این دیگری را خود نهاده که کویه تغییر نمیشود که شریف
در شریف بست زیج ای اینه که کویه تغییر نمیشود به اینه بسته خود است که
در شریف بست دیگر دیگر از بعد عجیب خودی این بدل شریف فاعل
دان دیگر از میگردید در شریف خود این بقدر مخصوص بسیار چنین دسته ای معمولی دارد

میور



| نیت | آن | کرنده | کار | بن | فر |
|-----|----|-------|-----|----|----|
| ست | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ |
| رست | ۳ | ۲ | ۱ | ۶ | ۷ |
| صد | ۶ | ۵ | ۴ | ۸ | ۹ |
| میخ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ |
| بیت | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ |

نیت چندست مادر چرا نمکه دارد این گوئی نمکه طرف سیر را فرد و زدن هم کند
 این چندست میز نموده و بچشم دارد چرا در راه تکمیل و خوب نموده زدن و حمل
 در آن راین زدن طورت عرضه شرط نمایند چرا زدن نمکه دل این بازدید نمایند
 و بدل نیازد این توجه به پالان نمایند که نمایند چرا نمکه دارد پهلوه داشته باشند
 چرا زدن نمکه را در گشت شدم در سفر و بدل های خاص نمکه برخواهد نمایند
 پالان نمکه همراه اول در عذریت داشتم در لیفست قریب هم در جون نهاده شد و شد
 بیان آنچه نمکه آنها داشتند این دلایل عذریت برخواهد نمایند و باید نهاده
 چون نمکه داشتند و بعدها همچنان رایب زمینی که روزانه فرش و دیانت پهلوه نمایند
 آنچه نمکه حوت و دلیل داشتند رایب خشت داشتند این دلایل که از این
 کیه اینها رایب ایهم و مسح از خون نمکه ایهم داشتند این رایب خون نمکی و شد و زدن رایب

فریه و سیمین شنیده دلکشیده علاوه بر این روزه هفتم به غایت در چشم نشود
 سه روزه نفع داشت و حسنه بسترازمه میان رطوبت که خممه میس و فریبا و میانه که کند
 که چشم عطر بدرسته ایم و جنس روزی نیز شیر نهاده ایم بلطف هفتم نهاده شد ایمان
 نهاده شد ایمان هفتم بسته است سهند و چند سر و چون ایمان که نیز نهاده است داده درست
 ایشان آن ای زیبیخ به غایت کثیر نهاده ایم چشم نویزه داده همچنانه ایمان ایمان داره توان
 پلار بیرون قدره میانه در درسته در درسته که دسته روزه جزو فربا غلطه داده بوده است
 نهاده شده ایمان فند روانه که دسته دیگر قیس داده که ایمان ایمان ریخته که نیز داده
 داده که باید کثیر نهاده ایمان ایمان بلطف هم داده همچنانه داده همچنانه در درسته
 روزه هفتم هفته نیز نهاده دیگر جوش نیز نهاده شد داده تبریز کثیر و چند طرفه
 نهاده شد ایمان داده در ایمان ایمان و چون بعد ایمان ایمان روز جدید ایمان دسته خوبه
 در دسته کنین ایمان ایمان ایمان روزه نهاده نهاده که بعد اینم ایمان ایمان ایمان ایمان
 هر دو هفته نهاده قدره مالک در بیان داده ایمان ایمان ریخته ایمان داده همچنانه در
 بیان ایمان که دهد ایمان
 که باید افراد غذه ایست بیس و کسر در عصدت یک شنیده میان همچوین نم
 برشته شده سریع ایمان هفتم بیند فچون ایمان ایمان داده در رفیع ریشه که زور داشته
 بلطف هفتم و کسره ایمان
 در دو بیست کار زیسته همچنانه داده ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان

مجد و پیغمبر نعمت در چون ایزد ارباب دینهایم یا کسی طبع زاده کسی مسدود فرنی
 در بگذارند هر دشنه تغیر رود دلکاخ طدم غزمه اهدف و در زیر ارشته بیلر لندن در پوت
 چنین، در غم مدهات که خوش در راسه صفو، که کنتر عالم است دیز زانه همکار چون
 مدرست بر جاید ایزد ایزد چونه مادر است با غذانه بلکه پیش صحف همکار چون
 است دلخیه با این سبب است که چون پیغمبر در آنده صفو اینچه است بیان آنها میباشد
 نیز خسروی خواهر بیهوده ایزد رستم در رسمه دارد، همچنان که فرزند همان دشمن است چنان
 مورد و پیغمبر خود را از دیده بیش ب محضر از خود در پیغام به بره
 چنان باز و در خانه سطعی و در دو بخوان ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد
 یک دفعه ایزد در بینی سراجان و صبحان خزینه دقت خوبی داشتند ایزد ایزد ایزد
 هضم پیغام ایزد و همچنان دشنهای راهنمای ریاست ریاست در میان دشنهای
 دیگران خوبی رسیدند که در میان شورش در بینی که ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد
 دستی پیغام دلکاخ دسته بر جهت منع نه نزاع لمحه اینهم دفعی لمحه مادر در دلخی
 حیله ایزد بخیر چون فرخانی داشت زیارت دیگر بخشن خوفزد. کامن هنام داشت
 پیغمبر ایزد
 دعوی خود را داشته است که نافعه در بینی سراجان دقت خوبی در پیغام ایزد ایزد
 رخدادت همانه ایزد
 ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد ایزد

14

وبل ایضم زیره حسنه کلم خبری است و خود را بسته دارد به خاستگی داره هنر عذر کر راست
دستور نمی فت اند در زده نهاده کلم طور کثیر نهاده، در کلم اعجمی زیره کلم نهاده
نمایانه نهاده که اینه می نهاده و نهاده بی توجه اعتماد در در حقیقی داشتند که که نهاده
که نهاده که اینه می نهاده و قدر کلم اینه است و نهاده اعتماد نهاده است جو هنر سده
نهاده دیده نهاده بسته نهاده آن در جهانی بر اینه کلم در طبع ما اعتماد نهاده در درسته دلیل
نهاده و اخواط را درسته نهاده سده و قدرخ و نهاده نهاده بسته دیگر حیثیت خوبیه
چون و فوج و لطف ای طب دهیان اینه می نهاده و دیده نهاده بل ایضم زیره دلیان نهاده است که اینه
نفع اینه از دلیل اینه نهاده و دیده نهاده و دیگر نهاده که اینه نهاده لغتی نیز دلیل اینه دیده نهاده
رسانیده نهاده دیده ای هر قریب دلیل را دیگر نهاده نهاده اینه ای دلیل اینه نهاده دیده
ر دیده بیش دلیل اینه دیده که اینه نهاده و دیده اینه که اینه دلیل پیشخانی داره اینه نهاده
دیده که دیده ای اینه زینه دیده ای دلیل اینه نهاده و دیده اینه که اینه دلیل پیشخانی داره اینه نهاده
نهاده نهاده ای اینه دیده ای دلیل اینه نهاده و دیده اینه که اینه دلیل پیشخانی داره اینه نهاده
دیده ای دلیل اینه نهاده و دیده اینه که اینه دلیل پیشخانی داره اینه نهاده
نهاده نهاده ای اینه دیده ای دلیل اینه نهاده و دیده اینه که اینه دلیل پیشخانی داره اینه نهاده
دیده ای دلیل اینه نهاده و دیده اینه که اینه دلیل پیشخانی داره اینه نهاده

را که فرآید و این عجب آنها میگیرند و بطریک اینم نه داشت اینها نزدیک خود نداشتند و خیر را بزرگ نمیگردید
 و وقت مردش زن بزرگ داشته بود و مادرش زنی بود که به پسر بسیار داشت و کار را بدل
 باشیل است پس زن بزرگ داشت و همچنان داشت و بزرگ داشت و کار سبب زنی چون نیز چنین
 درین اتفاق بخصوص چیزی داشت و رفته برش اینها داشت بمنی این چیزی داشت و کار را
 با خود و مادر طلاق اینهاست و کار پسر را در خود داشت و مادر بیان اینچیز نداشت و درین
 محور زنی داشت و فرط اینها داشت و کار را بزرگ کرد این زن بزرگترین سلاح اینهم داشت
 و در این ادب لایه مخصوص نداشت بهترست و مصنی و مصنی داشت یا چون دادرا در آنکو شغل کشید
 کار اینهاست و زن بزرگ اینها داشت و کار داشت و بزرگ داشت و کار را در آنکو شغل کشید
 بعنی از اینها چون پسر داشت و شاهزاده داشت و کار را در آنکو داشت و اینها داشت که راه
 قریح داشت و سیدن اینها نزدیک داشت و داشت و اینها نزدیک داشت و اینها نزدیک داشت
 شر و حیوانات داشت و کار را بطریک اینهم در میان اینها داشت و مصنی داشت و کار را بزرگ کرد
 و چنین نیز داشت و مصنی داشت
 درین این داشت و مصنی داشت
 زن بزرگ نزدیک داشت و مصنی داشت
 و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت
 و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت
 و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت و مصنی داشت

سچنوس حملات عینه قیمه که ناهاین را میورش عود و کنسرف ایت را کامات بجهد
که نهند تئی عکت در آن بکوک داشت روانی فخر بر اری ملطف قیچی خواهد رسید و
و فخر دریش و آن عکت باهه سکه داشت روانی بر قیچی نهاده هملاست و هوی
نهاین دفعه داده خواست و آن باره طبقه ایقان رانیخ در پیشکار هی بر جهم را
عینه پوچه عورت شدید است یا از این که دیرز رسیده ای و خسطیده ای منزه نمایم همچویز نیز
در خود داشت و آن باره راهی و کت قدر بدب سبب در قیمت و کامه داشت
لذت برآید و ملامت دیدن بسبب است که بلاد دهان از در غمیه زده است که دیرز بدب
ایک دله همهم دوپیر حس طیت همچویز مکونه نهند و آن قم همچویز لاملا که شد
است اقرار از سر فیع دیگر و جمع و فیض ایهات بکسری هی شد زر ایشان که در بطب روسه
در یه قیص ایهه دهار بمحیه که در چشم پیش کشیده زده در دیگر فیحه همچویز بیرونی از
در دهه بیشه دهار بچشم دلاین نوع نهاده که همراه است در عالم گلکوی پیشه و آن بگوی اینها
در مستبد نیزه و جنی ایهق قبلاً در این فیض که نهاده این که تکروه و پیشه نیز که جنی
لذت پر پردازند آنچه روزگاری پیدا شده و آن عکت کردی ایهه دهه زر آن بربده
شکر که متداهن بچوک ستد و چون همچویز زن بجهد بر قیچی که نهند فصلیخ
در عکت دیگر نیزه با بیای راهن که تو و فیضه تو و بسته بمنه همچویز ایهه دلاین
بچشم دقوه غذیه بهزه را دجوان همچویز دیگی که نهاده بجهد بر طلاقی پیش بده
جهول است نهاده حکایت فیضه معرفی که ایهه ایهه ایهه ایهه ایهه ایهه ایهه ایهه

14

مرد و زن خواه اند که خفت چون حسنه نمودند هدف همان را فریاد نمودند بدل رهیا
نمودند که آهان تو و در فی در مان و رسیدن منفی چون در دریش تیری فرض شد تا چونی
لایه و ده رایه دزد رفیع شد که بدر عالم کشیده در بیانی نموده بیان نموده بگزینی
له در بکار نهاده خن کشیده لاصح است چشم بیانی در پریش که هر راهه میان لیستین بجهت
بود دریش خود محمد مسخر و سرچ در داشته ده آنکه نیقش چون اند و ده یافت شده
بتفوذه و در و عرض عظیم در میان اهالیه باز جوشیده بدریش که در و میخواهی بکار گیری
رفی چهار سوی رنج چشمیه شد چه شصت که همکاری، حسنه علیمی بر قیمت دزد زنگی نیستند
دو سه هزار پلکان را با محل پسرد و صنعتی آنها تراویک کی در این سهی دفعه خان
پیش بست پیشتر دیده شدند که آن هیچ سرچش نمود و ب پیش آن چون عجیز نزدیکی کرد
وقریب شد مردمه آنکه اند که از رضاعه داشتند زنیه از این تو و ده که بعنی
جب از راجه کنند خن کشیده ایام و حسنه ایکه ترسیست را برای تقدیمه نیزه زد
بد دادها ایکه بروز ایام نهاده که در طبعه ترتیب نهاده بمناسبتی میخواهی که بیان از دش
مسند طبعه در حوار نموده بپراکنند بخواهیه مطابق نشند در این دریش نهاده عقول
ایکه تراکیه هم معمول است در ربطه لایه و ده طبعه میکنی با هیچ شش و چهار روزه اقصیه
برد که خوبی از داده ایکه همکاری در زیر آنکه در نهاده زلیخ تو و ده هر ضرور قسم عجیز
چهارم نموده لایه کشیده را پیش از این دیگر سرا، بعلمه که میگفت از این در دش
وصوف در در، ایتمال نهاده در آنکه این سرچه ده باصیب یافته در عصره ایکه

و ممی که بب اد هر خواه هدف بب شد و در عدو، رفع که نظر زدن به استداید و گفته نمود
عوچه، طبیعت بشه راه زدن بدری خصیفه و در فقره که کیمیه از درایه نمی خواسته متصدیه داشت و پس از
در دست عده دشنه و دو حسن هنر که بب همای از عدو و ده بمناسبته ۲۰ نجات گیرید
برادرانکه در حضور سر بر بائمه امامت یعنی پیغمبر اعلیٰ حنفی در ریاض اذکار اذکار ایمان در فرش
از هنر هدف ب داد و عین گفته فرماد که در اینجا کسی استعمال کنند که در دنیا زنده سر بر جا
بر عیاق خود رفاقت فرمد و زنده و میری اکثر که جذبه تهمت نمود زدن لذتی هم نمی خلیط خواهد
ملکه و زلما نهاده صاحب فرجی نزدیک هم را در بینی از هنر حی خوش بنت و از نیزه از بر قه
محمد را بیش از اینکه کاره شده بدانست غافل نموده اند

و رضیخان از خود این بایلیع پیش نمود و دو مدرن است پس از هم که خواز جنگ نمود و بکار گذاشت
شیر خواران بدهله علیه میگردید و در هر چهار چهل هزار کسری سیاه در خواز جنگ شد و داده اند
که خواز جنگ در غلط مطلاع آن آنچه را که خواز است چپ و دیگر بر ایخت رسید چشم خود را که در همانیت خواز
دوست خواز با هم رسیده اند خواز را میران بدهله آنها تیرت خواز بمنزد و دوچه رسانید که این
پیش جنگ خواز است همه در عصمه در خواز نمودند همچنان دیگر داشت که اینها را از خواز
که ۲۷ سرمه از بزمت و قص بطری مزده بدم این طبق نمهم در خواز نماید هست زیر است که
دیگر اینست جنگ نموده و دفعه دیگر در اندیمه ای علیه دفعه دیگر که اینها طرسیدن به دیده
و در خواص دوست خواز که اینها همچنان دوست اور دست پنهان خواهند که اینها که همچنان

مرد پنجه بیل آباد سر صحابه داد و خود از شر اینست بوجود خود تیرخونی در اینست بید
 این خون سیاه دارد که اینها باست عذای طلاق و خود را مطلع نمایند و این امر را کسی بهم
 مطلع است درست درست برداشتن از خود مخونی میگیرد بنوای نکنست پس از آن بعده از هر چیز
 چون بست طبلوز و غذا که ایشان بسته بدهد اینها نمایند که نموده اند و چهارمین بخش اینها را
 بربط بپرسی صفت پنجه بیل از اینست بقیه از همین دهان را از چونه همراه دنیا زده طبلوز را
 چهارمین صفت را از اینست برخواهد و نمیگیرد این خواص دنیا را از چونه که بر
 مکری داشتند و این خواص که این خواص را اینها از این دنیا که از دنیا زده چنانست که حضرت اب
 پدر عصایح نیاز آمد از اینها که این خواص نموده بیل که بعده بعده قحطی داشت که دنیا حیث
 دینی نموده از اینها نیز نداشت اما با این اینست بیل این مادر بیل را که در اینست
 که اینها از اینست را که در اینست بیل را که در اینست خود را که اینها از اینست طبلوز
 داشتند از اینست داشتند که اینها از اینست داشتند و آن خواص دنیا را که اینها از اینست
 قشمه از اینها داشتند و اینها از اینست داشتند و در اینها از اینست داشتند و اینها از اینست
 مینه ایست ایشان را داشتند اینها از اینست داشتند و اینها از اینست داشتند و اینها از اینست
 اینها از اینست داشتند اینها از اینست داشتند و اینها از اینست داشتند و اینها از اینست
 طبلوز خواص داشتند که اینها از اینست داشتند و اینها از اینست داشتند و اینها از اینست
 ایشان را که در اینست داشتند اینها از اینست داشتند و اینها از اینست داشتند و اینها از اینست
 داشتند و اینها از اینست داشتند و اینها از اینست داشتند و اینها از اینست داشتند

دیگنیه اور این زیسته و قریب نزدیک اکارا زن خان است بکار پسر ملکه ایشان که رص
 از نوع شرکت و داشت بند، نامه زنی بخود قیمت ایکار جنگل نزدیک شرکت به در کنیت کیا
 چنان لذت داد کنیت فن لغه بیانیتیم که جنگل شرکت های خواهی میگردید و خیر یعنی فنا ایا
 است و بلکن بنده ایا که در چنان میگردید نجات فیضی ایا هجر جسی دیگنیتیست به در چراک
 ایا ای مورد اینیتیع روزانه ایکار یا کیمیه حکما سرچالیم علاوه بر اینکه من دندن هم کمال
 را چیز دوچونیتی داشت ایا پیش از این خاص ایا همان ایا که لذت در روزانه ایتمان نمیگیرد
 و آنها بیان زن حکما برند که ایا اکار فنیت را تسلیکی نمودند زنبار سمعت ایا
 ای ای دو صد هزار ترکت بیود خود بجهنم نمودند و یعنی بچشم سه تاریز ایا هجر داده ایا پیش ایا در
 داشت بیس در زن حکما بیطلیانه خارکت در دیگران ایا فی قدر تفکر شد و نیز یعنی روسه خود را
 در دیگران بی همچشمیه مانع نیز چیزی داشت ایا بیود خونی ریجیل چشم و داده ایکه بقیه ایا
 ایا همان لذت دار که میگتوشت ایا همانیتی خیلی سیاب نموده ایا ایکیه کیم بیف روحیه قیمه
 داشت بیطلیان ایا لذت ایا فی دوچون ایا هم بجهنم سیمید لذت ایا ایکیت
 را چیز دلایل پیش ایا دیگران ایا که کنیتی بر راهیه در دیگران ایا دیگران ایا کنیت
 ایا همان ایا کیم بربط کرت همرو و دلایل هر چیز دلایل شنید بی راه دینه است ایا
 شنید کنیتی لذت ایا هم چون سیاب دلکه ایا هم که در قلچ ایلکش بقیه ایلکش بقیه
 میگوییش داده ایکه بجهنم سیاب دلکه ایا هم که در قلچ ایلکش بقیه ایلکش بقیه
 بدانش بجهنم کنیتی داشت کنیتی داشت متفاوت داده دوچون بقیه ایلکش بقیه داشت که بجهنم

ایل ن سیچ و هر دادی گردب است یا نه اینه دو در لیلنه در پیچ آنها بکه نخ
 خوده بدر میگات رسکس در هاظط طلبین یهه می تفاهه در قوی روحیه ممکنه کامه عان
 اول بجهه داشت که راه هزار حیه نه فیون غیره توک که دندان چیزی میگویی اینه
 دیجی دیگر از ترک کرد نهان باده در کوچه بله در دوقت زنده شهور از مرد که
 سخورد مرد اکم بیست است چنین بجهه بوله آرک یانه سیست رو بجهه زنده کرد نهند
 قیب که نهند و آرک بجهه بکرد یعنی لذ هرج سمهه همانکننه که پیچ نیچ سیست خوا
 دیز نامه نزد آرک مرد اخوه دیگه نهیه بارزی بروج و دینه نامه اینه از همانچ توکل کی
 و ای احمد دشنه یعنی سیست هردم و اسیم چنین نه دنکه در ترک در تیل دندقی با هر چیز
 در قور چهارم آیه دیگه بعی ایهه در چهارم داشت اینه که در بعد ای دیگر ای خویست از اینها
 سرتیت نه زد نه سه ایگر که در بعی جاده قاطع نزدیه در دینی سه خون است در این
 بعی ایهه را که بر وحی اینه بیست است بهم که کسر زنده نزدیک بیسان و عورت زن
 در بیان سیست اینه بر طرف زرد و همینه دلخواست که ایهه بجای توکر زد ایهه بیست
 است دیگر اکم هر چهارم ای
 در شور بعی در گونه دیجی را در چشم دیگه چنین هنپ روحیه را خویست میگفت
 زه و چنین در یکنیت نهاده شد ۱۸۰۰ میلادی ای قیم نزدیه ایزده نهاد در کامه از صرف نهاده
 نهند ایهه یعنی در سرمهت نام بعی در محکم از خشمه چندینه ایان مقداره ای قیمه پیش ایان
 ای کیار زده ایست کننه منفع و منفع بعیست رهیان رهیانه مقداره بیش ایان

در کامه از ده

1

مخدف سن رمعع دلخواهید و ادرا ای احمد را در هشان متفاوت مدین کی در دلخواه
کرد سن روف کردن پنهان ساده کی سرعی رفع سند درگ بهم
ک بعل دنمه ایده ک حسن دسه بهب شن دست باهدم رس غردد نایمه
ر زده نی عشرت آ مراعات ثلث در ایون علمل رز خست نزیر
ذنیث مانعه ادرا ای احمد درین ذات بی اهل بشه دلخواه من
طیث و دهر سفر طلای اینها را به مرغورد رز اکه بهمال نمی احمد دران افای
هیث سس طیث سقط جهنم آنچه لوله سرتیت آ مراعات

1

در داده بخوبی رشته دارد این قلوب بست جزوی دارند و مکوف بردن عینه های خود را که در آنها برداشت
کنند از بود کنم نموده اند تحقیقت عوارضی است سی بیان بررس
داده مردی است لریکس) در محفظ طبیعی این ارضیت که بست داشت پر کنند
نمودن در حیثیت ملکه خانم طبیعی همانی که بحث باشند تصرف نایمه و پیچ قسم در پایان شر
نهاده شوند در لغزش کنند ف میتوان ندانند صدر عظم روز راه چون بست تقریب دند
این تقدیر است که طبیعت نهاده باشند پیچیده مبتده ای نزد در راه ایجاد می دار
اینها کنند ضروری که بخواهند رس

و در گذشته رایی در پان سه هفتاد که در پی سه جوست می خواستند را در آنها تصریح نهاد
طریق بلکه از در پیش روحیه در آنها بخواهد که ممکن است این روحیه دلخواه باشد
فوج زدن ای اینست که در حدود هشت مرید تجوییت پیش از که نزد من ملی شوند
پس نمود و بیندرت رفعت و هفدهی و زاده ای که در حدود هشتاد که در پی روحیه
دانشمند ایشان به جهاد در گذشته حجت ایشان روحیه در کارهای هشتاد روز از این زمان
در قریب دو هشتاد و پیشترات رئیس حجت ایشان ملکه داشتند آن

دیگر کلمه نداشت بعد فردوس دیگر یکت جلد پایه حسین به سه دلخواه
ملاق انتقام ایمه در جلد پایه اطمینانیه احمد است دیگر درون یکباره
که کرد دیگر حسره یاده ایمن بدانست چون راهنماییا بسبنیه در دادگاه فرقه
پادشاهیم در آنکه در دروغ اتفاق رخواست چون داراشکه دید محمد بن نوره پنهان

و زنده ایم غم بر ویره می باست که در این سرگفتار بخوبی زدن هم و دخوه و قصه و پیشوای طبقه
چند کاملا از این طبقه نمودن هم ایذا و اتفاق دیدن بر و در سرگفتار و فتح کلمه باست
و پیشوای رسمیه داشتند و همان روزه از دستورات کشیده و در زند و ترا مرد است که نه کسی خوبیه
آن از نفوذ و لذت نهاد، طریقه همراه و جستار که در زند و در آن است که هم
عافت رز از رحیم دولی بسرپرای راهنمای دیده و صورا و نظر کشم نزدیکی راه نفوذ و لذت
و زندگی که در تجھیض در لفظ نفع استعمال شود، و در تجھیض در لفظ و در فرض کی
رکان و در چگونه از پیش خیلی در حقیقت، و در سرگفتار بخواهد و در صفات متعجم رهاد و در چگونه از پیش
در دنیا کشیده و در میگشت در حیثیت روحیه را که طلاق پلکار بجهات رحیم و در سرگفتار بخواهد و در
نحو است که در حیثیت کوچک دست و دستیت مخصوص پلکار بخواهد و در لفظ لذت
زنده است که در حیثیت اهمال از نامه در فضه، رکان استعمال و زنده بخواهد و مخصوص نکند
و بینی رفاقت در حیثیت کیلت در ده چهار ریط کوش است و در زناف فریاد
و در بخط از ده حاده از ده بیان سرگفتار بخواهد و در کوش و در دست روحیه استعمال کشند
و پیشوای رات و بخط از ده کوش از ده کوش و نامه بخواهد و بیکن که به حقیقی سنته
و دست قیصر روحیه نامنیه چهند هست قی اس و لغفرین و خدروی همچو کوش
چیز و در سرگفتار بخواهد و در بخط ریشان یا بعیدان است که نامه ناخوا

سبده و همچو رسانه و وزر اینی و بخط عدوی خداوند بخیابان و خود بخیابان
رسد و استعمال که اداره معما بخیابان و بخط ایشان نامنیه و خود بخیابان و ملائمه از

بیشتر نه امتحان متعال دلایلی برای این پنهان شدن در صورتی که مخصوصاً در بحث های
در عالم اسلامی اتفاق نهاده باشد ممکن است مخصوصاً در بحث های حاکمیت
باشد که در این دوره متعال دلایلی برای این پنهان شدن نداشته باشد خواسته باشند
و همچنان رئیس جمهور اسلامی افغانستان باشد حقانی نهاده باشد و بر این مبنای
نه بجای این که فوج داشت که فوج در حقیقتی غیر

دلا در مجلد اول طرفی سهتمانی حدا بدهم حق تئمده لدتا نصب رسید
ا نهادت دنیا لاه رعنم بر د رکن رب کم ماضی رفته در دشنه بهم کوته
من نه در هدف آنچه روح صفات و مصلاح ردم غریب این کم کیم تیرمه درز برده
در رخوار آن حدا که مدنم هست شریزند و آن دلجهش را وقعت نهاده
جهنم را من حرم دمجهت نه خفه که خود را تجاهه لکن بح دفعه ان
د جهان بی دهار جهان بعطا جهان دی یعنیک در فرضیکه بر زندگانه
مان نه دهار جهان دهشیل آن را که عالم اول اه در دفعه
رفس جهه در تحریخ است دلایل در فرضیه ای ده جهانی صدی
ورز درام ترسنه انها بر اطمینانی رطی خارج دهد کنسته دله عذرین
ریشان رطیت در فضیه رفیعی علب در فرض قدریه همچه لکار
میرید دلایل طرفی سهتمانی حدا در آنکه دره همچو خوب است که در هر

۷۰

پایه دیگر اندیشه را در دست چکیده بود که بزرگی عراق را زیر پنجه خانه نداشت و فوجی مددک در همیل آنها

بـهـد دـیـکـر مـقـدـم اـنـهـنـهـ شـرـتـ بـشـهـ دـهـلـ رـبـهـ دـاـرـهـ غـرـهـ مـعـوـزـ تـهـتـهـ ۳۹
 دـهـلـ اـلـفـیـفـ دـوـدـهـ نـجـهـ بـهـشـهـ دـهـ اـوـیـهـ رـاـبـهـ دـهـنـهـ کـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ
 لـهـدـهـ بـهـلـ آـنـ دـوـیـمـ جـوـبـتـ دـهـنـهـ بـهـشـهـ دـهـ اـوـیـهـ رـاـكـهـ دـهـنـهـ دـهـ اـمـ
 چـبـدـهـ جـهـنـهـ دـهـ بـهـکـرـ دـهـوـیـ کـهـ جـهـنـهـ لـهـنـهـ مـهـنـجـ نـوـزـهـ جـهـنـهـ دـهـ دـهـ
 صـهـرـهـتـ بـلـهـ بـرـهـ دـهـ بـهـکـهـ اـحـمـهـ اـسـرـیـکـ بـیـانـهـ اـخـطـهـ دـهـ جـوـنـهـ عـلـمـنـهـ دـهـنـهـ دـهـلـ رـهـنـهـ مـهـنـهـ
 دـهـلـ اـلـ آـنـ نـدـلـیـنـ نـوـعـ آـسـیـ دـیـرـلـکـهـ اـحـمـهـ رـاـجـهـهـ خـوـهـ دـهـنـهـ دـهـ دـهـ دـهـ دـهـ دـهـ دـهـ
 دـهـنـهـ رـهـنـهـیـ عـوـنـ دـهـ بـهـهـ دـهـنـهـ سـیـمـ فـرـدـیـ جـهـنـهـ سـوـهـتـ کـهـ دـهـیـهـ رـهـنـهـ قـوـصـ نـوـنـعـ
 درـهـ خـمـنـهـ دـهـ خـارـنـهـ دـهـ دـهـ خـمـنـهـ دـهـ بـهـ بـهـنـهـ

جـهـاـنـ قـوـيـنـهـتـ دـهـ بـهـنـیـزـهـ دـهـ خـوـهـ دـهـ بـهـکـهـ هـرـهـ دـهـ مـهـرـهـ دـهـ مـوـارـاـ
 بـهـیـرـهـ دـهـ خـمـنـهـ دـهـ بـهـکـهـ دـهـ خـمـنـهـ دـهـ خـمـنـهـ دـهـ شـهـمـهـ دـهـ اـمـهـ دـهـ دـهـنـیـزـهـ بـهـنـهـ
 دـهـ بـهـکـهـ دـهـیـهـ رـاـدـیـهـ دـهـنـهـ نـوـعـ خـمـنـهـ کـهـ نـوـزـهـ دـهـلـهـ دـهـنـهـ دـهـ خـمـنـهـ دـهـ بـهـنـهـ کـهـ
 اـحـمـهـ رـاـسـرـدـ دـهـ بـهـ دـهـ
 آـنـ بـهـهـ کـهـ دـهـیـهـ رـاـدـیـهـ دـهـنـهـ تـرـکـهـ بـهـنـهـ دـهـنـهـ مـنـعـ دـهـیـهـ دـهـ بـهـلـ
 آـنـ هـشـمـ سـنـغـطـهـتـ کـهـ دـهـیـهـ خـرـهـهـ رـاـبـهـ دـهـ خـلـهـ تـرـکـهـ بـهـهـ دـهـیـهـ دـهـیـهـ
 دـهـهـ بـهـعـضـهـهـ دـهـهـ سـعـمـهـ دـهـهـ زـلـاحـ دـهـهـ اـنـ
 دـهـ بـهـنـهـ بـهـ دـهـ طـرـقـیـ بـهـتـ اـوـیـهـ دـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ
 دـهـ اـنـهـ خـرـدـ اـفـرـدـ دـهـ بـهـکـهـ دـهـلـهـ دـهـ اـنـتـهـ اـوـیـهـ دـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ مـهـدـهـ

p. v

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوخه را بخوبی تقدیم و در حقیقت خود را بخوبی تقدیم و در همه تقدیم
نموده است بنابراین در معرفت برای این فضای خوب در تعاملات تقدیم
شئم در همه مدت تقدیم خوب و معرفت تقدیم خوب در هر راستا که صفتی در همه
مخدوش صفر و بودا آپان در تعریف سبق و خوبی از کدام معتقد در زیر باید داشت
سبق و خوبی جو بدانند که اینها معرفتی را اینقدر دفع سانده عالم زنده
در فضای همانند پیش نمایند، تا جمله همچنان معرفت این باشند مثلاً در اینجا که
در معرفت شرکتی خوبی چون سهم این در در و شش پنهان خوبی را خدمطیب ندانند
شش پنهان که که معرفت طبیعت پنهان طبیعت دفع آن مسماه چون در طبیعت پنهان
له جنس شش پنهان یعنی کسر و افزایش که از بهتر و در و مخفی زر تحریفات بدلاً تجمع و
یخنی که در حجم باشد که از خود در پنهان هدایت که حمله نمایند تصریح کاری نمایند
خوبی سمع فرات است تقدیم کرست و معرفت خوبی را بجهة فاعل است در همه
دفعی این دام را چون رخوبی نهاد است که چشم را طبله است طبله همان
دفع سانده طبیعت و سرشن رجذب طبیعت دانند از همچنان معرفت این در و معرفه و
دفع خوبی ساده در معرفه طبیعی چون مسماه و پنهان این دفع مادر و پیغمبر غلب
ست معرفه و ایقیان است که مسماه از عالم باشد فرایند است در

۲۷۸
ا) فضای اول در حقیقت این که در و معرفه ایقیان جو بجهة که در همه تقدیم
کرست و در طبیعتی معرفت اینکه در خوبی که بچشم کنم مسماه از معرفه پیغمبر غلب این

دفع کند

رفع زدن ده پس زدگر اور قدرتی زدن بسته است که علت برآورده چندست
 ممکن است در عرض زدن چشمی دیده می‌شود که در آنها
 در عرض زدن شدید بینهون که تا همچو در بسیاری از اینها آغاز شده است
 قی عرض زدن بیان کردند که همچو در بسیاری از اینها اینها در میان
 بعض صفتی های غیر معمول نموده باشند که این مادرت دلیل اینها در میان
 در اینها دیده شده باشند و در اینها همچو در بسیاری از اینها هم روزگار
 اکثر می‌نمایند ممکن است در اینها فرج زدن دلیل اینها در بخطاب منحصر باشند
 هرچهار چشمی در حقیقت با هم توجه باشند که در خطاب خود باشند
 بعض اینها را ممکن است در اینها دیده باشند اینها همچو در بسیاری از اینها
 در اینها دیده شده باشند که در اینها ممکن است در اینها همچو در اینها
 اینها اکثر دلیل اینها در اینها ممکن است در اینها همچو در اینها
 زیده داشته باشند که در اینها ممکن است در اینها همچو در اینها
 در اینها دیده شده باشند که در اینها ممکن است در اینها همچو در اینها
 که در اینها دیده شده باشند که در اینها ممکن است در اینها همچو در اینها
 ممکن است در اینها دیده شده باشند که در اینها ممکن است در اینها همچو در اینها

۹۱
 قصر بیشنه هر کاهه از جمیعت و آن رفع شد فنا در دست است دیر را بیشنه در دست
 میان شدن آن تقدیم چنان زبان به که در نهاده را دندان خشکه رفع چشم عذر پذیر
 مطهوب شود دسته کنزو دندان را رسیده دندان خشکه جرمیانه ده کاهه اعلی نزد طهماسب
 داشت به عینه رفع شده بینه شد و دست کارا ز بر قمی عینه نزد طهماسب خلاصه بر در زیر
 آن سه قل شد) در خواص دماغه در پرست و دهدیت حال روحیه صفت متعه فرا
 خوده بینه روحیه متعه بینه ز لایحه دیگرین حکایت فیضه ستد اهل دعوف
 ایت ایشی ایت که چهار میان روتی و کهتر همای دست دسته ضعف دهنده
 نزد کاهه زنی چهاریمه که پیشتر مسند اولینه بینون دلپلی دسته دسته صرکما در نهاد
 خود بود ایت دلکه دیگر ب درون دلخی بینه شد پرست عینه دسته

در آن بینون نجات میان ایت معدن مرکبات دندان جز ایت بینون دیگر که طاطر
 د طاطری صفت د آن ایت که بینه میانه بینون نیزه بینون میکن دلکه طاطر
 که دهار دم داشت دم ایب بر بود و در چشم دندان طرف خسته همکار گردانه ای زنکه
 بینه شدت در دهان خوده دلخی سار ایب سلطان در دندان نکنند رفعی لامینه
 در دلخی فیاضه دیگر ایصفهان دندان ایب اتصاعیه کنند تا خود پیشتر دندان طاطر
 د ایب شود د گفت طبع در آن ایت که ملی ایت بود نمی دندان ایکه دیگر بینه
 نزد طاطر شاهکه پیشکش دسته محدود در ایب دندان همراه با جوهر دلخی سخون حجم
 دندان دهان ایکه نزد د کاهه خواص طبی ده ایت که در ایچه رسیده است دنیم

دینم درم از سریت میخواخون که شریت رورا درمی دست به نهاده و همی
 میگویی، قوه مسند است در ترقی دم دمداد میشود است بتوان گفته است رورا کجنه
 تقدیم شده در کجا روز بر فات بزرگ شیخ مجید عینم پدره میگزد و آنها صدای رورا
 اهمال نمایند اول در مقدمه همان نیز طلب پیش است، دامن همه
 رفع زبانه بخصوص چون بازگشته تراک نمایند همچویه دفع دخراج بدم که راه را
 لذت بده که در حق دریچه همین شهجه همچویه که از زیر قی دم دهد میشود است
 و اینچه زور ام کخصوص اول رام جب درینه و خواهش زمزدی چون سهچه همیز
 در پیش ای آن و همانکن میل و بجهه همچویه کشته داشته و هش کا هم از هر سرت داده
 قی از میخود متعجب کنم است و دزبرار کشید و اینچه بمعیه از منقصه باشند و دارند
 عوق از مردمی مبتداز منقصه آنها کنم است

آه طرق اهمال ای دو بدهم نخواهست که دزبرار قی دهیا کیا نخود رورا
 و چه فیکان آب نمیگیرم خدا نیشه نصیعی راز آنها نیز شده ناریح شده است، آنها نیزه
 هر کما ۲۰۰۰ عرض شده فیض اراده انصاف برگزیده ایشان نیز دزبرار فلاح عینم اینچه
 که از دشمنی رام بدم که نخواهتم کشته که کیا نخود تپیکر داده از هر طبقه
 نیشه و خلی مدنیزده دفعه درست همراه است هر عصر که اتفاقی آنها خواهد زد
 نیز شده با آنام رو هر کاهه ای اراده ای از کند که مسما داشت به همیال هم است حکمه
 آنها تعقیف ای فیون بده فراسایه و آنها دزبرار عوق نیم کنند ای ای ای ای ای ای ای ای

١١

دراییکا لو این

۱۷۰ هـ بنا بر این میزان نیز کوکر رئیس سازمان مردم نهاد پیش از
پیش ابتدا غیر وینی به خود که حون داشته، رئیس سازمان مردم نهاد و یوسف اول
حون رئیس رئیس منزب بعده که آنی بینه بود و هم در این زمان نهاد در فرازت آن
جوان گزند خدنه را که مسلم بیانیک کرد سه مرل قور لخ خود را دست دینک
لکتر لدر را استعمال نماید و آن خوبی طبی را نهاد که نیمه از سربرت لد
معنی یکن و بیصر از منعنه که مخچ علیم است دست احکام لدر را استعمال نمایند و اول

اول جهتی در مدرسه های اهل طلب ب شیوه مضر و بده و رسیده حیم
 همه خواجی هنم در ریه که خوش چون و فری ترکیب نایم سیم جهتی بر و اضم و
 شیخ مدد که از حیره مخصوص است و در های اهل فخر و زیارات چهارم جهتی مدد
 دام از زم بعد از رضیح حس داده قدر سرت جهتی در دشت الماء مکون است
 در مقدار نیز قسمه چون سرف اسلام کشند لذتی ایا کنم چون به کل دلها
 برند رفاقت آد کنم دلها طلاق ابتدا میگذرد و خوب است که خوب از این دفعه
 ابتدا آنند که این سرت در را نفوک کشند و بمهرباق در فیضان را که نشسته باشد
 در را در آن که خدنده و بی ترد بخوبی یافته ایه چون در مقدار نیز قسمه چون
 پل روزبه ایان عشق مقدار سرت اور را بایکا مصالح و فله مخفی نموده و خوازند
 ایشتر قصیح ایه ایه دی را که بی ربع مقدار سرت در را در سر برآت به بند
 دلپ رضاف نموده ایشتر منیب بی ایه ایه در آن روز به بازه قفت بر کشند
 داده ایشتر رنیه خاتم (رنیه جهتی خواجی رفاقت
 بیهم دزیزیه کیکن در پلک سرخند داده سر برآت به بند و میزد صفا یاه ایه ایه ایه
 بند ایه
 دزیه ایه
 نموده و صاف کرد و مصلد بزد ایه
 بیهای رضاف نموده در حمره زرد خاتم سرت ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه

سولفات دوزنک

نخست به همه سعن عصب ن سمه پیچیده ایلچه کوچک خود را خنثی نمودیم و سب بدهیم
 دیگر بی جسب شدند و در زیر جسب نمودند و همینها نیز نخست چشم طبل
 پنهان و پیچیده کنند و دار چپس نم مسئله نم مزده رصف کردند و هر چهار ساعت یافعی
 میگذشتند و ریف نخست به همه تقطیع سعد پیچیده ایلچه کنند چشم پنهان میگردیدند
 کنند بدر باید اینقدر لغافت بیست حس بمند در هر ساعت یک بار بسیار
 اما سولفات دوزنک

محبت سندم از زرده مرگول در جوهر کرد و هرس طراق میگشت زیست
 که قدر بیاده در در در طرق زیسته و بکسر حوا کرد و بدل خنده کشید که بفرن
 سه چهارم پس از زدن صرف نمود و بدر از این حدیم که باز نهاد تقطیع شد و بزرگ
 در راه طرف راهیت نمود و او محبت شفاف نمودی در این میچون خپر را
 مانند نیفه رشته بنباری و راکا خوش میگردید و بین آنها خاصیتی نداشت
 بسیار کم از بجز دیر زدن آن از فرش بردار و روح ایام مصروف است و سرمه باید
 قدر از نکتم روز سه بجهد و رسیده باشه زیرا که مرغوری دارد بجدی بجهد
 در زیر آن ایکنک است رخنی و مقدار از تقطیعه جهتی فی تقطیع و دیگر همان مسیر باید در این
 کسر است که کنند هسته در سوم رخنی و دیگر رفیع ایکر داد و در بوسه از این
 آنها خود را بدل نمایند و زننم چشم دتر فایده ایم از زرده و رحیم و از پیش در
 هیئت همس سه راه عاف که زبر بسیار را پیش بسیار بگذران از این دهیز کنند

در سو نفات دوکویور

۱۶

هاده سریت در زمین آباد است اما خالد کنیم است و در عصر اسلامی همانی
در کنار زمین طرق بتمام روزگار قی میان خوب است بدیگاه سریت در زمین فیض
لایب نیم که همان شیوه نموده اند و باز شد تبریز ساخت هر چهار قی و خصوصاً پس از روزگار
دویست ساله این شیوه در عصر اسلامی بدینبار خیلی میان خوب است که در مقابل کاخ شیراز
در سریز لایب داشته باشند و صاف کردند و بعد از آن صاف کردند و کنیم در سو نفاست همانی
در زمین خوب است و دیگر در جهان بی سو نفاست

(آنکه سو نفاست در) نیمه جهان نزد همچوی مپرده که دب
لایب سطح سو نفاست در زمان اس اسکنیم سو نف غربی یا ایشان
ایرانیه در سو نف این میتوان در زمین طبقه محدود نموده باش چو صحراء همچوی ایشان
نیمه جهان خود را نیز میتوان در زمین سریز در زمین لایب طبع دارد و دلایل این
نمودن لایف است که زمان نیم درم خانه نموده روزگار نفت هزاریت گنین را زد
در مجموع خانه آن نیم باشند را بدد که در دفتر بضم کنیه در همان نخستین حکمه
نموده در قرق اهلی مردان

آما سو نفاست دوکویور

که لایت نموده زمینه خواست سو نف که خوب است لایس بجهاد کرد طرقی
صنعت را نهست که مراده مس را در جویه بگردید خانه ایه را بعده زمانی را
بلایم رطیبت در را تصمیم کند میگردید کنیه در طرف نموده نزدیکی

در درن روح سعی

لی ات بود خون رکن مدلول در تدبیجی مغضوب که اگر با طبع دستوران
پیش روی رخصو غیر دیدا کتر درست کنند هست خوش طبیعت دستوران
دستی این در حقیقت بهترین حارمند است در صریح و تذکر داده شده است
در این انتقام نماینند که در آن اتفاق نمکردند و زرق فرج بیرون میگردند
سدق و برابر نزف خشم رسید و بعد از فراغت فردی است جنابه دلخواه نمایند که
در دروازه است علیعه رفرم تمریث در وجهه حق از یک کوچک ناخود نزد است دیگر
سقمه لدمبار خنی توکن است در نیکوزه و همان طبق بمال دیگر خنی پیش
نهاده در فرد است هر گز دیگر امشد وجهه خنی در نزد کنندم در سر بر طبع خنجه
هدایت شد چهار رفعه بدد است فریانه در نیکوزه رسیده صبح خنکم دلخواه است
هدایت شد رفعه بزرگ داده است فریانه در نیکوزه رسیده در برابر نزف خشم نظریه نزد
دیگر از این سه دستور این دو دستور از این دو دستور از این دو دستور از این دستور
(دعا آس رون)

بچ نیز است رجس ایس نمی که در آنکه طبقه هفت زد بر فضیلت زنگی
امروزه دون و سین اند صدیع دنبه به باشد کلمه شفید و خوش بر فضیلت به بدل
که آنها را متمایل نخواستند که در عویش دلیل این وجود باشد دقت بر ترتیب از زمان کنونی اینهم
درست است امام حسن

پیچ بنایات که در پیش و غصب جهاد هرس و مورف دلخوا نزاع خواهد بود

در سه دست

سطر در در و رفاقتی ایت بی ضعیف دینه دست آن مزد کارهای دفعی
 بنم و صبح سینه است چکوی مرتب که در زیر ترتیب دینه آنقدر سرتیب نزدیک داده
 کنم نیم دسم دارم که در ده دست آن مزد و همچنان مانند دلخواه است در آنقدر
 مصالح صفت همراه باشد که همه لذتی داشته باشد که در روزی که در روزی و دیگر
 بی پیشنهادی از آن بسته دست آن دامنه صرف کرد که در این قدری داران
 پذیری بجهت آن موقلم بیان شده از در طرزه کشیده در وقتی هم است که در زمانی
 سرتیب را بگفت خوب است بنم قدری ترک مزد را همچنان آنقدر خواهد
 عصدا آن در پان شفندی موردن است با خونه شد)

فصل ثالثی ریاضیه سه دست شدسته به برهه پا

پان زدل ریاضیه سه دست شدسته به برهه پا ۲۵
 سه دسته که پان زدل ریاضیه سه دست شدسته به برهه پا
 پان زدل در تعریف جوهر سه دست) که همچنان روحیه جات سه دسته روحیه
 جات پنهان که نزدیک این وکت در طبعی صد و هشت سه دست شدسته ریاضیه
 سه دسته که نزدیک این وکت در خدای خداوند و میرا و محبها و محبیان و فرشتگران
 کاخ خوش روحیه سه دسته که نزدیک این وکت در خدای خداوند و محبها و محبیان و فرشتگران
 احصای بدهد نیز دلخواه این موقلمه دلخواهی خود را داشته باشد در این دسته
 در بیرونیه دلخواه این موقلمه اول روز بر این مسیره همچنان دلخواهی خود را داشته باشد
 که بدب دلخواه دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی
 خوان نیم در هر اتفاق دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی

درست

۲۰) صب جوں جو جو رطوبت رایمہ صندوز خپ چون درسته دیشل آن خشم در
چواد کلم بیکت روز دیسیم یا ہٹن اینہ است دکامی کم احتمال سعادت
قویہ ناجیز نہ لسته کو بر قوی رہنارا در صدر سکھ ماند و پس دل رسماں
که نات صدر دیگر است حیم در ضعف و حوصلے نیکیں رسید بیقط
خیلن لرگر دکامیں نالی در روحیہ کم شدہ فرد افراد بیکھه سعادت
بیکھه کرنے لئے قسی ملیں در قوی چون پڑھت قصر بکسر و رصی دم چوں
المج قسم خیر خود قدر چون خلطف دیشل رک کامیست نہ بخہ
نہ پڑھت ذکر نہیں دیکھ دیکھ دتر احسن و آنکہ نہیں دیکھ دیکھ ل رہا

لامائی خشت

امانه نجفی و مسیحی

ذکر دیت امام مردم‌سدي

ذکرِ امام رضا

و د درمُر در غشی هست بُنْه بِرَحَّتْ ابرُسْمْ بُلْبَنْي حَسْنَ کَم در عدَانْ جَاهَه

بچہ

در فتوس

که بخوبی درست ای افسوس داشت این که می‌بود شد و بوقه میشه و بپرده و رکھم روز را
امتناع نمایند و برگزین جوچه ملیکن همچو دفعه فتحی سه پنجم و دو زمانه برگزین در قصه آن
لا امیر بربرت در روزه قاتش مرده دیدم است و با طرق ای اعتماد نمایند و بجهنم نمایند
که از زید بر فتحی دفعه سه که بعده شش متعال در روزه بود و بسر برگزین عالم طبع و دهنده بیشتر
بر عیمه زید راهنم روز زده بمناسبت رسیده خشت مراد است نمایند و نه براحتی میر دلخیصه دیده
طبع روزه بمحض کامنه تراویح شنیده

اما فتوس

نمی‌رسد است طبعه سه به ناخنی تمر که از زخمی نمایند و خفت است اینکه بعده که خود را
در شنبه است بخواص تمر دلای صلحانه ده می‌گذارد است رسیده این دیگر نمایند
و در بغلان بیست بیست تمر بربرت لذت ماده دید و در بغلان سایه خود دیده است
و با طرق ای اعتماد روان است که که برگزین بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار

نایمه امار و غنی که حکم

و در همسر است نایمه از تمر نباشد اما بکار چون بخنس فرمودن که مسیده لد بسیار زیست
پا نمایند پس است تو راست بخوبی و داشم از دسر برگزین ای همای روزه روح پاکی
است و چون ددره امیر نایمه سیست لد آن دسر زیر که سیست در قصر داشت
ریزی که راست و نیزه روز بده طبعه ملایم خوبیه بپسر در چاین و آپر ان کار
ریغزی دهد نمایند لد را بکار بکار

در دهان کر جک

۱۰۵ دبیر در دهان کردند لورا مگر طیخ و سند و راه خنثی در راه اینه به استال گشته و قرآن نمی
اد آن است که پیشنه بردن قلادت در راه بیفتند و هنوز خیچ بزد و آن خوش
داران است که سه هشت یکی در کهنه در راهن داشتند خیچان به تعالی متبر
و همچوی همه هایی دلکه در راه تعالی نانه در چند مرضی دل در بر ارض است
که خصوص در فراغت از دوقطب ییدرس زدم در بر ارض است و دیگر روسیه که
مرنج بائمه بسیار است در هر چند صفا که پل روز منع جهانی در بر این
دوقطب مسنه جهانی رفیع نام که تا قدر مرست در روزه شیخ زاده
۱۰۶ است و طبق استال اوان است که بمناسبت این نانه تصریح کردند
لهنوز که خواجه شد صبح را رفیع که چنان استال گشته در زبانه زیرینه باقی است
از مرتب راقم در قوه در دهان گذشتند

۱۰۷ هاست سرده اهل این که نزدیک نمودن آنچه قیچ په چو چو لر لر
پنهان طایر چهار شنبه با چلچرخ چهار چهار دفعه و زرخوش اینهاست چند طبقه است
در رسیده علیه از دهان اینهاش لر خنده بخند پنهان و در حم زده پسته قم با چشم
پنهان زنگزندگی خصوص را که شرک کنند و چونه زنفعه مراد گشته کشته
و دلکه اینها را استال نانه در حی است و در پنجه عینی دلپر ریشه ها
سیدن طیخ دلپر لر زر اکه چهت نزدیک اینها زنگزند و همچوی زنگزند
سه هشت مخصوصه در حم زده زنگزند اینها که مکافعه مخصوص گشته

در این بابت نیز در فرجه کم بدب دو چونست مرد ایه پاش و گهر آنها نیز همانی بنده
و تکمیل نیز حرفت درست کند دیگر آق م دوچ نیز نگذره نزد هم فرد است که نهاد طبر
خاص نیز طبر طبر، قلب نیز طبر طبر، ناطق نیز ناطق نیز قلب ب جو هم که که ریخت
بهم دی پیچو هم که که علی شیر با چو هم که که

(اما طبر طبر خاص)

محی است که در آن طرف این قدره تبر ایه ب هر یک پیشتر برگ است در زاده خود
جو هم نیز دوچ خود قلبی دارد ایه بله رسیده که تبر ایه ایه کنند دیگله ایه هم تبر ایه نیز
سرازیر بکشند و در زاده خود ایه بسر دفعه ایه دیگله ایه بیان می بینند لعله ایه دیگه کی ایه
روز ایه ایه دارند آیه هم تبر است لذت بگیره آیه ایه داشت درم دیگه تبر ایه دارند ایه
آیه دس ده طبق ایه
تبر ایه
تبر ایه ایه

تبر ایه
که سه میعادل ایه
درینه ایه ایه

(اما همان طبر طبر باقی است)

میخواهی ایه
در ایه
ایه ایه

ایه طبر طبر ب قلب بر گل دارد
طبر طبر ایه
ایه طبر طبر کاملاً نیاز داشتند نیز که ایه
طبر طبر ایه
ایه
ایه ایه

۵۳

لند ملودن خواه کرد
ترکب روز نیافت
صلطان هرگز
لند طیز خواه کرد
ترکب روز نیافت
له شیرز هرگز

چو ش به بستان کی دزدیده و مدل سخنه رو که سهده است زد است خوش رسنده
خواه لک اصلاح نمکد است آنکه زد پیش و تهدیر برست دو زشن پیش دیده است
(اما نک طیز باناطرون)

محی است مرک دزد خواه طاطر و نظر دن و خبر قیس بمنته خوبی دزد
نمی خواه نمکد است دزد آینه جنس است او رجعن مادر که دنک خواهش تقدیر
مرفت یاد میخ دشمنی ایشان شد است

(اما نک حق بخواه کو کرد)

لکی است مرک دزد خواه کرد و قیقب طلاق صفت داشت که بخوبیه جو
دزد ده همد که بخوبیه دیده و تقدیر قیقب قرآن فدا نانه که هر کام کاغذ قمزیده
در ده بزم نیز در لک ده بزم است دزد لکه ترکب همچو نمکد رجید ریم داری
است پیشه لک فرنگ بعده دیده آنکه سه شر ایشان کند غی

(اما نک باطرون دخواه کو کرد)

خربت مرک دزد ملودن دخواه کرد دیده ایشان فرنگ سهده بسته بر زدن اصلاح
نمکد است دلایلی نیز که دخواه کرد پیش و تهدیر برست زد است
رسه که دغیر رزرا در تاواند مصالحت است طلاق ایشان داشت که جهت همه
پان و پنجه بخواه خسته ترکب ناین و دیگر نزدیکه در مقام دیده در قیسی رت خدا نیزه
مشق قید رزبه خواه شد نیز دفعه زده است دخواه سهده که دنک در فرقا لدعا

۵۰
و اب هنچه مردست باز نیز بگزینست چه نفع نیست سه دلبه و مدره برت طرقی

استمال آن نهان مع طبله نمودن است

(۱) اما مک طبله برا جو کو کرد

لیمپر در نهضت دخانی نهان میخ نمودن است بجهت بخوبی بر قیمت طبله در کند
و این مکان در مده کاری پیر ضعفی بر جایش میخ است و کهنه نمک در کارهای زیاد این
استمال کند نهان میخ و مک است

(۲) اساس ملات خارجی

سهمه که بشدند در ریختن نمودن بروت لیث و کوت و فن این درین زمانه بهمین بخش
سرین که تیدخون میباشد که هر سه دیز نزد خون انتہاست جنب و رطبات و دلدار
طبخ و دلبر و پیغمبر در زیده تقدیر عصمه بکار نهادند بلطف خون سهمه که را احتمال داشته باشند
سرین اول در اینکه بعض سرچ که که در راه کشیده نامه جمهه استھاط و دیانی باشد
در ریخته ای جمهه جنب و رطبات را لای در اراضی کاخ که نجاح آن دارد را زیرین
لکته که خدمت در صبح روزی را لای نوع سهمه است نموده و زیرین خصی و سبزه زرد نموده
و حلقه رفته و بخوار و هنگی رهنا بیشند

(۳) امار یونه حصینی

نیخ بارتیت بجزیره پس که در نهضت حله از کندنده دلبریم در دلمع ریخ که خیج
در طبله در بطن نمکی به نعلیم ای ای هر پهنه دیگز نزدیکی و دینه سکر بجهت بکاره بکار

در چهل پنجمین بیکر لذت دارد کاخ خواص را که در چه سه هشت است بطریح به درازیست
مقدار سعد و پیاده دکمه است در در راه ایتمال گشته اندل در نایقین چون منیج
با ستمان سه دست بثناه دوام در در راه غیر که بسب راضی غصه سعد دکمه پسنه
سم صحبان خوارزمه را داشت آن همان راه را خوب نداند لذتگشرا ایست بخدا
است دچون خوارزمه را داشت گشته اندل روزخان طرقی استمای روان است
لکه با طبله گوف و دام کوکه دلمه عی ف نانه بازگشته ریشه نهاده قدر راه کان کوکه
مسن نهجه آب فرد بر راه دلخواه داشت چگونه گشته ده داشت هنوزم خبر بر ریخت
در روحان راه غم گاریک است بزم خفات ده جب زینه همراه راهنم رفوت
سد پیزنه رینه ایست ددم مادر ریشک در دم مر کجا چهار دنیم ص بدن عصیانیم
نفع یعنی مصالح جیسند بقدر نجده بذریم بدبود گرفته است گاریک است
که پیزنه رینه دیگر که بکر زده است در روحانیه رسحم مرجون داریم ترکیب نیزه همچویی است
گاریک در دم در دیر عراق که آنها ریشه بکر زده در زمینه دارند و پیغم فشرده می شوند
گفظ دارند و در ده لذت گزندز ریشه تقویت میدن آنها هم در در راه ایتمال نادارند
دسم بعد از نهاده ترک در گزندز ریشه تقویت میدن اما لذتگشته سهم غروانی
که در دم در دیر عراق ریشه بکر زده همچویه در زمینه دارند و اینها ریشه بکر زده
نادارند در دم در گزندز که در دم همچنان کن صفت تقویتی دارند بهمین پیغم ریشه
گزندز در دم صبور ریشه تقویت می شوند اراده دیر عراق ریشه اپس از چاره دارند

ساف روده بجهد قویت سمه دله و دله استمال پنهان و درین ایام ابت در هم سهادگان
 ایام تغذیه و نهاده بخطه با شفته ریشه خضر و حوار زده در هم خطه با جهار زده دلم عدن
 دله تیر ملکه ساق در دره امام سهادگان اورا بعد از خدا سیده طلاقه ترکه سر ارباب
 ریشه خضر و ریشه خضر خنده دید سیخه بدم عرق تکه جهاد لری در کشند و دلت ده
 سر ارباب خاص قدر بچشم بعذز و خراحت بهم صاف نهضه از جهاد ایانش در آن
 سعد لعله ایانه ترک ریشه با دار خضر بچشم ریشه سه دلم آب بچشم سر ایانش زده دلم
 عرق و خضر بچشم بخطه نهضه در دلت صدرست راه است ای احوال دهن همان که
 نهضه ترک ریشه ریشه خیزد زنگنه فیض خیر شد و مخدوش نهضه پر فخر اور بعذب
 مبعده در دهی است نگند در هنر و قدر هم ظاهر

(اما جب)

پیچ بناه است از خبر نیو و قبطار به مرد زنیست کنیه یعنی ایانه طاعر بمحظه هدایه
 دلو ره طاعر دله ایانه ایام در زخون ایام است که سهادگان قریب شنیده که دله
 دله بر دست خیزد واق نور دید را استمال کنند اولی جهاده پرست بیان و دهم جهاده
 ایستاده ایان سیم در هر ارض دهیز بیان در دلم ایچ پن و دیستاده بیهی و دهیز
 در هر سار خود بیشنه آنها هر تریست در زخون ایام ایام نخود ایام و طرس استمال
 دده دهیم نزد است که در هر این دهیز دلیل ایام بمحظه ایانه باست کنیم لعله ایانه
 در عین قدره صرف کنند و همان خود در راه ایام ایام کنند ایانه طرس منع نهضه لعله ایانه

و خداوند خوب را بدلیل برخیشم همانند محب پست خواه دیده باشد
چند از این دیدگاه را محفوظ نمایم در اینجا نهان کنند و آنکه در وقت نیزه
ذکر ننمایم اینکه درین برابری نجات
(و امامت نام)

بدر ک در ہر سرت از جنگل نجود کم در جد رخاد دیافت لورڈ د ہر ہن در کج ہست
ملک د ہنس است بہر د نہ د ددر، رستا ل کفنه جمہ ہتمدی پورت زنگ د گھر
مربک ب عزم و سہابی دیکھ جوں ترکان دلکسخ د کھنڈ فوج اسلام نانے د گونہ
تیکار لہ تھاں کا لات د ہر سرت از جوں رستا لات د اس طبقی تھاں
در جمیں نجوم است د کے مصالح د در باپ ک مزوہ دہ نانے د جوں تھاں کھنڈ فوج کا د
ترکان مولانا فہم زر کہ نجستہ جمہ عرض لشکر ن رندیچ قدر د جنگل د ہر ہن پڑھ
لما د ٹکر ک د لئے ترکس پاٹیلہ مکہ زن د کھنڈ دس طاطر دہ دین گلہ
د اسٹ ددم آپ رکنہ دہ نانے د اسٹ ددم سرخست دہ د گورنڈ د ریسیں الات
مشعل دہ کرند اسماں کھنڈ سہابی رات تک د رخاد د منفع نئی ترکس
نے بولائے تھے د لاب الونکا را پاٹنر زدہ سیر بیبا قاتا خیرن د کا دیر نہم بدر
لھبست بھر بے پر شند روز رو مشعل د گورنڈ سہابی رات

(امانی)

حصہ بیان آتی خبریں اعلان رہ رک رہیں رفیعِ نوحیں تبلیغ ریخ

میں ہنوق تر کوہ ایرات در چهار دیا بہر سد و آبیم زان صبر سو طریق
در خونیں لدست اسہا لی در درار طرف دادم بی پیر در زنگمه ریویت کم ہواه دکل
مود مرد دست کنڈ عورت نیز تغیر دی اگر دادم مفت و حقیق ٹیندوں کی دزی بنا چہ تسد
و میشید است موجب ای پیلات مرنے زندہ بی پنگ در چشم و فتح ھائیکہ بی پنگ کی کنکن
پا ہترخی اسما و بود مرد است مرطوف رام غفرن است در مجبان کنکن بی پنگ در حیا
و در عین طرف مددیام دا ہتھ بہار کا قدر سوت لدھنہ در درار طرف ای کالخن
ای ای کنکن است کم بی پنگ طوفن در می تر کی پنهان ستمال نایہ و چون خواہنہ دلدار ایک
بس بر قدر کر کی بہار نیک کنکن دلدار لکھاں کیا کیم کی نیک جوت کیت
و دل کنکن جہنم سوت مرنے کی بفتح اسہا پہنچ بی پنگ صبر زنداشت رس صدھ خطفنہ
چھٹیں رو غفرنے زیره چھٹا لکڑہ بفتح عرب جوت نہ بقدر خودنی قدر سوت ای کنکن
ای ای کنکن دست نیک جوت در درار طرف پیشہ صبر زندہ در کچ دفونان مکنکن
بی دل لاس لفڑ حس زندہ نیز نیز دھنے جوت سکر دست نیک جوت نیک دی پنگ کنکن
صبر زندہ کوس انگورہ مکنکن دینم راجیہ و سکر دم غفرنے ایک سکر دست کنکن پہ
ای ای کنکن زندہ لعصر کی دزی کی دزی لی خوب سکے بایخ درست در دا ایتمان کنکن هر
طریق است نیک دیکن بی پنگ زندہ دس ریغفاہ سر کا ہر کیا ایت رس
پاکنہ جہنم جہنم ایکی بندن پنچ لکن کنم درب لذتہ المانچ حرب دا راست
پیکنے تو قوت بدلدار طرف قدر بادا صبر مرنیا و فرد زلیضا تخت

نمک زیر سبزه زر و جوزه راچ بیه سرمه زر و جوزه کل که داشت جوزه مخدوش
 آنها همچو جهاد نه بزرگ پیش کنند و در زرد خود است ران این جهاد را سرمه نمایند
 نفعه زیر سبزه زر غوره صدر جهاد افزایی برای برب رس جهاد حشم نزد
 پیش کنند زر را اما همچو ریختن آنها نمایند زیر سبزه زر و در زرد خوش
 عصر و خطا را پیش کنند با اراده صدیده شمش نمایند پس هر دفعه عرب و جهاد حشم نمایند
 در پیش قدر نزدیک زب کهار را در حسب اراده این نفعه تقطیر سبزه زر و در زرد
 اخ اینها را فریاد نمایند زر عین خود را در عین خودست آنها را پسندیدند و در سبزه زر داشت
 ادم و باب اسرائیل چون دیدند آن دفعه این عرق و عین خود را فرمودند
 نعمت لعنه همچو رده روز بدرست ف نعمت همچو در حب من را هم زر عرض قرآن
 چون خود را زرد استعمال نمایند و بغیر کنم مرسوم بازداه است

(سقونیا)

عصمه بنات است و بجزن جنب که ملکه هر رود راه در بطن لد رود راه داشت
 و شهولت لمح نمود و یا تیره میزد ما نزد جنب میزد نموده باشد این دفعه را پیش کنند
 آنها که در پرست سرماج نمایند و در هزارج دیدان دفعه در هر چند پنجه میگذرد
 آنها که بیرون نمایند و قدر پرست زرده لای احائزه که نعمت آن طریق استعمال داشت
 که با آنها دیده شد و سرمه خود را مینهند و در زرد راه که زر سبزه خطا را داشته
 در زرد راه اینها ترکیب نمایند میگردند سیده زر نمایند آنها نفعه جنت را نفعه نمودند

دیگر اینستمال شکون شنوده درین جایز رنگ پرچم خوارد دهن سعی و مکروه بگفته
 در وقت صفر زده روزه ایام است کنم در اینستمال رلنه نفع بخوبی مطلع
 داشت و میان درین بخوبی شکون دلمکه بگزید شعیرین همین علمدار به کیانی
 درین مکروه کرد و لذت ایام است کنم درین شرطه ایستمال نامه نسخه بخوبی
 بخی مکریز شکون روزه صفر کند و شخون بدرین خط دین مطالعه قیمت بخوبی
 در درون است شکون هم مارنا کلیه در منصوب پیغماز شهربازی نهاده

اما مرتبه

در جنگ بین دشنه در روحیه قبض شکون را بخوبی در اینستمال بدل آورت
 و بفریاد زنده خطا برای ایام است زجنگ خود بمنه روزه در جنگ بخوبی که با مرتبه داشته
 بود کفت ^۹ زنده سویی بیمه درین سرمه که جنپ مدد بر قدر بربرت
 ایستمال خانه زنده است ایستمال بجایت دنگیز ^{۱۰} آنکه اینستمال در پرست شنید
 و گستاخ و چنان رفع بسرافی کا عورت شسته در دلبری هم محسوس نمی شد و در خدمه داده
 باخواه در دنیا و دنیاه میزول است و قدر بربرت اول روزه تا ده کنم است که این کشم
 و محسوس و تعظیم و قرض راست ^{۱۱} آنکه نفت مهد و در مکریز نفع خطا بربرت
 خاص طیخ و رده ایزدان صوف کرده به بجهشت نه ما بعلوم آید و متعبد بربرت
 در زمانی هجر کنم است ^{۱۲} آنکه نفت تعظیم دسته خطا است درین
 پرداز ^{۱۳} کیم عرق هاشمیه بگزید مکروه نموده بگمارنه ^{۱۴} هجر ره نیم پیشان

9

لر زان عاف کرده در چنان مسزدست رنج ایستاده دیده ایستادی کشند
مسفت عرصه او گردنه نمی خفظ هدیه منین چه باز است درم تو پیش و مقرر بیشین
نمیشه و قدمها همه را سرش کنید روزهای ایستادی کشند آن نمی خوست زمین است در
آنچه بجهد است سخن خطاکار دیده ایستاده نیز آن طبع درده و یکانه باشد دیده ایستاده
کرده بحق موشه روز است نیز که مکایس مرزی خود نمیشه مسزدست داشت ایشان خود را
بجذب است برای اینه ایضا نمیشه چه بسته به سخن خطاکار شنید در چون زدن آن طبع
دو نمیشه بعد توصیه چندانه متردزیل دنیا عذر است ریکای نیمهم مرتباً نیز
آنچه زدن نمیشه و مگرط کرده بعده ایستاده بسته کیا تو اوقیان داش خبر نیز ایشان
ایضا نمیشه چه بسته بخ عذر نمیشه بخ سنبل در دیده ایستاده ایشان طبع
درده بخ غصه بزدیل زمان صرف کرده قطع خطاکار است بخ طوره بسته بخ
ایکی از زی خواره است کیا تو ایستاده ایضا نمیشه ایزق بیکر عصمه که جو عده
اعقی چهار نکرد در گیم قطع خطاکار داش نمیشه ایضا نمیشه درم پنجم کرده درجه بسته
بخ عصره ایستاده بسته لطفه بیکاره ایضا نمیشه بسته زمزی قطع خطاکار بسته درم
قطع خطاکار عده مگر طبع نمیشه درده بزدیل خصم درجه ایضا قطعه بیکاره ایضا

مکتبہ احمدار

نیز نات رخیز خیر چنطه دودن زنده محمد استاد ل در دوسته و جنون دهار
نفرس است دسته عصیه دلت د مر رهبرت عصا درند بی کشم ای ایک
لشان عزیز
و هموزد ماه

۱۱ میانم تریق اور تریک رینج عبارت دچوں زمرهت ریخت بطریور
اونچیه در پس بهم رسید جو هر ریث در هر قاتل ناین وغیره اند تریک نه
(عصاره ریوند)

پرمه در خربت علیهم در سر زمین که بدرگش ترور طاری خرج ریز در بطریور
وزن عصاره رینج ناین نه باری دل کننه بازی دن پیچ بمنزه میزد زمین دیست و قی
در اینه که قدر خربت دچوں از داران نیز بود زمین رسید روما پیچ خوبانه بجان
اهم کوشہ ریخت که دل ایل نزدیکیه بیرون حرص دفتر خربت زنا پیشنه دچوں میزه
دینی در این انتقال کننه در هسته دجب لیچ دیست فرمیه طرسه
بکه مینه در حیات دوسرا ایچان : آنها بس رس ریخته دو دلکه میخواه که که در پرمه
نه ایم رس همیل ایم اند هدکت دیست که قدر خربت لزمه ایا نزدیکه کننه
دبلا جب اکثر ایتمان دل بازیه جوت دیست از قدر کلکت نیوز دلیلوں طبله
پیزمه آدل دیست کانچه جوت دل نیمه جوت دلیست زنمه پیزمه عصمه در زمینه
علیهم صبر بر زرد دلکشم دلیم زنگنه دل دلیم بدن ای دل مادر طالع نیمه جوت دل زنده
چوکنم ریکیه نه جب بکنند نیخه جوت دل عطی جب لیچ عصمه در زمینه
ملکه که نیخ نزدیک دل دلکشم دلیم چوکنم نه نه دلیست قدر پرند
نیخه جوت دل نیخه عصمه دل دلکشم دل دلکشم دل دلکشم دل دلکشم
نیخه نه در ای دل دل نیخه عصمه دل دلکشم دل دلکشم دل دلکشم دل دلکشم

فرشون

75

صن باند است دیگر سلطان دار چو زیر کوک مهربان خیرز بکارست
در کنگه ایجده که رعمرد است اینها لر و آهن شدید که داده که اینه بینی
در راست که هشتمان طلایل را بر پلکان نسب بدهیان دست دستیاق در پلکان که روزه
است این دنیان رزجه تقویت قدر بسیار قدر تیک روحیه در منه
نه کار است که لرد داده است بسیار رفاه و قویج نهاده اند که پسر بکار کرمه طلایل
در پر طایه جلد در هر فرش کار است برادر پیش صدر بجهه جنب رطابت زدن بملن بخطه
قیم مقام نارجی است دهتر مردم اند از این ۷۰ هزار طلاقه است آن طلاق نهاده
بجهه بخواست که هر کاره و بخوبیه منشی بسته ایل بمنزد محظوظه دندان برسی را بجهه
مشهه در کیما در بت سیاه لیشه ده کاره و بجهه جنب و بخوبیه هسته ایل کریمه ایل
که هر طلاقه را بجهه زیر کن حکم ایل فریاد کیا سفال مخدوط نمهم بزم من
له خواهیم زد و زر و زر طلایم نایم زر ریم تبره چون جب طایل رزد
ز زر دار بفریاد کاره ایل یکت بینی

(امامہ حبیب)

میرزا آسمان نویس یکی که در این دست از میرزا درخواست دارد از خود را
این احمد را متعال است و در اینسته تریم داده بیمه جات که بر اینها می‌گذرد
ایران تبریز ۱۳۰۰

(۶۷)

८३

و جزء است که بـ ۹۰ و دیگر زنده کا بـ ۱۰۰ که معرفت بخوبی اور داشت میگذشت
صیغه این جزء بعد از هب دلخواهی از روبروی پسر مسد و از دست راهیت یافت برگشته
درین رو طلای روز خروج کیه و رسماً پسچ درست در راه خوب داشت و جزوی این روزه
هر سرت روزه با هم اینست که نمی توان طرح های مختلف را خواهی داشت اما کندن از اینها
که نفعه جوت و ترکیت در زنگنه جهت بهتر نباشد و با خوبی پیشنهاد خوبی اور در راهی که میگذرد
درین شفعت ج نفعه روز خود را خود را درین شفعت نفعه جهت بعثه نهاده
در طلاق خوبی اور در حرام روزه از زن آب فاض طبع را در راه نافع نمود
پس از طلاق همین خوبی روزه نفعه خود را در راه و میان کسانی که همین شیوه را بگذارند
پرسننه چه جبریه دارد که بخوبی اینچه معرفت است این روزه نفعه
در خشن روزه این صورت شفعته باز مبتلای بقدرت اینهاست اور از جوگرهشند و مادر
بدان شرمند دستیست و قر درین فرع فرقه این روز خروق اور داشت در هر راه مخصوص
که مخصوص در فرع دلخواه دیوچ از سبیل رفعیه است و قدر خوب است اول به کندن از اینها
در روح اراده این کنن چه نفعه جوت در نفعه جهت این روز خود را کند پیشنهاد این روزه نهاد
عصر پرسنجه این شرکت کنم بارب لاس اند زنده جه نفعه در چهیدم صرف نمایند
که نفعه از همه اوقیان نتوانسته باشی همچنان خود را عرضی همچنان خود را عرضی
بد موضع نهاده این ناین نفعه دارد جهت نهاده نهاده دلخواه و مربوطی این کیا مخلع داری

رس خس دم نهیم بر موضع لوهه دلائی طبیعه نایم که ب رسنیه است اضافا
 توجه جو هر خوب است نکشم در خسته در مصالح حفظ نهیم درین کوش تمن
 کوده هر چشم روزد جهت رفع لوهه بسیار منع است دیگر که از بدشتره را بر اطمینان
 دناریخ بر پیش از زمان مادر که در خانه بردو زدن و آنست راهیں قسم در دلخواه
 نزد منشی میردان سهستانی میزدند زدن خوبی ریست که چون فتحه روزد است قیمت
 در ۱۲۰۰ ریشه عطشیم میزدند آورده رسیده دست همکاری در زمان گیر ایندیمال
 باشدند دلایلی که ب مردان در نزد منشی میزدند بگیر مرجو دیگر مولی هر آن میان
 بگشته بیاید دنست آنها بنان چکر خوبی خیره در در را قی میگسل بیخدا اینها

فصل سیم از زیارات اول مساجد طعن

پیشنهاد است بر همه ای عیان اول در خوبی نهاده شد اول روحیه خوش بینم عزیز پیش
 مانی در خوبی میگیرد بگزینت از کجا فرد از داده کامان لعل در خوبی میشوند
 درین روحیه باشد که رفع بدینم در دریمه دسیز موضع میان که میگذرد از میان شنیدند
 چون شد رهنان اند نهاده دهن که بگزیند از کجا فرم نیافر غصه خواهد بود
 بشد نورت نهیم بگزیند مرتویه نهیم را نیز در خوبی اند نهاده است که از درین روح
 داده ام هر چند در دلخواه عجیب داده همچو دفعه لذت دهند که در عکشند در روح
 خوش بینم بگزیند که زن است قسم اول مخرج مغض نه چون همچو عادت بیشتر است

که چهارمین درخت و هفتمین نهضه و تقویت دادند. بنام محمد مسجد و در اوقیع زرده من زیر
در آن بنام محمد پسر دادند. قسم از مجموعت بر اینها و دعوهای این فرد از خود را داشت
و درین نایاب قسم از دوچیه سه هزار هسته و نهضه داشت. در آن که دادن باطلم و کوکا خود را
دانسته بخوبی داشتند. سه بخش را میخواستند. سه بخش را میخواستند. دفعه بخطب است. زنده است
در اینجا بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب داشتند. بر اینه بخطب است. دفعه بخطب است. این بخطب از
دفعه بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب داشتند. دفعه بخطب است. این بخطب است. این بخطب است
روایت شد. چشم پنهان داشتند. از این دفعه بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب داشتند. دفعه بخطب است
پسند فطیمی در دیده و صد عیا بهم رسیده. دفعه بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب داشتند.
حصه است. دفعه بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب داشتند. دفعه بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب
پسند از جد پسر بسیار شریع در دیده ایشان از این دفعه بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب داشتند.
سیمه خواه ایشان داشتند. دفعه بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب داشتند. دفعه بخطب از جد پسر بسیار شریع
نهضه بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب داشتند. دفعه بخطب از جد پسر بسیار شریع نایاب داشتند.
تفویت است. همانی از جمله نزدیکه نهضه، راهنمای ارجمند خود را داشتند. هم مرتبه شنیدند و همان
همه ایشان را که از جمله نزدیکه نهضه، راهنمای ارجمند خود را داشتند. هم مرتبه شنیدند و همان
ستیعه که نجفی ایشان بدهم نزدیکه نهضه، همانی ایشان را داشتند. هم مرتبه شنیدند و همان
هزار نزدیکه نهضه، راهنمای ارجمند خود را داشتند. هم مرتبه شنیدند و همان

۶۷
اعم زدن که مورث ضعف هر خانیا زنده بود که در عالمه انداده بمنتهی هم در زمانه کشیده
دریم و زنده می نموده این ایلی رعایت داشت ولی درگست دیگر درین دوره
و حدت درست درین اتفاق زنده است ایمه مقدمه اینلی خاد ایشان پنهان

(و) اقامه ۲۱ مکاره سعادت پاکشند

ایتمال زنده در جایگاه بسب مضمون فرع بنعم غلط و عدم فرع از پیش از نزد زن در زمانه
را کم شک راهی متعیسه پیشنهاد چون اینکه در زمانه راهنمای ایتمال نامه و مکانه
بسب شرف نزد بنعم حدت درین یاد مضمون فرع بسیار بسرمه پیشنهاد طبقت صفت
و از عذر و شک خوبی در زمانه نزدیکی شیخ زن داشت ایشان در زمانه ایمه دارای
روحیه نمودگرد و ملا در این ایام نزد زنانه بخصوص همین که در زمانه خال
همیشه غلطی روزنامه نزدیکی شیخ در در مرکزی این خواکنی نموده بخوبی قسم که میراث

درین ایمه نزدیکه غلطی را کم بدانید و چنانی داشت تقدیر نماینده

۶۸ ۲۴ نام و لام در زمانه قسم معمول را تقدیر نماینده بحواله داشت در حضن نماینده

نیز پیشی اه مدد و در زمانه میان ملا در خوش رعایت در سرتیپ ایمه

فردا فرد از نزد ایمه در قریب این نیمی رام لذت راهی داشت ایمه خوش شیخ

یاصور غافت دیگر ناسندا نهاد و رعایت در عقد سمعه دشتر بخورد

ایستادی با ایمه راهی در زمانه خاصیت ایصفا بجهت زنده طلاقت یعنی

گهرب داشت ایمه نزد ایمه خود پیشنهاد روزانه قیمت ایشان را باز ریخته در کنفرانس

که ایمه خود پیشنهاد روزانه قیمت ایشان را باز ریخته در کنفرانس

من بیان ات رختر خاکه که در تیره آف ماردا زیست ترکتی هزاره د
 در خوش شپه برگان و بارزه دل خنف دزه ایان و نیزه کوچی رانیان کم، اند
 در در زند زرمه نیخ چشم که بب تیره در جهش پر عینه و چشم اخراج داده
 در بیان تکید راهیان سایا بجهد اورام معاشر شده خانه بهم رئیسات نهجه همراه دل زند
 در قدره برت در در که ایش نیویست آن نیخجات ترکت در نیخه همراه
 بعنی در عرض طلن در نیخه کیزه ایش سف دگرد هجر خانی عده بیخان اصرح شنیده
 همچو در عرض بیخ دیگر بزیره مه، رکت هانه نیخه بکر همه زند زرمه بیده دلخیخ خنچ
 ایش نیخه که میدم دینه همچو کافر مکش نیخه صفحه عربانه بیشان خنده نهجه همچو
 سنه هر سه حب بع دلخه دلخه هم مکانه دلخه ایش ایش همچو مکانه
 درم با ایهار در راهه سه میخان بنه نیزه که بوقلمی عار خدی سانیه لیف
 نیخه نیخه بون هجر سه ایش پار غصه خانه بکه مکد هوس بایس بیس ۲۵۰
 حب نهجه حب بع حب هصر سه طله هر ایش ایش همچو بارزه هصر سه توکان بکه
 میدم بیه که بزه بسخ نیم دینه همچو که کنم صفحه عربانه بکه رکه ایت بیه
 دلخیخ بزه بکه بکه دلخیخ بزه بکه دلخیخ بزه بکه دلخیخ بزه بکه
 نیخه نیخه کیزه نیخه ایش ایش نیزه در مکد هجر در مکد هجر
 عضه ایش درم مرا دلب بیهون درم خنده نهجه بنه نیزه لیف قاعه هجر درم ایش

در دوقت بیزند نفعه شیخ اُنچه لیدم مخدوش بُرایت و تکه هم خود علی
بیدر مغذه بگرد این چیز را که عغده قوی و سرمه نزدیه آنها غلط نزدیکی نیز باشد
برای شایع اکنیده برخورد شدم و بعد از نهضه بگذشته بخوبی پنهانه اگر دم رفع نزد
مکار عاهر طبیعته (مزدو) ضمیمه بآمات در جن فرقه
در دم بجا و در جو اسپه بود در درگاه مارت دیران بی رسمی در برابر
در شر خواست در دنیا باز روی طبعی فکه قی فرم نامه

۱۰۰۸ ارض راح ۲۴ و جس طرف از زمینه مردمه رسید در دفعه مخدوش نزدیکی بزند
در درگاه از تجهیه کناره کاخ خانه زیر سرمه بگرد نزدیکی نفع و قدر بُرایت از زند چشم
و هنگز بُرایت که نفعه خواجه بُرم دکار لیدم مردمه باطن پنهانه
باز زند و این صورتی که درین ریشه میتوانی قریح نگویی بدارد رسی جهاد حسن بُرد
لهمه روز بُرایت جُب بُح اُست جُب میگذرانه دیق نفعه باز زرد دم
پا ز عغده ایلکه که نهایتی همچون طبعی است که شش نگویی بارب رسی ایمه دست
جب بُهمه بُش جُب بُح دُس جُب میگذرانه هر صدق مردم باز زدجه
گشوده میباشد خانه داده میکنند میشون دھنی داریم لهیم ایلکه که عصر
اگرها بنخواهد و کی خود بُرایت نزدیکی کنند پست چهار دم میگردیم ترمهین بُرد
باز ز دلخواه میگزد ایلکه دشمنی داریم را در رسی ایلکه دشمنی دشنه
لهمه ایلکه دلخواه را نگویی داریم نهایتی همچوی داریم زند مردانه کرد و بفرموده بُرد پرچم تیار چیزی که

سید سعید در راه (مقلد زرق)

مصنوعات در عالم ریجیستر ذخیره شده در سیستم قدرت این داده ها در پایه داده های مولید کم بر روزانه تغییر نمی داشته باشد و به همین ترتیب تغییر در داده های کم می بینیم

مکالمہ

(الفورة)

صفیات رجیس صوغات نمکون در خواجه شیدانه رجیس نهاده بله خوش باز
کویه از این کار و مدد فرجیت دارد بعد ترکت آن خیزد و در قیمت برداشت مخصوص
پس از زیج ریسم بمنزله زنمه زنمه از نشده بشد و در همانی رحم دور را رجیس در
صورت نزدیک در پنج باره قدر کرد و در نفع بعلی دامخون بخدمت چون
بادریزه ترک نایم ل رفته بدت در آن کسانی که از این مطلعه باقی نداشته
در در این زرجه تکهه عزاداری ایشان ریسک و فخریت نزدیک نشانه چشم است
آن توجه بخت همچنان بعلی اغوره مردم را نیز نگدم عطر نفع فرم دام بدرست
پیش حب نهضه ده جیص و ده جب ای ایلتنیه آن توجه همه حسنه همچنان که
در این عطر نهضه نگدم عطر نهضه ای ایلتنیه از طرف صد بیت حب حم اندیش نزدیک همچو
بعی دیم سیلتنیه ریض نهضه همچنان حسنه ای ایلتنیه ای ایلتنیه ای ایلتنیه
که دام رام حب نهضه پیش نهضه کنن جهاد پیش کند و نیز پیش راه نزدیک همچو دیگر همچو

v

در آنست در دو نمودر می باشد از این ادرا

سُلْطَان

نهن نهند زنجیں بعده در خیص و میک اسماں قدر سرست نہ زاد دستیابان
بهل رو چھلیخ فرنگی کھا پر نم نامہ ترکی صعنی خبر

مرثی

من اجرت نجف و رحمت ساق درست همه دلبران آمدند و چلپه
در بیت تقدیر است بسم مهر حن که لذت چنین زیارت ای سایر اطیاف سیده
برای خودم که در ایستادگو شده دوبار طوفانی غفت و خاطر صور فرامح
بهم دعف و رحمت بحقیقته دشمن ایان تقدیر است زیارت نکرد
لهم شغل دچران بجهت درینه و زیسته ترک نایمه افع خود به بود راهی است

مقدار در حق

(۱) افعه جلت درست

لطف بجهت داشت دهشیخ جواحت پیرز مرکا کات اهدای دام انجام نماید
دسم بیکن ننم درم چنان ایک سقی نعمت در داشت دهشیخ جواحت ننم
در ذرا نایمه ریخت ننم در دنیاض در عصر ایام پیرز مرکا کا وز
کله ده عرض کات در ده که هم درم زغال است دسم روحیه راهی که نمایند در
کشند نارنی غرفت نماید ران در خود رض غافری، نرور دعفه تقطیر سرکا
پیرز مرکا ش نزد ددم درین پنه عرق ریکیه بعاصم هم برداشتم صرف کند
در حین نزد دست بر لش ده عرض نمی باشد و بجهت دغ غرفت نیز نیست

و نیز نماید (۲) جواح حسن بسی
جوهی است بجز درخشن بده و همراه که همراه اک در منع دریج

v 13

١٣

۷۴
 با قم مور مردی پرچه را که آنیده اس زد که سند مور کرد فدر زلطفیر چشم
 مور سردی روز بانده رجوان خواسته بمن در قدر کرد فدر کرد و خیز راه باندیش
 نخست همه عصدا برآورد و پیغمبر حسن به سه سه مصالی بوده از نزدیک مصالی با خود را
 که سرخ صدی کرد فدر میشه مرو آزاده برخیزد منشی پایه بوده بدانند و مجنون
 به رای بینانه است اسرار نامه

(۷) باب نات

در حیله ایمہ میشند که میذرائی تمنوون آندر بان رطاب طبا برداشت مینم بجهه درخت
 گردند در زمین کشند به اینه بان در زمین بیشند رنج میذرد غمیشه میظله
 شاهد و کلیه و محکم بول و مخچ بدمخ دمچخ دمچخ دمچخ دمچخ دمچخ دمچخ
 نانیه دستمال اینه رنجخیچ همه اینم جراحت نزد سرخیه در چلات
 حنیله مفیه درست مرض در جهان تلبیه رخربت

(۸) باب ن پ (او)

صفرت بی رنگین در کیه بطعم زپ زر بان جست خوشان پیدا آمده
 وطعم ان در رنگان بد ته بانم در درجه اهل میذر لکن صفت درست درم
 بناست تغیه و قدر بربت از جهله نعمت طفو و رئیش المده کمل
 نعمت عربت رنطفه جب بابت که در رنیم بجز بیت مادره رابیا
 در رکنسته ما در جهیں بعینه طعم ان طن هنوزد والیف در قوفه اهل بسیار

اصحیه هنرهای است که با رخان سید و دکن پیغمبر در عین همراهی نزدیکی خواستاری
آنها میگردند و همچنان رسمیت داشت هدف حب فخر خود را خواستاری میگردند و باید
که خواستاری میگردند و متعال با صحن خوبی است حب فخری هم روزگار خیلی راه غایب

(کا باب نیرو) صفر است طیب از دیگر ده ماهه زیر پر که در عین ریاست آورده اند و در رفع
حرمه همچنان مخفی از باب کی یا هر دو ریاست تقدیر در عین شفاقت خود را برای زینه
والخ خوب است لخمه راه فخر خود را داده و مخفی قدر کار و میر باب
پر متعال را نیز زیبایی سخوت راه کنم مغافل میگذرد که برای منع میگیرد که
ریاست را فرع ریالیت مخفی طلبیه نایم لیکن لخمه جهت شفاقت پیش از باب نیز
میگذرد برای دوست خود متعال کی ای زیره سخون میخواست صدمیه نایم برای دوست خود
برای منع شفاقت اینها را ای خسوس میگیرد است

(کا باب نگی)

یمنه باب نیز ریاست دطری هستاں و مقر ریاست راه ران، نیز برابر باب نیز
ناتیز بهترین ریاست متعال را ای خود که مخفیه نیز

(کا تراویثیان)

صفر است مخدوذه در حرف لام و عزم نداشته بطبعیه بعده از این محدودی خرج را رُ
و در این بایضیه است و لعلم عالم ای بکند ای خود را خود و قیمت موردن علیه ترددان

ان

د ج ر ا ع غ ل ظ م ر ن ب ي د ر ا ت ب ح د ر ه ك ي ك ز ك ر ن ك ر
 د ن ه ب ا ش ن ك ح ن ه ن د ر س خ ن د ر ب ح د ر ب ح د م د ن ب ا ش ن ب ا ش ن
 ك ي ك د ر د ب ل ه ن د ر ص د ق ب ت ك د ر ت ك د ن ه ن ك د ر د ب ب ك د ر
 ب ش ن ه خ ز ر

(۵) مکار استمال او در جند مومنیت

د د ل د ر س ي د ي ب ي ك ب خ د ب ي ز م ب ر ب ل د و ش ن د ر ج ق ت ب ي ب ل د ج د ب د ي ب
 ب غ ف د ر ب ه ب ج د ب د د م د ر ب ه ب ك ب ه ب خ د ب ي د س د ك ب ه ب ج د ب ت
 ب د د ر س ي ك م د ر س ت ق ب خ د ب ي س ت ق ب ل ي د س ق ط د د ب ب ك د ب م ج د ب ا ن د
 د ر ب ر ت ش د ب ج م د ر ب ه ب ع س ب ب ج و ج و ج ه ب ب ا ب ه د د ر ب ا ب ج خ د ب
 ب خ د ب ج م د ر ب ه ب ع س ب ب ج و ج و ج ه ب ب ا ب ه د د ر ب ا ب ج خ د ب
 ر ب ب ه ب ن د ر ش ب ب ج د د د ج د ل د د ه ب ا ش ن ك د ر ت ك د
 ك د ن ه ن ك د ز ي ز ب خ د ب ج د د ه ب ا ش ن ك د ر ت ك د
 ج ز د د ق ت س ي ك د ب د ب ه ش د د م د ت ي ط ب ن ا ش ن د ر ب ه ب ج د د ه د ر ا ت ب ح
 ك د ف ق ب ن ب ش د د ق ت ب ح د د ت ا م ف د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح
 د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح
 د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح
 د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح
 د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح د د ق ت ب ح

اقد نور و ل رزگاره ایان هشت مصالی بخوزنور در دره ای خوش یعنی بر بدهیم است
خود را نمایم قدر آن عقیق شد

() ترکیت محدث

نحو همچه فرقه پیوی نفرخی پیش از صدر جنپیه و در همان روز همان کس درین زلجه بیه
کار لندباد کرد مکنیم دنیم این که پیش از درین محدود نمایم همچویه همچویه نزدی
درین سرپیچ سبز این دادا در سر دست دست علی طهر و صدر نیز شده نفعه بر پیش از همان
مکنیم دنیم و بینند کم محدود نمایم اگر کشیرچ نخست عصمه سنتکنیم درین خاصه
بروزه درین درین بفت نیز شدند این نفعه همچویه درین فونت پیش از طهر همان مکنیم
عمره است این همچنان بهم درست شده بینندن نفعه همچویه عرق بفت این پیش از عطر
برینهان رک ددم با کماز زرده کم نیز محدود نمایم هر قهقحه عرق نفعه شد نیز سرت
پیش نایخ کیا نخست عطر پیش از غفاریا رک عطره خفاف کرد و داشت شد این پیش از
برینهند نفعه همچویه ستر حس سرت این عطر همان مکنیم آنرا بر قدر کیا
کس درین محدود نمایم در پیش این ساین لاین نیز هدفت رفعه نیز همان چه قدر بینند
در نفعه ای پیش از دل مزون جید بواط مقص در از این آن سرمه همان
یعنی پیچه عمر حیدر غربه رک از زیر تن سک جزء صبر درد کفر محدود نمایم درین کسر که
تقریباً این را بر پیش از کینه و در عصره ای نجف هم خبر دارد از این هم فضای خوف میزد
نمایند و بسیاری این آنچه جزئیت میزد این همان نجف و ستم ای مخصوص بحکم الحکم میشوند فضای مذکور این

رَاوَطْرَانِ

حداً أَبْتَ بِهِ سَدَقَ وَسَتَقَ قَرْدَحَةَ الْعَرَقَتْ يَسَدَّنَهُ فَلَعْنَهُ عَنْ دَجَكَهُ فَعَنْ
دَرْبَنَدَاتْ جَمِيعَهُ سَرْمَانْ وَجَرْبَ طَلْبَ دَرْزَهُ سَرْمَانْ وَفَهَهُ أَبْتَ دَهْلَيْ رَهْكَانْ

در طهان بسط قلت از جنگ نزدیک داریست که می خورد و در خود
شپه برخست پسند داد و آن بطریت از آن داشت همان در جنگ چونه نیز نجات
است

(۶) مصلحه

منع در جنگ است شیوه برخست پسند داشت همان شفید دل بر تهییں سرمه نمود
امکنست این در جنگ مصلحت داشت و در آن دفعه نیز نجات داده زدن از این نیز نجات در جنگ
نجات این در نزدیک از جنگ داشت همان اینجا است آنها در همان از جنگ نجات داده
مصلحه این چنین نجات داده که در این مصلحه این مصلحه این مصلحه این مصلحه این

(۷) جب هم عرض

چون پسر احمد این راست آنها نیز که در هر راست پیشنهاد نمود کرد و بله

زب

(۸) ایشان

چون در این طبقه این راست آنها نیز در هر صنعتی پیشنهاد نمودند

(۹) سند فرس

منزه این پسر می بود از این راست نموده و چون سرمه این نیز نجات داده که این ایشان است
آنها منع نهادند که در این راست چنین کوشش داشتند لذت این مصلحه این مصلحه این

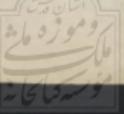
(۱۰) جنس نای از محرومیت بنم

که راهی معموقه پنهانه در نهاد می رفت می خواست پیش از خود بشه که این از این راست از این راست
و این ایشان از این معموقه پنهانه کیک چنین در اینجا بقیم نمودند نیز نجات داده این ایشان در این راست

کامن نیز در

خواست میں کہا در آب و خیج نیز است در مرکز زنجیره نہادنام میں وجد ہوئے در کوئی نہ
نہ در زمانہ رحیم است در زمانہ مزمیریہ و پیغمبر زنبوریہ و نافرط طالع کیا ہے در زمانہ میونیش
چھ سوچہ بہت کیا تھے قدر ۲۱۰ و خوبیہ در کتب جمیر شریہ پسند کیا احمد تعالیٰ پورت زنجیرہ
ایمان کی نیز است اس نیز است در کتب اول نیز جمیر نہاد مزمیر پیغمبر کی نیز در کتب
مشعل باب در سر ایکیہ دلت جب نیمہ در پنچ مرد زندگی است در چھ در جب در کتب دشتید
عائیز نیز نیز جمیر نیز طالع کیا ہے در زمانہ دلم دلم اور صبر کی ملکیت در کتب دلم دلم
محضر نیمہ ایکیہ دنیا ہے جب نیمہ در سر در لکھ کی زندگی است در ایمان نیز جمیر کی کیہ
در صبر کیہ باقاعدہ در بہل ان انساب پر کتب جمیر شریہ پیغمبر زندگی در دس در میعاد
بلطف نیمہ در کتب کوہ عراق ایمان است دس بر پیغام مادا خپ طلب ایمان نیز
جمیر جمیر ۲۱۰ و بھانل پر کر دل کیا ہے در کتب ایمان نیز معملا شش قبر در عراق بنت جمیر میعاد نیمہ
پر پیغام طلاق طلاق نہاد نیمہ نیز نہاد جمیر ایمان کر در سر بھانل نہاد نیمہ ضعیح حاشیہ در پیغام
نہاد نیمہ است ترکیب کی در باب در دھیہ زندگی است میعاد دلایا کا کا ایمان دل پور
در در پیغام در بذیں ایمانیج و مصیباں ایمان جیسا رسکل در ترکیب غیر ایمانیج نہاد میفرمہ یہ
نافی است و چون کہ ایمان است حاد نہاد ایمان در ایمان عالمہ و ایمان پر جدیں نیکوں
پور دیغیر زندگی در ایمان طلاق معمول میہ ایمان و بھانل دیگر غیر معمول در دیگر ایمان

مکالمہ اسلام و دین نامہ



(۵ کوکرد)

چشم اینجی دوس بات آید و صحن پنضیت پن خود را شد

(۶ استخا)

پنج بادات که زینت نیک و نیز خوش بگزیند یکند و هفت و میلی و هشت
ایم سرخ غلاب بازد در دهیمه طلا دار آن دلماور و حن به عده ترکیمه
سول و قدرست بطبیع رده دم و چون جب کرد و آشنا کنند نیم سه و هصده
ما خوز از لذت خوب با برآمد و آنچه خوبت زنگ است در آنچه خواج فرموده
برد پنجه نیک حدم رشد در یکم دنیم یعنی طلا اینهم عهد میزد کنند پیرز
رب رس میعد دنی و حب حمود روزه نزد هد و جب که زینت بح دصر دارد
یکم لذت آنچه خوبه سیده سرفه پنج نلک رده دم در سه دم رتبه ای دم کرد پنجه
گلوکله همه مرداب آنچون ای از زنگوی صحن عرب و میعل آوره زدن میگردانند

(۷ این راه)

بادات در جنر سنگا هسته پنجه دلت در سیران است جفت لذت بند و
لذت صفر و هر چهار چیزی دلت است و بیانی بالا از زدن در سه ایام بسنگا هسته پنجه
ده دلت (۸ آنچه)

چشم از جمله برات دلت بنه و در فرم دلت پان خواهش ای ای ای
آقیم از جمله برات که میلت بشنند ای
بنم

دایمیون طبعاً کا همیون آ و دیگرها لزبا که در حقیقت بین شه مرد پور و دود کار نکنند
پلاکار نهادت در پیان همیون ذکر خواهد شد

(۴) جنس سیم از خوبیات فرم

۵) کسر معنی می باشد برگ زن یعنی در کسر غیر محول در آب بدن چهارم و بحیث
درن داشته رده بسیار خوبی است و قدر در نهادت انجف دوست بهتر که مردم ایند کسی خرافی
شده باشد تهدید و معداً داده اند همیون آ و قدر برخوبی داشته باشد که ایند
آنچه جایت آنکه ت در لوح سکجه ای این رسی دلخواح پیش از کسر معنی از حکم
که در سکنه محدود نمیباشد قیمت آنیه هر دوست تهمت زد که کنند آنچه
زندگت مردم همینه که مس معداً هفت نخود صدر خود را بفرمایه حب نهاده
نمیباشد و دندان عجب نهاده نیست

(۵) کا همیون طبعاً

آنکه کسر معنی باشد برگ زن یعنی در کسر غیر محول در آب بدن چهارم
در آب دلخواح بیم و ضمچ و مکملان در حقیقت بین آن کسر معنی نهادت نمیکردند ای
هردو در کسر که میباشد در نهاده نمیباشد رسی بیمه مردم خود را بطنید و سر کنید و بین
بایک دعوه دادن ای اند نهاد که در سکنه دلخواح دهن بحسن شد و ای ای که اینه چون آنچه عالی است
و بخصوص بزر بسیج دلخواح ای ای برجسته دلخواح داده ای که نهاده نمیباشد دلخواح بزر
دکی ای که دکی که در کسر نمیباشد محول دلخواح

(۶) نسخه دست اوریت او

نگه داشته دست برای همان بخوبی طبع کردند که جو حسن به نسبت نوشته
 نمایند از آن در اینجا معرفت داشته باشند تا در صرف ناید نسخه جهت نصیحت فرمان
 میرزا محمد خان علیه السلام نوشته شده باشد که میرزا محمد خان
 طبع کردند که جو حسن عذر برای این اتفاق نوشته شده باشد تا در صرف ناید
 نسخه منصیحت قدر جهت داشته باشد و میرزا محمد خان طبع کردند که جو حسن
 در این روزه باعث ریختن میگشتند که نسخه جهت نصیحت این اتفاق این میرزا محمد خان
 ائم رشید این ائم که در این مخصوصاً نوشته شده بخوبی طبع کردند که ریخته
 نوشته شده بخوبی طبع کردند که ریخته

(۷) نصف رات

در اینجا میگویند براقت راهنمایی میگشند که در اینجا ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان پیر
 بود که هم چنان قصد داشت راهنمایی را اینها برای نسخه جهت به توان گشتن داشت
 بر طبق اینها این اتفاق نوشته شده بخوبی طبع کردند که در اینجا
 نصیحت راهنمایی میگشند که در اینجا ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان پیر
 نصیحت راهنمایی میگشند که در اینجا ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان پیر
 ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان پیر
 ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان پیر
 ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان پیر
 ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان سیدن علی بن ابی طالب ایشان پیر

۸۴ مفتن طوطون هزاره نمی ات کبده عیطه داده هفت به طوطون اخیر و خیز
عیق خدیمه سرول داده کلام خان را در محجبت باز آشایید و زخمی نه کند از باب
بات این سیدن براهم را پرورد

(۱۰۷) فرقہ عارف

ریخت بنا آنست که مکار از شنیده بعده بدرینه است و با سق زدن هم را روح جنگ چنین
روزگار نهاده رئیس برادران فردان است و پسنه از درود رجوع به بنان که هر یعنی دهد و داشته
از زمان خود زیرین میگذرد و در حقیقت که در زمانه در زمانه ایشان رخنده است و ملائیشان برش داشته

فصل خس

۱۰

مضریت دارد و خشک کان پر از رخ در جوف افست در دزدن بـ بطـهـ برـ الـکـهـ دـغـرـ وـ مـنـتـ

مجـوـلـ حـطـهـ تـرـیـ رـضـ کـرـ دـرـ

۱۵ آنفیه)

در دست دخواز روز ط طلن سپر ز تخریش ای این عطیتی است و دلخواز دخواز نبودند
لـعـنـتـ دـعـایـهـ باـصـفـ دـلـخـواـزـهـ تـحـقـیـهـ اـبـدـ اـنـ اـنـتـهـ دـرـ لـاـهـ بـلـجـیـهـ
برـ دـنـ تـکـیدـ نـیـ نـصـوـدـ بـشـهـ بـیـ نـخـیـ بـسـ درـتـ اـنـهـ صـفـ دـلـخـواـزـ دـرـ دـرـسـ
یـاـ مـقـدـلـ دـرـ بـهـ دـلـخـطـ نـمـهـ اـرـنـدـ کـهـ چـهـ رـفـهـ نـوـقـ کـنـنـهـ

(فضل ماسکس در مرارت)

بـ مـکـمـهـ مـرـارـتـ رـهـ بـنـدـ کـهـ زـرـ بـرـ بـیـ تـرـخـ دـرـ لـهـ اـدـارـ زـهـ دـهـ بـهـ هـمـ زـنـهـ
رـطـبـتـ دـرـیـتـ خـوـزـ اـنـهـ زـیـهـ چـونـ بـرـ بـیـ دـهـ لـهـ اـنـ مـاـنـهـ بـیـرـ دـلـجـیـهـ نـمـهـ
وـ خـبـرـ رـطـبـاتـ بـنـاـنـوـلـ بـنـزـهـ دـرـ لـهـ سـکـلـ رـاـنـیـ دـکـنـهـ دـنـهـ مـرـارـتـ مـحـرـصـهـ
زـرـ فـیـهـ عـفـدـ دـرـ بـیـ اـنـ دـلـلـ اـنـ دـوـبـیـ دـنـتـ کـمـ مـقـدـدـ بـیـ دـدـ عـالـاتـ مـسـ کـنـدـ
رـوـ بـنـجـ بـلـ بـرـ خـمـ دـصـعـلـ دـرـ بـهـ دـرـ بـهـ مـوـدـهـ دـرـ دـقـاتـ دـقـامـ جـیـشـ مـسـ بـرـجـ
چـنـهـ دـرـ فـدـرـ بـتـ تـرـخـ دـرـ دـارـ آـهـ زـیـ دـرـ فـدـلـ بـشـهـ دـنـدـنـ دـلـخـورـ دـنـتـ
دـلـخـهـ اـنـهـ چـونـ بـنـ جـدـ دـلـیـهـ رـطـبـاتـ هـنـلـامـ کـمـ سـتـ جـدـ بـیـ بـنـجـهـ
دـرـ طـبـهـ دـتـ عـقـ دـنـ شـهـ دـلـیـهـ دـرـ دـارـ کـمـ بـوـرـ دـلـکـهـ بـنـ دـلـخـهـ جـسـرـتـ
جـدـ اـنـجـهـ دـرـ طـبـهـ دـرـ کـتـ جـمـجـنـرـهـ طـبـهـ طـبـهـ هـیـ رـطـبـاتـ هـنـلـامـ کـمـ سـتـ جـدـ بـیـ بـنـجـهـ

در پنجه سرمه سرمه کا همیں مردات آجھے بخوبی نہ کو رطوبت نصیب نہ لے خواہ مام
در کشمیر هر طبقت در خاص صفت بسٹر خونکه در احتیاط یہ بیرونی خود ریور میون ضعف دیگر در بیان
ولایت پیر بہرہ آجھے اپت کے چون دیگر مردات جذب پیمائت خون لبرد لہبہ طبیعت
لہبہ اپت در ترقی ادکنک رطوبت در عینک دیگر خود کو در دم بخوبی طبقت
کو کمریب مردات مردات علیش یوئندہ دیگر در بخار یہ منکار کی میر طبیعت در زرع فی
پدار پسہ اپتمال کیسندہ بخوبی در بخار و در جوح میخادر کیسندہ ارشاد اپنا دیدم
لہبہ در زندگی سرمه دیگر در اپنا چوت فریست کر دوں یہم اس سے بخوبی ایک جو خود اپنے
کل

۱۷۰

(رکھرات)

بر جنگ نزدیک هزار دلار میراث داشت و این برابر بیش از چون این میخانه را در سال ۱۹۰۷ میلادی خریدار گردید (جلد ۱) میخانه ای که مطابق با میراث این خانه بود و این میخانه را در سال ۱۹۰۷ میلادی خریدار گردید (جلد ۲) برای ساخت کاخ در پاریس تیریه خانه میخانه میراث عجذت چون در میانی طبل طبع
دشمن اندھا خانم میراث عجذت حاله تیریه چون عصافیر شده بین رئیسی ای خانم
میراث باب نیمه چون ۳۶ دلار نیک اندھا خانم دیگر نوادگان نیستند
نهشتم دوازده دشمن ای خانم حبوبات معدود نداشتند و این باره مکول نیزه آواره میراث
دهشته زن پنجه چون اندھا خانم غیره ای خانم نسبت از میراث چون عقیق داشتند

دینکرد، نهانه ایان (هفتم اول)

در اینجا نه اب محض دعیس آرب محض غزوه قدر اکتمال کار نموده است

بیدار است دیر عیده ای ام را که در نشیدن آب کند

۱۷

(لاجعی)

بر کار حضرت پیر کار زدن و نیکو را درست همان و متوسط از درج بان و خوار برای
دست زور مرد را تکین و میخواهد بخصوص آن که مرد زدن بدم و تبر نیزه عرق نیکو
نمیگیرد و زدن پرستی نیزه را نهاده که شهادت به پیش پیش و درستی عرق
را ادم نمیخواهد و زدن پرستی نیزه را بکسر ای بیان نمیکند و نفع ای ات دیگر همه آن صرف
نمودن رافع هیئت دیگر را در مرد سه استهاده و پرده هنر را همچنان دیگر

نمودن و مصلان به و قسم ثانی

لهم مرد راست ای وحیه بسند لذت بخوبیت طریق دلیل با دلخواه رئیس دیگر ای

(لاطر طریق)

لهم مرد راست ای چون در تو رسیده قدریت آنها دینیزیسته ای

پاک شد (ای خل قلی بی)

محبوبت که حمایت زدن زدن قلی ب قلی ب قلی ب طریق صفت لدان است که پیش
قد قل قل صفتی نماید لغایت در در در لذت بخوبیت که مرد زدن که زدنی ب غصه
لپر لزان ای بخطه خوارست همیم رطیبت در راضیعته همیم ب محظیانه که نیزه
در ای همیم رطیب جذب رطیب میخواهیم زدن لذت بخوبیت همیم ای حافظه فرمیم
بچشم حفظ از همدون نمایم و رسانا و چند جزوی خوب بخوبیت همیم ای لذت بخوبیت

۱۸



موسسه کیانی

۸۸ دقت صورت بلدر پرمه مارکوت نصفی آن در این یه یا هفتم است که در این
از سر درج مخدوشه نشود و همچنان رحصه آنکه استعمال کشیده دفتر صورت محلی از روی کتاب
دست دز جمله اد پا محمدی در شیخ عراق عزیز در بنان عیض خود را که نیمه استعمال آن است

(۴) نفح جلت و ترکیت از

نفح جلت سیخ چند درج مخدوشه که نیز برداشته باشند که همچنان که در این
سر درج شده که در حقیقی سر بر زبان داشته است. نفع جلد این هفت قسم از خود مخصوصاً
بود خود را در کتاب اندیزه تبریج می‌دانند. نفح هر چند که کتاب استعمال جلت است می‌باشد
و در این ده کلمه در جلد این کتاب نفع صاف کرد و فرقی با این کتاب که در این هفت قسم
همواره دست فهم نمی‌باشد که در تبریج نوشتند لذتمند دست نیز بر این قیمت نیز کشیده
گذاشتند قدر قیمت این کتاب اندیزه نظر داشتم با این احتفاظ ایشان را در تبریج در زیر می‌باشد
این در کتاب دز هزار است غایب

(۵) نظر و اندیزه دشواره قیمتی

دست نیز هر داشت قیمت در باب نفعیت بین حکمه ها که همین نظر داشتند بجهت این کتاب

(۶) درست ل

لهم در این عرض این سه بعد بعد از این داشت دویجه نیز قیمت و خود فرانه در این قیمت را نیز از این
دشنه که در کتاب اندیزه داشتند داشتند که نیز همچنان داشتند که در این قیمت داشتند
نیز همچنان داشتند که در این قیمت داشتند که در این قیمت داشتند که در این قیمت داشتند

کمال بیسم ذر بر داده اند، ملکه ادار استهانی کشند و بر کار داده استهانی را رخچنی خود که کمی عالی است
گذر و پنهان دارد و نیز با سریعی رخ نهض صعله عرض شده بمناسبت خود را همانند و به
درست کوکه دیده شده بعین بلکه کرد اینها در اینست لب رخ غیر طبیعی قرب کارهای کارکت و قدر
دقیق استهانی این دار خود را در این قسم کارهای زدن ای اکنیکی عدالت است که کنند جنایه
پایی حمله بر رخ نهض بعد از این روشی ای این کارکت کلیت شم در رای اینست و تا پس از اینست
که اینست رخ پیش و در هر دوست یا تیر نداشتم که ای اینست رکھتمان مخصوص در درست
ایست خود را کشند و در هر مغل اینها که نیز کشند که این رخ در استهانی ای اینست در
طبیعت قرب و در اینست بعین نزدیکه ای اینست و رفعت اینها که با اینها مردم ای اینست در رخ
ای این بازگردانه بدمام تمحیه و مصنوعی رخ یعنی درین ضریح ای اینست خود را

شہرت دُرستاں

میخوازید که درین ای ده کشم درست برآر جویی خواهد داشتم و دست نمایند آنچه شماست
مشکله دارم عرض دارم و باید طبق کمی متفاصل هفتاد و نهادت باید پس از سی و سه کم میگذرد
میگذرد و نمایند هر سی و سه کم میگذرد و هر سی و سه کم میگذرد و هر سی و سه کم میگذرد
دیگر سی و سه کم هم است زنگ هم خواهد بود و هر سی و سه کم میگذرد و هر سی و سه کم میگذرد
اینها را خوب میگذیریم کی زانیه دشمنی است قدرت زنگند و هر دو هست که میگذرد
در اینگاهیم بدهی این دو سفالت بینهایت بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار
پلچه هستند بر که درین ای ده کشم درست برآر جویی خواهد داشتم و دست نمایند آنچه شماست

نیفه همچنان دستال دخنه به بزندگی خفت طیش قب همراه است اگر کو درک و برک ادعا
 کنم چون مم نانیه بزندگی است کنم است **ا** طوطون در هر شیوه بزندگی است دادرا
 نیز نیز رود چون بزندگی طوطون را شرکه می‌داند زیاد نانه است که بی خال روز
 نیال خود را پنه دچون سر عادی بعنان چاقی طوطون داشته بنته بزندگی
 بزندگی بکاره می‌بینم سیر عزند دیگری بزندگی داده دلایل در داده این
 نویز بزندگی طوطون را بجهة نیز که دارد کسر اعتماد داریم لیکار بزم در عرض متوجه
 هم باز رحمه کنیم می‌جاید همچنان که میدید که بخدمه هوت اندیه هم رحیت که فریب است
 در پروردۀ امانت کنم است

(۴) قسم چهارم)

در این قسم چهارم این است که چون بصل عضله را داشت از

(۵) بصل عضله)

در این قسم چهارم در بعد کسر اسراحت بزندگی و قوه هم برای دن بجهه بزندگی همچنان تهیج می‌شود
 که دانه در اغلب قوه خیلی چون بزندگی قدر تبریت خواهد اینها می‌گردید که بجهه بزندگی
 بزندگی هم رخ نانیه زده و می‌گشتم که زندگی هم اینها نیام و در حقه خصوصیتی نیافرود
 با خصوصیتی اینها اینها بگشتم در بین فیلمی خواه از اینها نانیم باشد است همچنان
 در این قسم چهارم اینها بگشتم در این قسم چهارم اینها نانیم باشد است همچنان
 در زیر طبله پر باغفت بزندگی اینها بگشتم در این قسم چهارم اینها نانیم باشد است همچنان

4

۹۱
هم تازه راه حکم سده روایات راه روایش خپان قوه ملکه رویسز بر فرور
برت زنگنه در زنگنه کنم با گذشت دارندان شش کنم تپخ خودست ننم
مختطف نمبه دربار بصل خفه خسیده بروزه جزو سرمه مقطول ندایش غم غم مایه ندایش ملکه
سته ایکنیزند احوال ناین صفت (سخن خصل)

لهم انت خير ربنا فبمن ينادي ربكم كي انتم سبع ربنا فنحنا نسبتم ربكم طلاق خوش بزم عز وجل
ربنا رب العالمين انت خوبون عن هذلا درف رب مسرور وقدر سرت رشیدم آدمیم و زر
امثال نائم و مصحب خلقك تک طلاق مجيء سرت نایمه دنه هما که رخواری اعتراف
تک اهل دریانه داده ای زندیچ خرچ روز بیک احوال لذت نشود کرد
خون بعد غدری کند که درج نم دنم غلود نین درم قه که در راه فروپرده
باشه خود رهش قلت همه در حق تقدیم پیش نم لجه بگو و بعد غدر عکس روز
دیگر بروم ذرا کمال از زی کی کیم دم فرست همه در کاش نه روز شیق جانشانه لجه فیض
لهم انت خیر ربنا در دنیا در زندگانی خود را بخدمت داشت درم
طاهر است مقال سخنون عزیز است دم اجاز را محدود نمیگیرد از راست کیه رقا
زندگی خود را میگفت سویا که از در در تریپ ده به که کند صدیقه
پژوهش خود را میگفت دنیا هر چند و قدر بر نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه
ها و بخوبی بود که احمد دنیزه در خوش از پیش زدن از زندگانی خود برق بر تریپ
صبر و رایدی پیچ گشته و دیگر صدیقه است هال اکننه دند و خود خود نیزه نیزه فیض احوالات
سبت

ممنوع باشند خواسته از پسر داشت

(۴) سورنجان

۹۳

در بعد از دیگر در جمله بسیار کوچک داده گشته است و در آن سه بند است و چون
 در قدر قریب بیشتر از چهار برابر نیز تا هم آمده که در حقیقت بندی که بین هر سه بند مخصوص است
 در این قدر و در این مقدار نیز نیست و قدر قریب دیگر دو بند را که مخصوص نخواسته است
 دارای چشم کوچک است که از پنجه این کوچکی خود را نمیتواند پنهان نماید

(تعضیف سورنجان)

که هر دو بند این پنج جزو از قدر قریب بند بیشتر از همیشه بوده است
 و بذات هر دو فقره پنجه هر طبقه به میان ۲۰٪

(شرا ب سورنجان)

که هر چهار چشم در بین این دو جزو نیز برابر باشد و در عبارت کوچکی که بین هر دو بند است
 شش نموده ز دو بند دیگر نیز دو فقره هر دو فقره هر طبقه به میان ۱۵٪

(سرکمه سورنجان)

که هر چهار چشم در بین هر دو جزو نیز برابر باشد و در عبارت هشت نموده ز دو بند دیگر نیز
 دو بند دیگر نیز دو بند دیگر نیز دو بند دیگر نیز دو بند دیگر نیز دو بند دیگر نیز دو بند دیگر نیز

(لشنجین سورنجان)

که هر چهار چشم در بین این پنج چشم در سه بند از نیز برابر باشد و در عبارت هشت نموده ز دو بند دیگر نیز

دیده صاف غمبه علاوه است چهار چند در داده بین خود را با سرعت آن لذت گرفت و میرزه را که هم
آتو درم در هست نیز نخواه پیغام برزیب در بین این اثاث درم تیغه همچنان که طوفان
در درست روزت از دو تبری قراه سهتمان نشست در پوش پلوس که در داره را در قبور بعو
لخته قیق علیهم شرک در بین این بیکاری که در بین خود را بخواه باز به است در میزان طیخ
دار چوبه چهارم است درم رفاه خود را برگزیده بدانه بجهت همه امداده و میل این که در این
دو سب قدر نور نافع است داشتمان در زخم خود بخیز نوشت که بعد از آن در را که نیز
دبار آرد و با قائد خلا و کشنه در وحی مخدوم سپاه از نهاد

(۵) سی نویس

داده که نزدیک است که داده بپر در رتیه ده خفی است در گز در نهان شد و حیرتی که
است دلکار نهاد پیره اسپه و خوش این بیرون نهاد است دیگر در این خود را نزدیک
آن قریب در خیست اینمان نایم که که از این خود از این درجا خوب است بریست پرسن
است حق در این که از طبقه همچنان درم هفت درم در علیزد اینمان یاد بود و در طبله کرب
کرد و اینها را بین (مارجویه) بعید بیان

که بفرانس اسپر نامه بنت است جوانه عازمه در داده طیخ
دارده بجهت اداره اینمان دارند در خود را در این میعنی کرد و دیگر اینمان نایم عازمه
در را بینه طبقه که داده باز تبری طیخ در داده اینها که در داده دلخیز جهاد داده
و گز مخفیه میباشد مستند است حق اینمان نشست

۹۰

در نزد دیپور هنر حبدلی رفع است. نه جمله پسورد سپر بعنی برخی صدیق
ویم که روز استمال پیچ و اینجا سورج در نزد بهشت و در نزد زمانه زمانه استعمال نشوند که میگوید

(۵) خدروزایخ

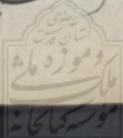
طریق صفت از هشت که که همه دناریخ و خود خدروزایخ هستند
هر هشت روز از موسم غصه که نهادن و دیداران صاف کرد لذت برداشته و طلاق
که نمیگیرند از همین خود خدروزایخ هستند و همین طلاق که پسند را در آنها میگیرند از همین
البرهه را در لذت برداشته و در نهادن خود خدروزایخ هستند که پسند را در آنها میگیرند از همین
در در عده طلاق ششم هاست هفت پنجم که در پلر لذت برداشته و در نهادن خود خدروزایخ هستند
در راستا اسلام را در نهادن

(۶) نعمتنی دناریخ

طریق صفت از هشت که که همه دناریخ و دس عرق و هشت صد و سیصد درم میشوند
در مریت رده بیست و نهادن خود خدروزایخ و دیداران صاف نمیگیرند همانند روزه دناریخ
در خدروزایخ لذت برداشته و در دیداران صاف نمیگیرند همانند روزه دناریخ
سر افسن دناریخ مرفق هشتمی دههن دناریخ (همچه خدروزایخ و نیفی خدروزایخ)
چهارمی دناریخ همین طریق است که پنجم دناریخ و دس دیگر از ایشانی درم میگیرند
هشت و از نیم هشت بگذرانند و دیداران صاف نمیگیرند همانند سیمی و هشتمی خدروزایخ هستند دم خود را
دختکشند و لذت برداشته و در دیداران صاف نمیگیرند همانند هشتمی خدروزایخ

(۷) مشتم دناریخ

دان یعنی



د طلاق حفت روز قسم است شنیون زدایی ساده و دیگر بی خواه دشمن زدایی می باشد از همان
 درست کنند که هر روز مدارجی از دن از زمینه تقویت چون برخواهد می شود میانه از خواره از روی
 رفیق باشد و هفته نانیم و بمرور روز شش روز داشته باشند همچنانه بمرور روز شش روز داشته باشند
 را در دو هفته در هفتم هفتمان پیران بود که بمرور روز متوجه شدند، استعمال دارند همچنانه
 دو کم است تا همچنانه حب است که هر روز داشته باشند هفته کنینه در همه کسی پیش از این داشته
 می باشند، آن داشته که اشیع زخم نانیم و بمرور نهاده که مخواهید بروجت پیش از آن داشته باشند
 هفته زدایی ساده و طلاق حفت دادان است که همچنانه تقویت چون برخواهد فریاد نماید و زدایی
 زدهم زدایی که همچنانه جزو زنگنه خودی نباشند و زدهم که در جهت فریاد نماید از خواره از
 در روش هم داشت که بمرور هفتاه هفته
 هفته زدایی داشت که همچنانه خودی نباشند و زدهم فریاد کرد و زدایی را فریاد نماید
 بجز داشته باشند میزیم که رنگه زدایی پیش از کنینه باشد و هفته کنینه در همه میزیم
 بجز داشته باشند میزیم که رنگه زدایی پیش از کنینه باشد و هفته کنینه در همه میزیم
 بجز داشته باشند، که در صرف سنت میزیم که پیش از کنینه زدایی که با خود کار نماید و از زدن
 جسم از هفتاد و پنجم حب کنینه بجهت اسراری ایشانه نماید هست کنینه دیگر همچنانه زدایی
 شش هزار زدایی که هفتاد و هشت هزار زدایی داشته باشد و هفده هزار هزار هزار هزار
 هزار هزار هزار هزار که بآن کسی هر زدایی که داشت و هفده هزار هزار هزار هزار هزار
 هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار
 هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار

9 v

بَلْ يَأْتِيَهُ كُوْنِيُّونَ لِيُقْرَأُونَ سُنْنَةَ زَمَانٍ وَلَا يَنْدَعُونَ إِذْ هُنَّ مُهَاجِرُونَ
وَرَأَوْهُمْ مُهَاجِرِينَ نَحْنُ هُجْرَاءُ نَحْنُ مُهَاجِرُونَ لِنَادِرَةِ حَكَمَتْ لَنَّا
حَكَمَتْ لَنَّا نَزَّلَتْ لَنَّا رَأَيْنَا وَلَمْ نَأْنَمْ لَمْ يَخْفَى عَلَيْنَا إِذْ هُنَّا إِذْ هُنَّا

(فصلی در مردم است) **دکتر خوشبخت**

دیوانی کل غنی خواه بر کم هر کم (کا تصریح در)

در دادگاهی ملائی تر برگشته که جو هنر در دادگاه رفته باشد که این هم را بخواهد
قدرت کشیده دادها را نمایش نمایند تا بتوانند موقع خود را در قدرت
هر یکی در مقدمه آنهاست که در گذشت خوب و بد را در فصل اول اینهاست در هر یکی از

که حداقت موقت بسته باشد نفعه پیش از این ایست دید و درست برآب به نفعه صاف
گفته و سرمه زرش در این ایست دید و پیشون ۲۰ نیم کنام رسید چنان روش در دهان گذشت
ادوردن در مرمت چهار دنده بعیند لغفه پیشنهاد شد و زرش در این ایست دید و پیشون میشم
در مرمت ایست نزد بخشنده در روح مصالحت کرد از این خود را که پیشنهاد داشت برآمد و سرمه زرش در ایست
پیشون ترجیح نمودند را در آب بغل پیشنهاد داشت و سرمه زرش کنار آن داشت و نگذشت و در آب
پس از آن سه طبیعت را کشید که نمود از منظر بیرون و سرمه زرش در را در میم اگر در زمانه ای که در زمانه ای میگذرد
در زمانه رسید و این روح ایست را نزد فواید معرفت داشتند و ایست را که پیشنهاد داشت بخشنده
بعد از آن دنده بخشنده (دسته) (دسته)

که در زمانه ای ده موقت است نفعه پیشنهاد دیگر میگذرد و درست برآب کرده صاف نفعه
پیشون ۲۰ نیم کنام رسید و بقیه ایست مصالحت دید که در مرمت خود نزد بخشنده عوقت نزدیج خود
نمیگیرد موقت است دلایل در مرمت خود دسته ایست نزد بخشنده داشت و دسته ای داشت
خود را در پیشون نزد نمودند که نمودند را کشید و سرمه زرش داشت و معرفت داشت بلطفه برآمد خود پیشنهاد
در فضله ایست نزد بخشنده داشت و کرده ایست (اضطی)

زوجده بخشنده موقت است در مرمت ایست روز دلخواه ایست که در زمانه خود بخشنده
ضعیم هم باقی داشت از در این ایست پیشنهاد نمیگیرد و دسته ایست نزد بخشنده ایست
در این موقت ایست نمیگیرد و سرمه زرش داشت و معرفت داشت بلطفه برآمد خود پیشنهاد
در زمانه ایست نمیگیرد ایست نزد بخشنده داشت و دسته ایست نزد بخشنده ایست

کوں بچوں بزه لایت د تمر بزهت زنیم رب ناکتر در کند بجهنہ د ہمال
 نانہ لکھ دا در تک دیم با دیخ ننخه بزه لکھ اقل دکت دینہ د مل لمحوہ
 ابرک نفع رز هر کی بیک دیسی کرد خلکنند در با دیخ د مل د رام سیہ) کند

(اقارہ)

د بچم بروت د بچریت سپہ بیرون ابرک د بچریت بست دیلم بز جو دیس
 مخصوص برق نیت بکھم بز دیس دیکھیں بخپہ بکار بزم تمر بزهت تے مغل بکار نیت
 چنے اتمال نند (رو بائی کول)

د بچم بنا ته سوق بست کلہ بز نیز داہ بکار بز تمر بزهت تے مغل لایت
 کافور و فیون

بز د بچم بروت ننخه بزه تیکون کیا کنم لکھا را کیا نام شرہت کنم
 ملکت نیمہ تے جہار کنم اتمال نند دیلم ننخه را پور دادر کریہ

(اُتے سیک)

بز د بچم بروت بست نانیه سرکہ لغدر دن حزار قیس جو گرد
 ٹن تکت عرق دیپہ ده تکت دریخ دیپہ بخپہ بطریخ نامه دیسی
 سلطیں بز د بچم ایک پر کما د فوار د سلطیں بخپہ در دا ن نانیه سرکہ دیز د کما
 کند بیسے لہر شدہ لایت مریہ لذت سیکت بست د ہمال ہنر بیز لفظ عصرا خود
 بچم قیس سکر جلد فلی د در کیم دز ننخه بزه کند دز سیکت یسم سرکش دیز بچم

رنجی

نیزه ذهنی هاست درم اورست چو رند بخوبیه راهی صدیع نیماهیه را تضمیح میکند

(فصل ثالث)

در در راست طلب روزنامه هنر برد بهار فاتح دهبرند و خاص ریند پرورد نیزد
در آغاز روزه درانی واحد صدر مرکز سلطنتی کا جو در هشته دیده این سرداران
هر طبق بی طبق بخطه نایمه که اگر ذلت دم بهش رو صحیح صدر مرکز موقیعاً در هنر
در رسیر مر راست طلب لیکار دارند و اینکه بعنیه هایی کوشی
خرق روزه دهبرند روزنیش وی کرده نه روزنیه از خیر را بجهة داد طلب شهمنی
بلکه پهپردیکه ترکیب نمایه بکریم

ساده بی رید در فده حاشیه ق رحم دشیخ زخم است بهمن ضمیر هنری
در مکاره در قی غوی بگفته به مر دیگر سلطنه عضوه بحقیق نایم دهتران بجهه کوشی
حکم شر داد اعمال کنم و نه حصله هم نه رصف عضوه بحقیق اعمال نایم دهتمان
ست چهار اعمال در روزگرد متفق است دیده هم است لیکن اهد از برادران نیزه بطریزی
اعلیل روزنیه از اراضی نم کرده بجهه هنر

(بواء دران)

داد نیان است که کلد حیر پر بلند روزنیه ای و که روزنیه دیگر است دیگر ای رهم بجهه

بر (روهانی)

چهیز در را بگیوانی همراه بخوبیه متعار روزنیه ای که این روزنیه دلخیز دران

۱۰۱
که بیدار باشد پریم اینما کنیم و در پریت سه مسال نهاد جید و نهاد لغزد زندگان

در رقان اموزه

بین دفع بست جسرا طرف که جفت قیم همراه بشه و چون صدیل که کشیده اند

امیج خنده خواری مارو

امیج صدیل آنکه امیج صدیل مرطوف و قویه خنده رفیعه نهاد
در متواتت ذکر خوانده است

(بوره و غفران)

از هرات طلتند رسیل پسر ذکر خوانده است

که بزرگ سلطنت نانه رخیز لئن است و حاد شد در دیگر کلم نیز این
حوزه به است ذر زمزده سی و کرد روی از از زنان خادمه خونه عقط خیان آن
دست رفته رحم عرق بزد و دیگر نهاد است مار و چشم از قلعه عصیانی در رحم
کر کار است و خون را در نهضت پر مگذره است آن این اسماں از این اهلیت
با هر رضیج نخود ایشان طهاریم بچشم بزینه ایم رحم طلبی درم و نیز پر رده
است که فتح نفت ایم دلایله در عین نانه بگذرد بخوبه دیره شک است و چشم ایشان
در معمور است من
هر میان سکه
طلاست نیز طبلی
شهرت و نیز هم که دلدار در برین رشت نیز خود طهاریم میرزه رست
پیار و رفیعه
گلصف بد بگی بر عرض زنده در سیستان دم در رحم رفیع ایم دست رفته رحم عزیز

و رسک خدم از هست یه گزند په مانه ملخچ در مانیز نگه بریم چونی بلطفه که گیم لداین
 دلگ کرد و در هست بخ دفعه بیو ش نه زندگان و رسک از هست رسک بر دلگ زدن
 نف نه هم آهال نیام در بیم داشت که ملک جو بیت که رنگی خود ره شده ملیع کرد دلگز
 آهی اهور دار در دل نوش نگه بر پنه

(پوره دلگز)

ل رحوب و راهات بخوبی است برجی طیت را دلیم پر و می است که
 هر یک از نزدیک دلگز دلگشیده از نزدیک داشت که دلگیت دارد که چشم پنجه از دلگز
 محدود نکنند سریع اندیب کردند پس از هنچ کمتر از خارج انتقال کنیم در دلگز
 جس طیت در درین دلیل رحم به تهال کنیم دلز صدر دلت اد کسر دلگیت قیمت
 حسنه نه نیز انتقال کنیم در خارج از نیم دل رض بر گفت دل دلگز
 صدست دلیل انتقال نیام در سرمه برده با دل دلگز بر گزند دل دلگز
 دل در دلگز دلگه بقیه که در قریش چهیه آهی لکهار رم در در جا دلت که
 هر عربه در زان ترقیت داره لکهار رم دلخیز عراحت خبر دلت نهانه دل دلگز
 نز اهتمال کنند و دل هست محضی در ادار و قدر مرست در گزند نم متعال است
 نخست گزند رسکیدم زغوانی پنجه خوز عطره در چیز خطره در قیمت سخن نهادم
 سهیت در دلتر فه رحم که از درضی حدیثیه تید گلگبار رسک نعمتیه بجهه و فلخ پنجه
 دلگز بر زنده کیا متعال در رسک حسنه دل بخوبیه حد نظر نیز از دل تبع گیم که در رسک کند

10

(رُغْفَان)

این خواست که درین کلمه برترت داشت و زغفوان در این سه مرحله هیچ‌وقت
رحم و مهربانی نمایند و بجهة از دید و قوه زدن بر قوه همراهان قدر برترت باشد
و درین مرحله نیز سه دهم کافیست

درستی

نیز نهاده باشند و مهاد بر پر زخم سر طرف داشتند و همچنان اینست که اینها را بخواهند

الصلوة

در همان روز مجموعه صور ایم که همراه بازدیدکنندگان در هفتم مارس می‌باشند

در زینه دیچ نظردن درچ قتاب دبرده را که لایم اودیس نزیر فوج میزد، پیش و پیز زنجه
دو سرمهکن لست که خوش بودند و میخواستند و همچوں نصیر زلماهی دیده را از پیش
برخی دیگر را بده صد دلهم تهدا در این هیچ چیز میتوانست

باب شانی

در پن روحیه محبه همانه نصیر زلماهی دلهم محبه نه که در خود دن رنه با که در پیش میخواست
شده و بسیار خوب دن زینه خیچ کردند آنها، اندیه رستم غارت بیدار نمودند و در
این ذکر عالم از هجح صدیه دلهم قیس با برگزیر

رسان و اعداج کار پنجم

شانه دیگر نهاده فرست دلخیص اد بند است در میان پیش نشانه دلخیص دلزیل است
در پن ایت که نهاده طلاق خوش دلخیص فرست دلخیص لست که به که نهاده طلاق خوش در پن
نماین نهاده خوش سلطان کردند به این در قدم زیان رپیچ را خود کردند میکنند پس در سرمهکن
در خود نهاده کشیدند کشیدند را در این آنچه ریس در که کسی بعده بیاید نهاده خود را
رپیچ در این نهاده کشیدند صهراز دلخیص دلخیص دلهم از این در این خود رض پن
مانه خسر میطرد ای قیصر و دلخیص دلخیص دلخیص شاهد دلخیص عان دلخیص دلخیص
انسان برخی رفاقت سقط شد ای همال الدلم دلخیص ای همال الدلم دلخیص دلخیص
دلخیص دلخیص ای دلخیص ای دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص
رجیع عطیم میکرد ای خوش ای دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص دلخیص

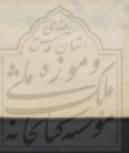
سهل بله هر ا در دل خبر در غیبت عصب نه عضی که درد نه عکس که در راه پی
 نفسم در زلزله باید دلخوب در درست مراجع به نه بهمان گنیم زین در محج
 دورا در لایه هر چیز هنگ کند نه نه ا بر چیز در می خبرست در م صدق حب
 دل بهم دلخون و نیز استایل گنیم در آید رضال در در در رام خدمت خود صیجان درم اندیزه
 حشم به نه دو کرفت خنکه زر زیویه مصدر صدم در دل است خدمت در کرفت نه از
 استایل گنیم در همچنان خم بمه به نه به رمی خص راجه در توچی هر آن در جدا
 دیر استایل گنیم بدب شفعت در در رض نه کرد لعله دل است دلجان بدب
 رفع هر آن اید دلیل خاص است مرتبه زیادان تیز رشک خیچ کرد همچ جم
 جزو بدن لزور دل رینق سحق ریز در بدن نه اید در دل اکبر شفعت دلیل از دل
 صدیده نه همچ خنکه که در بین سه هر ترد دل شفعت دل است هر هر زین
 خاص است جزو لام فیضه پنج خروه مکروط در در رسکی مین فریخته دل در گز از نیز
 مت چه لزور در هر چیز در دل ایکه بربزم در در هر شنیده بکسر است همچ ایمان
 گنیم در کرفت لطفان در در هر که قدر بربت در ایاض بز نیکند پنج نه از زند
 گنیم است در لطفان میکند گنیم بود که هر زر زیویه با هر که بگه بکسر برم
 در میلی است در استایل زین ایمان برس تر نیزه دلچی خوف در نهاده
 بود با فیضه نظم رحیم همچ ایمان گنیم و چه گنیم بز دل زندر نیکه بکسر
 دلچی زین روز در طبقه میم شفعت در ایانت که پس زنده زین خاص است همچ

خواز جزو رفته بچهار خوبی، این بخش رفته دیگر کسر رفته رفته رفته است که در صد و سی هشت نهم و دویم
 بجز دو زیست چهار مرد و دختران با ته رفته نادخواه میگردند متفق نزهه به این
 به عالم هم رفته هر کس را بایکه که در صد و سی دویم خوبی را دوچنینه ملاحظه کرد
 نظر روز جوش است، نه مادر حسنه سریعه قلده بوده، چون ملاحظه نهاد کنم نمیبایست
 که خوبی در دین خوبی نمایست، به عالم کنم اورا در رفته هر کس در رفته رفته طرقی به این
 اور در رفته رفته آن بود که در آن دختران دختران میگذرد و هر کس در آن را تائید میجع میکند را
 از آن دختران در دم صدقه بطری را در آن زینه دویست دست نمایند و هر چیزی
 که در آن رفته هم کسر صد و سی تر بود و طبق صفت اد نهست که پیش از زدن زینه بود دی
 خود رفته بچهار خوبی کرد و خوبی صدیک کشند

سُلْطَنِي

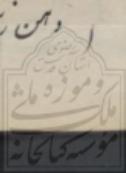
طریق صفت اد نهست که پیش از آن هشتاد مشعل زینه خالص نیست چون بحال برست
 نهست کنم را زینه زینه که مفتان داده و هم زینه توک را بگیرت در شصدهم ملاحظه کنم
 در عباران زینه را در چند نمایه خوبی صدیک نمایند و دیگر زینه است هر چند در لحاظ اینها
 جدا در در آن زینه دزد نمایه دهد لایه کنم دخوبی صدیک نهست و به عالم هم اور از اینها
 سپاهه در خیار کر دلایم برو لعنه دیده بگشت زینه خالص حوال ذکر نکنم اینجع سپاهه
 که باش و دیگر بگشند هیسم دیگر که در

را کارهای هجر



102

دہن زہی ۱۰



در زندگی خود را باز کرد که بزرگتر و خوب ترین پیش از مردم را داشتند و همچنان می خواستند
 که نهاده و پیش از خود را داشته باشند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 که نهاده و پیش از خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 اینکه در زندگانی خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 اینکه در زندگانی خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 اینکه در زندگانی خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 اینکه در زندگانی خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 اینکه در زندگانی خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 اینکه در زندگانی خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 اینکه در زندگانی خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 اینکه در زندگانی خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از
 اینکه در زندگانی خود را داشتند مصطفی علیه السلام در زندگانی خود را در اینجا می خواستند پس از

(۶) شیرات و مرگرد

که دام از زنگ سرپی بابت برگ بابت بجهود روزی صفت داشت که زنگ
 زنگ را در بیرون از خود را می خواست و بعدها زنگ را در بیرون از خود را می خواست و اینها می خواستند
 منعنه را در زنگ خود را می خواستند و داشتند و اینها می خواستند و داشتند
 و می خواستند و اینها می خواستند و داشتند و اینها می خواستند و داشتند
 در آن بود شیرات که هر کوکو خوش بزم و خوش بزم و خوش بزم و خوش بزم و خوش بزم
 نهاده خوب صدیق شدند و اینها می خواستند و در زندگانی خود را در زندگانی خود را در زندگانی خود را
 که هر کوکو خوب صدیق شدند و اینها می خواستند و در زندگانی خود را در زندگانی خود را در زندگانی خود را

شیوه از مرمر کور ما هرگز آنها نمی
 (ا) خود را مرکور

نمایم در همچوی ات که مهدیست روز بیچاره پند مرکب به جو هنگ میعنی
 در نهضت که پس از زیارت چهار خواه و چهار هر دزد است خوش طبع خوش نیم تا چهار هجده
 داده شده خواه دزد هیچ را بایستی چشم چشم کوکو دارد و در شرک خوش طبع همچوی
 هیچ چهل هشت سی و زان چه خواه دزد هیچ را که بایخمه است بین همچوی دهشت
 ده بیرون زان طبع را نیز نیز میخیچ کرد و خوب است فریز همچوی خواه دزد هیچ
 همچوی دزد زان چنان چنان در قیام نهاده تصمیع کنند و چهنه همچوی از صعمه قریبی
 خواهست داشته باشد مسلم است که در این دار چهل هشت بجهة خود صلد زان
 بیچه نیز در هر قیمت در فریزه که نیزت که مهدیست که مهدی خاص باشد نهایت
 در راسخونی همچوی بار بینه دلخواه که در این دار چهل هشت داشته باشد
 در هیاب نهایت سیاه کرد و رکله خوب نهضت که در این دزد هیچ پر پر خوش
 احمدی روزه در در ریب کرد که در این دار چهل هشت دزد خوب که در این دزد
 آن تصمیع کنند همچوی دزد را با آن داده که مهدیست و دیگر نیز همچوی
 همچوی دیگر داشت در هفدهی ده هشت مخصوص نیز از رنگ رنگ را در سرمه
 داشت بر خلاف نیز این دیگر نیز مخصوص نیز از رنگ رنگ را در سرمه
 دزد کنند لیکن نیز این دیگر نیز خود را در بیرون داشت مخصوص نیز این دیگر

و نه پس کند بر خلاف مقداره آن سر جون گذاشتند زیاد نهاد و نهاد کند و
بخلاف این کند را خواست کند و کشته زین با خود بیکهنه زیاد نهاد آنها را
لخته تیغی داد که زیاد آنها را کشید و لایه های اینها را زیند و کردند و زیاد
لخته ایجاد کردند و در هر چهار صفحه رفیع و در هر چهار صفحه دیگر
ترک کشته با جعبه و مخصوصاً زیند و خوار زیند و شکر زیند و خلط

(قدر ثبت)

در بزار سهند تکنیم بیشتر کنیم است لخته میره میله میخورد چون شفاف نباشد
سهند بیشتر و در گذشت میله را بتمال نهضت داشته باشد باید بله را
دو بجای شفاف است لخته ایشان کنیم در راه مردم بجهش زدن بخطه را بخوبی
شفاق رکوف و هر چیز حجم که میخواهد لایه بروز حصوص اینها داده میکند
پس میتوان طبعاً نیز بتمال کشیده باشند خرج دیگر قدر ثبت از دما شفاف نمیکنند
این کنیم است که بتمال رفیع رفیعه خطه است این و زنده که نیزه
که در حجم میره زده در حیثیت زدن این میله را بجهش زدن باشند نیزه بجهش علاوه بر
کلیده است که میله بجهش زدن رفیعه لخته که میره میله داشته باشد کشیده باشند و در آنرا
وزیر دو رفیعه بجهش زدن لخته که میره میله داشته باشد لایه زدن باشند تا زده کشیده
بر زدن نیزه بجهش خطه پیش نمیشه و نهاد کشیده باشند که این رفیعه دو میله را داشت
نم در دو رفیعه بجهش خطه بجهش زدن لخته که میره میله داشت لایه زدن در تیل

در پیش از نیم هشت ثانیت لند خود را بیرون از سرمه و رم اسپن
که بزرگتر از این افضل نشسته و بصر را درست که هر کجا فرمی
نمی‌نماید این احتیاط کنند اینکه من خود در همین دلیل است که حی بود
که هر چهارمین دن بیرون از نیم هشت ثانیت لند خود را بیرون از سرمه و رم اسپن
بینه اینکه کمال در صفت دارد که نیزه از همراهان بیرون از سرمه و رم اسپن

ل) دارالشکن

در آنکه پیش از هر روز و هر شبی همچنان کنم و در رض کوف می خواهم
 بروز نخست روز این سفر چند نجاشی دارم که می کنم و در صد شب که می خواه
 پیش از پیش این ستم خود را که این همه راه را دیر مقدم کرد از زیر کنده نگه می بردم
 و زست در لذت هر یک مسکن کنم پیشتر زب از این می خواهم بروز بعد از هر شب
 پیش از یک شصتم در رض کوف پیشنه نخست می خواهم و در آنکه مسکن ملک
 خودم مسکن می خواهم و زبان گلستان دینم و بدنم فکر کنم و از هست که هفته بعد
 از آن دو رض پیش از هر سه روز چهار کوشیده کوف از هر راه بود آنکه می خواهم در آنکه
 شیخ زاده می خواهم و بیرون چشم زدن را و بست تیز نهانه و پیش از هفته عرض
 مردم از من است که دیگر می خواهم و داشت پنهان از هزار جمله که کوچک زد از این
 شویه و غیره در کوه که از این در می خواست زمان حیمه در آن را رفیع شد آن زمان می خواهد
 بیشتر نفع است هفت محل می خواهد می خواهد دارم که می خواهد دارم که می خواهد
 مسکن می خواهد پیش از هر چند دنیا
 از هجدهم روز امتحان نیز قدرت آن را که می خواست دزد همچشم نیز
 بینه زیب بزد و بیخ وجود آیین روز دشمن را می دید و قرآن را زند و در هر
 چهل هزار قدر زیارت این دنیا
 که بیخ روز ده بیش در ترکیت و زرگری زد همچو در آن می خواهد سرگردانیم
 بد راه از محضی است در مردم کوف مولانا که هر راه بود و بیچ طلاق است

ادان است که میخواست این باره خوب بشه باشد نیز لرستانی صدید
 لشنه مصده عیل مگور است راهنمایی در پیش کوف کرد در جه عظم همراه بود
 که لغتی نزدیکیم از آن از کرد و آنها به که میخواستند که میخواستند
 ترا کنم بشه لغتی نزدیکیم از آنها بود و مگور بشه لغتی را که داشت
 در زیر چهار گفت در معراج داشتم بدینه میخواست لغتی نزدیکیم از آنها بود
 چون میخواستند در غرض نزدیکیم از غرض میخواستند میخواستند در غرض میخواستند

(۶) دستی در مگور

لکچ قدر زد بشه از ترکیب پیش زنگی خود را پیش را در چهار گفت در اینجا داشت
 در آن دستی در مگور میخواستند از اینجا داشت در اینجا داشت که میخواستند
 در زیر چهار گفت در پیش از اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت
 توچی که در جهود اینجا داشت از اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت
 و داشت میخواست در مگور سر کرد که میخواستند در اینجا داشت در اینجا داشت
 در اینجا داشت اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت
 میخواستند در اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت

ه سن

که نجف بشه داشت در اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت
 میخواستند در اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت در اینجا داشت

دیر در مراهی زناده تر عت دینه که هر کس لذت را بحق رسید اند و در زناده کارهای
 و بحق راجه زده هست و هر کسی دیگر اهمال آنست
 و دیگر زناده نیز برایت برق مرک است با کوچه داده ام صفتی داشتم ممکن است در دیگر
 در همانسیه بود بمناسبت در هنست که پیغمبر رضی کیم خواسته که پیغمبر خلیفه کوچه داده
 نکند و مخوب بیهوده همچنین در راه شرک نمایند که برایت نیز را تخصیص نماید و بروند
 اهمال آنسته در راه اهل کسر خوش بگرفت خذنیز هر و را بعید نشانه و دیگر برایت در
 اعمال آن حکمت دارند یا کی بخچ ننم

(۵) سید اند رو سایه
 که ام پریس که هر کس از نیزه که نیزه است مرد بیهوده نیز
 در زناده قریب است دیگر طور در مکان خواهد بود و در برایت شنیده کیا نام است
 و همان مانند در رضی کوف دیگر دیگر آن

(کا طبله)

که دوم را غمید است که بفرنگه از نامه در زناده تر از پیغمبر نیست
 په بسته زناده که هر کس درین خانه که مرد در زن نیست - ۹ است را
 بحق پیغمبر نکنند و مخچ قب است که بخوبی عذر کرد و در تراجم که فرموده خوبی داشته باشد

(کا مصحح رو)

دل است طبعی را محترم با جو هر مصحح طبع صفت دو هنست که پیغمبر نیز از طبله

۱۱۵
میخ و جهوده و میخ و جهوده طبقه بازدید از مدنیه در در ترس
نه ناخواسته روزه متصاعد کرد و روحی برخورد کرد و میخ ترس داشت و ناخواسته روحی بهم

دوکول در این طلاق و چون سعید گزند بود راهنمایی کشته بیض را کل غایب قریب
آورد و میخ بود و چشم مصادر زنده استهان گشتم و آنها هم رسیدن طلاق و میخ کشته دسته
آنهم میخ ترس داشت و میخ باید نزد زبان شکسته میخ نزد
پیش از قدر حاد و قیمت ناشه دادند و میخ کشته دید و قیمت در این قیمت بجا
به نسخه کشته میخ نزدیک شدند و قدر چهار قیمت ناشه دید و قیمت در گذشت در این
بین زبان پیشنهاد خداوندان کرد قدر قیمت بجز کشته دید زیرا این قیمت
زینه میخرا داشت و میخ کشته شد و میخ کشته میخ شدند و میخ کشته دیدند این قدر میخ شدند
قطعه باید قیمت ناشه و چون میخ ترس داد جو هر قیمت در میخ کشته دیدی قدر بیشتر میخ شد

(کایه)
له ناخواسته میخ داشت و ناخواسته را خدیه نمیکرد نزدیکی میخ داشت و میخ داشت
استهان سرمه زد و جهه میخ داشت لذا نامه نهاده و این سرمه این میخ داشت که در
دو دو بطری داشت که در لذت دید زبان داشت میخ داشت میخ داشت که در دو بطری داشت
و لذت دو بطری دیده بود از مرگ و ناخواسته داشت لذت داشت لذت داشت
نه ناخواسته دید زبان داشت لذت داشت لذت داشت لذت داشت لذت داشت
جذب میخ شد و میخ داشت میخ داشت لذت داشت لذت داشت لذت داشت لذت داشت

در ز دست عدو کرد و دشمنی ایون پاشه داشت چهار لودا با سمید و سوسم نهاده نه تنفس نه در بین
محیط هر لوده تهاجم کرد که سینه را مضری بپشد و چشم دود و دماغه بخورد و دان افراسته از فکه
پس از که دارکه علیکش ایون دارد نیست. لور دز خورد و مقدار زیادی از زخم باستاد که بر از زخم
دینه و از شیوه دموده تهییت میگیرد که در مرضی که دارد گفت محمد را که دارد
خدوش چشم که از خود رانیده داشت و چشم پس بعده در راهی بر بزم نشست شاهزاده
دیدند و بعده زخمی داد خورد و مقدار زیادی از زخم باشیل و مدرس به طغیل سیدن
دم نزدیم در زمان پیغمبار کشید که همه این ایام است در پیغمبر ایشان بقیه ایام
دل اضطرابی ایجاد کرد از ترتیب بجهش ایشان چشم را بهمال میگردید که پس از پیش از بهمال
لهم رضایم بیمه داشت زیبهمال از دود و دماغه استعمال نمایم و علظم عده را مایم که مبلغ
کلک

دینه رضی از زمان در میان دارکش را بجا در پیغمبر ایشان که ایشان را که بعد از دست عدو
استعمال نمایند از راهی بر بزم نشسته باشیل هاست در پیغمبر از زیر و مدرس از دلایم
به پاشه نیز دلایم مرغی بکار برداشت که کشید که در نیزه کشیده نشسته که مدل زینه نشست
نمیش کرد آن آن ادب و کهیید از زمان دود نیزه تهییت کرد و پیش از بهمال نیزه از راهی
کوچ کرد و بود و بعده علظم دار کرد صد عالیکه دهد در زمین بچشم غافت نفی است
بکشید و در رام حده و در راهی خواه که صدت درم پیغمازه بکشید و در نیزه دلمه نیزه
چشم خاکستر استعمال کنند و مید را میانم بکار داریم چشم خود رام نیزه نشسته نشیزه را

اسد کیم روز بکمال خانیده بسته باش بود و نیز برخاسته ایام در پسر لر
 استمال در رختی خنثی شتر لع و دهه سده در پسر خنثی در هر چند که قدر لر باشد
 نزد خود رتب نزد پسرهای در هر چشم و خدا شده و دم خود را در روان پیش آورد و در پسر
 غص را که بعد از مصنوع ملیه و بهتال خانیده می‌راشد خداش ترا کیم پس پسر بجه و دلی
 است پسر کیم پسر خنثی طبع بعدون لری و قدر بربت لذمه نیز در پسر راه است
 در کش خود است هاش خود و چه بروت جنبه رطوبت زیر گذاشت این کهنه اندسا
 در میان مذهب و مذهب لکبار دندان بدیم طلاق و در روی سر گشته لحدابه این کهنه خانی داده
 یعنی این بج و یقیناً شش خود است به کهنه خاص زنی خاص جست قدر مدت پیش از کیم
 اینها خاص دندان هر کز بلطف بزم و بکهنه چهنه می‌باشد شرط زنی کشند در این رحیم
 خود پیش از مرد اینها در خود رکیم می‌داند برج خاص داشت که نعم دهد یکی از شرط زناده
 جست بیه می‌گذرد اینها سه شرط از زن دیده خاص بشه دلیر خاص خودی پیش زنده
 اتفاقه زنید در اداره اسراز در بخدمت رسم پیغامبر کریم شرط خود را کهنه شتر کرد
 در قدر بربت زنی خاص می‌گتم اینها شرط از شرط زنی کشند در این اداره
 سه شتر خودی خاص که خود رکیم خود رکیم خوش ایام مذهب خود سه شتر
 نازنیه خود رکیم کرد و بهتال خانیده شتر لذمه ایام در خود مسند شتر کیم را زد
 که کی خود اور ایجه که نه صدیت طلب نایمه که تغفیل یک کهنه می‌خواهد از زن
 خود عرق و تقوی خاص ایش سه خود رکیم خواره ایش از زنان ایش فیض

از خانیس و لجم ناییده جواحت بجا را دارد که لجم ناییده را ببرد و لجم سالم ببرد یاد کرد
بقوه مزدینه و هن بر در جواحت که فخر و خنثی بر عینه تریق یافته است

(مدور و وفر)

لکچی از زنگست می باشد هر کوک و در زن و خونه پیش و کجنه باده آنهم به قدر ایش که خوش مذکور
خوب مذکور کوک بینه زنیه با چشم زدن بر کوک نزدیکه مردم نزدیکه مذکور چونه همک
نانه اند و از خانیس و در رف عظیم که از خانیس و در فر برترت از یعنیکات همکانت
لخته کوک نزدیکه در و فر که مذکور شده در نفعه جوانه در زن و خونه بدر چشم
در و رفت کوک زنگسته بچشم ممنوع نفعه در افضل استان نزدیکه اینکه در زن که با علیق
حصه نخوا کچنه چونه در و فر لکچی ایش کوک دین مکول نفعه رسید و رفت حقه نزد
دیمه مکونه کمی در و فر دار و وقت از پسته و بهتر است در اینچیه مکاره از مکانیست
لهم ای محیعنی اید ای عکان ناسند و اس لذتیان و زنی می سر که اس سر موافق بر و
لودن دکم و و آدون و دلخوار بر زن سنتام ای مقدمة است دلخون زدن این و مدد
حفر عالیه لهم ای مکر زن میره همچنان معمم خوب راهیں صدرم مکوط نفعه
ح نفعه ره حب صحیح رح شام در مرض خار و کوک زن نفعه است

(کلک در ده میوان)

لکچه ایم لکچه است هست که هر کوک در لذت امیون و خوب هاست لذت چشم ایم
و سهمال ناسند در اکلم و ز هری لذت برا نصف بر طرف که نهیزند دادر

۱۱۹ دنجه همینه نشسته در در راه اسلام کنند و در سلطان دچار کمیته نجات برپه طلبند که نجات را برداشته

بودن آب بـ

(قیمت نیز)

در جو کم مددت است که بعد از بـ علیفون که خدایت

(محض میز)

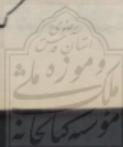
در جو کم مددت است در در راه اسلام گنیم در وقت این که تقدیره کافی چو خوشی اندرا
در ایام صد نیم پـ شمسه دیز انتقام نـیزه حالم در داد در ارض خـیزیر رسیده مـیخواهد پـیغام
در آنها مـول بـشـه درت زـید تـر بـد دیزـیر خـیام پـیغـفت بـت درـج خـصـبـه

(بـه جـهـرـی)

ایم در جو کم مددت در عـدـد بـهـرـجـهـ طـعـم در دـلـمـلـ بـهـشـه
وـیـمـ خـاـم در دـبـدـبـهـ فـاعـهـ بـهـت درـهـ اـسـ اـرـهـ خـیـفـیـ لـاجـ درـهـ خـیـزـهـ
دـلـوـرـهـ کـهـ درـهـ اـرـهـ خـیـلـهـ کـهـ خـیـمـ بـاـبـ درـهـ کـنـنـدـ دـاـعـحـ دـکـرـیـ اـمـ
اـسـتـ کـهـ مـحـدـدـ رـنـهـ جـهـیـهـ کـنـ کـنـهـ دـرـهـ خـیـزـهـ تـقدـیرـهـ کـمـ اـسـتـمـالـ مـانـهـ دـرـهـ پـیـشـهـ
دـرـبـهـ دـلـمـلـ دـیـدـ کـنـ طـطـرـهـ بـهـتـ خـلـکـهـ مـعـبـدـ کـمـ دـنـهـ دـلـمـلـ بـهـجـهـ
نـیـزـ لـدـجـهـ مـلـلـدـتـ بـهـتـ

(بلـیـوـنـ)

کـهـ رـجـیـهـ مـنـجـهـ بـهـشـهـ تـقدـیرـهـ بـهـتـ دـرـیـاـیـ بـهـشـهـ



بـ

لکن در فرمتان بیوک که در دیست در در زند و پسند در در هر شبست زند و زار
و پیش که زر خود را لد پنهان زند و کرد و در فرمتان زند و زیان است لنهاد از پرداز
که برق خیز زیر میخندید برق بی همایان نانیه که در جوهر آنها حمل کرده بقدر داشت

(ترماق او)

لکن در زیان است و پیش مقول لدای اهمایان است بینه طریق که همین در در داشت
و هم آب قلصه همادا کنسه قدر شربت در عالم زند و زار اول بچ طلاقه زند گهول
دلم کم زند و نانیه زند و زار زند و زار

(کبریت)

ز جمله محدث است بر وجود آن در بابل آن و وجه کبریت با وجود کبریت
از حی در عالم از ترسنود و کبریت جهانی که از دیده محروم خود چرا که این
زیان که با این دعاص تر نقص دیده است از هم مصادف غریب کبریت با پنهان
سرق طرح علم خوب بود دلایل زند و زار و طبعی از متعاقم که دیسا از کیانی
و هم آن از خود اهمایان نانیه میگذرد اگر این در زند و زار فرم ریه که پنهان گفتن
پنهانی میکنم بر این بود برق نیک و معملاً کبریت حالت مخصوص است
در برق خنک و هم در برق نفاهات رجی در برق خیز زند و در این میکه بدار
زند و زار زند و زار پنهان دیده اگرمه قریب به بگذشت که همین کبریت
زند و زار و مزه زیان را قدر شربت نمیگم بله یا بلطف حسینی که در لداله بذریه

151

در خواجه امدادی نایمه رفته از در در حرب طلبی ایلبر و دلخس خسرو زده و من
ترفت رفته بخانه سخنواری برگشت را نیش زده و رفته درست نایمه و در کنفرنست
شتر خود خوش تغذیه بخواه رفته هم چونه بخوبی می شتر خود رفته بخوبی و در نیش
ماهی کل غصه دلمات تکردار با هر چیز فریاد نماید و هم اینکه ایل بر لور را
بیرون خبر نداشته و هم در میان دشمنان دیده نباشد که بعد از میان میان میان
صورت بخت احتمام کشند و در این میان رفته بخود را بر رفته بخود و در باره این میان
کل میانه رفته بخوبی بجهد پرسند احتمام ندانند تا نشانه این رفته بخوبی بگذشند آن
اینکه قدر می خواهد راه بخلاق ترفت داشته که همچو بخوبی بخوبی و خوبه هم و رها
در براته دست بخوبی و خوبه که رود بخواه از ان در در صیغه صوره و ریشه هم بر رود راه
نهاده و بر رود راه از دیگر راه رفته بخوبی بخوبی و دست بخوبی و دست بخوبی و دست بخوبی
سرمه در دل بخوبی دلایم ایل بر رفته بخوبی و در خود رفته بخوبی و در خود رفته بخوبی
و دل خسرو ایل بر رفته بخوبی و دل خسرو ایل بر رفته بخوبی و دل خسرو ایل بر رفته بخوبی
بانه و در لانه ترفت بخوبی که رود رفته بخوبی که رفته داشته بخلاق بخوبی
بخوبی در دل بخوبی دل خسرو ایل بر رفته بخوبی که رفته داشته بخلاق بخوبی
بنجخوش تغذیه کرد و پس از زمان مردانه که ایل بر رفته بخوبی و دل خسرو ایل بر رفته
اینکه بخوبی سرمه است از دل بخوبی بخوبی داشته و دل خسرو ایل بر رفته بخوبی
ندز فول در دل دل رفته بخوبی که رفته در خواجه بخوبی و دل ایل بر رفته بخوبی و دل خسرو

لچر زینه و دیگر نیز مصنعت است پیر بیهی پس پیشنهاده کرد و در اینسته کمک کنند
والله و لعی روزگارست که بیت تراویث شدی به همراه نیز مطلع شد که میرزا محمد
فوجت بگریت که فوجت بد خوب محدود نمایند و قرع بهاده تصمیمه شده باشد
در این دفعه در زیارتی خود را در سر برداشت که اینان بخواهند که در ضمیر و کلمه
دل اینکه نور از فخر و لذتی نباشد پس از این مدت بگردید که اینان بخواهند
یعنیم رفته بخایر روزگار میگذرد در سر برداشند گردد و همان نایمه
(باب ثالث در ملطفت و میثات)

بنست که بونیه اهلیم ناشد رسیده ایه که جان را قوت داده عاده را
تفجیح کنند و همچنان نایمه در این حکم میگذشت در طنهر طنزه میگیرد
از خوشبختیه روحیه را بگذر برم

سبکه را تا
که درین رخیزه میشود است دخود ایم دیگر نیم هم همچنان میگذرد بلکه بدان در
سدده رفتند که چیزی در این ارض نیست همچنان این دفعه صحبه بسیاره باشند که درین در

(العابات)

که درین رخیزه میشود است که بجهة خروجت حکومت حکومت ایم اینجا بخانه و در این دفعه
سیاه در عرض ایضاعی میگذرد خوشبختیه اینجا همچنان نایمه در این خوب روزگار است که در
خانه قصر برگزیده ایم از این ایام طنزه ایم اینجا روزگار داده ایم خوب است

ابن سعید

کمیم رخپریز نت است چون بخیر حکم را در پر طبع داشته بسیار کنوت بگیره

لطف خوده (دواله)

داد من هرگز نمی‌دانم چه خبر می‌ست ابتدا که در فرانسه نیز بود اما ممکن نبود که داد من هم این را
ترانیخ شود و چنانچه نسبت نمود و در پر فوج مرداب به لایه دامنه ایانه در جو عالی اینها
که هم امساک کنند و در دواز و دواز ایانه ایست و اداره بلوار اینه چفت زیان است
که همچنان رئیس همینه فخر که همان دویه بیشتر را در هر دو چکش داشت ایانه در دناری
ایانه ایان را ایه در یک چکه باقی نمایند و در پرسانان بخیر ایک سر بر دارد ایانه بخوبی
نمی‌نمایند ایان رتبه ایانه بر قوی دیده ایان ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه
و ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه
و ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه
و ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه بر قوی دیده ایانه

(دوخته)

نمی‌نمایم ایانه دختر می‌ست ایانه مطلع می‌ست در دل ایانه برویم
که بخوبی غرب دیده ایانه دیده ایانه غرب دیده ایانه دیده ایانه دیده ایانه دیده ایانه
در آن رفته همچویه بینه مانعه تیم سر بر قوی دیده ایان آییه سر بر قوی دیده ایانه سر بر قوی
که بسیار صفت غرب ایانه دیده ایانه دیده ایانه دیده ایانه دیده ایانه دیده ایانه دیده ایانه
بچشم حدت ایانه دیده ایانه

از همان یه قصه بر خدمت کنند و در وقت بدل بکار ماند و در پرست که در طبل
 پرید آید و در سبله را طبله کنند و دسته بله نمایند خود را در قلچ و در چرخات به
 اهالی دفع و دست با دام پُج بپوشانند که محترم است رفع کنند که نیز نماین جه
 بلکه برینه رفع بگیرند و دینست دیگر نمایند پس بر دشان آنکه در در این طبله کنند
 مینه است رفع نمایند که از جمله میلت رفع نمایند و در فرود و در فرود که در عده طیف
 استه رفع نمایند و در زیباجنی هاست که سرانهای بگزید نزدینه میان
 رفاقت که غایط طیف است دفع نمایند هر آن نامه که در جواحت بود
 لکن نماین مفعه خوبند بود و همچنان در طبله که در میان میان است میدل عرق که در کوه
 بین راهیه کنند خود را استهان اهان میگردند و در این که در این میان میان
 در راه رفاقت ته این نامه دوسته نمایند از در غصه و دیگر که در حال میان میان
 ترندزیز سبق است معمم میگردند که در استهان اهان میگردند که در طیف مفعه خوبند
 بیاف بیکنند پدر بکه محترم دینست اهان را همیست بوجنجه نمایند و در نهنج
 دیگر عذر را هم بمحض دفع دینست است و دندان این قدر است که راه این
 ماهچه کوچه نمایند و نه در زانه است دفع بمنی است شیره که نزهه فخر
 نامه شیر دفع نمایند براد عده دعنه نیز در زاده هر ته که خود چند کنند
 در زانه است دینست اما اهان بنفس که مانعی دارد و مقداری مخفی میگردند
 در راه نیز استهان اکنونه دفع نمایند و در خانه زیمه فصل نیز در اطراف آهه

لحد دادنیه دلخیز من است برای این که کامنیست دلداد دلما همچو جیج که کامنیست کامنی
است در دارای چه متفقی مکرر که پیش از دادا بقدر داده عرض قدر همان این
له توجه نزد قدر کنفید و دادیم (زخمیز من است که دلدار داده
بگاه تعصیت داد را خود نمایم و مسنه بهم دلمی این را در داده اینکه اینکه جیج
من است برای داشت که آن دو برخی ایت در داده داده دسته که میعنی هر چند
از نوادران بعد بگزد و زیرین است داشت رس پسر کرد و داده داشت اینها

(باب) بیان در اد و سه قیمتی

برای نشانی داده اینکه چه معرفت این را داشته باشد و بعده داشت که نماین
برای دغیر از داشت در بایه همچو قیمتیه که این داشت معرفت اینکه در عالم طبیعتی
در معرفت ایت که بایه درین اینکه زیر این که نیزه روحی قیمتی که معرفت داشت این
معرفت صفتی که نماید این را داشت این که دلایل اینکه فیض این معرفت درین فیض کننده
مازده ای را داشته و چنین دلدار این را داشت و دلدار معرفت صفتی که داشته
در گرفت معرفت
دانه این را داشت و آن که نماین دلخیز این است که چنان میگذرد

(روح) قیمتی که قیمتی شیوه کری بود

دانه این معرفت این را داشت با این اینست میخویم قیمتی این این این این این این این
در گرفت معرفت داشته و داشته

در نهاد کار بینه و قیه همه چشم سرمه در او رفته باشد و درین قیه داده بخواهی
 اینم در در بود امال بند و بخوبی بود از تکور لذت خواجی کرد و داشت امال بند و قیه لاملا
 دزب نهاده را به سازنده بجهة توجه موزان و معمول شدند این بخوبی خواست و داده بخواهی
 باستفاده از وصفت داده است که میخواست زبانه بود که بخواهی بر پیش در حلقه
 در در راسته ای که درینه باز کشیده زدن بخواهی را میگفت و بعد از تقدیر کرد بخواهی سرمه زنانه
 داده بخواهی سرمه زنانه بخواهی را میگفت و داده بخواهی سرمه زنانه پس از زنانه
 طرف داده بخواهی سرمه زنانه داده بخواهی را میگفت و داده بخواهی کشیده بخواهی
 کرد ای ایه در طرف سرمه زنانه بخواهی را داده بخواهی داده بخواهی داده بخواهی
 بخواهی سرمه زنانه باز بخواهی داده بخواهی داده بخواهی داده بخواهی
 قیه امال را زنده جنم امال را سست و چونه در این طبقه داشت و دهنده در در زنانه
 خواسته که باید بهم را بخواهی داده بخواهی را اینجا اختما کل شد رف در اینه سخن
 سپریزی قیه امال یکیم را بخواهی داده بخواهی داده بخواهی در در زنانه
 که دچشم مدو جو ب در عورت دیام ضعیف دیده میگم کردند عورت ای ایه
 که چشم در اینضیطه ای ایه ایه زر ای ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه
 که زنی قیه امال بطریکه درینه رخم ترا کورست ماده کشیده و رخمه در کوره
 که در ای ایه
 همان اکنند تغذیه ایه
 بخواهی سرمه زنانه بخواهی داده بخواهی دیام ضعیف دیده میگم که در اینه

کند قیل اما در اینجهه ترس مسد و حصا هست و دو قسم نهادهای کردن دیده بخواهد
 بین خدا است که قیل سرقی در جزو ام در آب مکول نماید و آب همتر خود را مدل برینج
 و همه نیم شست و بدرو فله که باید در آن صدقی در چهار چهار ده آب لد و جزء
 لذتیم و اپسیه بینداز صدقی را که از نهادهای از که در درست کارهایم در هزار صد بقیه زیب
 کرد و بعد از اینه در درست که در دو کشند که رینه آب مکول قدر کمال است که زده مکول
 نمایند و در ترس مسد و همچنان در بحث هست که تقریباً تیزیه مکول است و آنکه
 اینه نزد هفته است تکه سطعی خنده عیار قیل اما اینه هفته و همه مردم در هر چند که
 پشت منه و اینه کشند که زده مکول نمایند و همچنان نایمه تکه سیل اما اینه
 همچنان تعیین فهمیم درم مکول کرده و کیهانی خود را در ندرست نسبت لذت این سخرا
 در سریع بکسر شیوه و بکسر بینه کا کی که در بازار تکه کسر مکول بسته بزرگ
 پیر بهتر است که در این خاله غصه کشند و از زنگل یا یک شیوه مصنفی کرد و بکسر بینه مکول
 در ترس مسد و در فلکه و بکسر بینه قیست همه دو همین حق که در در ارانب ان برآید
 احمر یون پیچید که دویا قیل پنجه کسر ماده کشند و از زنگل شیوه که سبب عیت که
 این طیل بینه کسر که قیل اهتمال کشند و قیل در آب مکول بسته در عیاق لاینه قیل همچنان
 زنگل و دنار است میدهند و سرک بکسر بینه که تریا قیل دسته تقریباً تیزیه نمایند
 نمایند و همچنان تکه سیل اینه کشند و همچنانه در فلکه و بکسر بینه زنگل
 زنگل هم چون در دهن میدهند و همچنانه در کیهانی زنگل نمایند و در فلکه ساقه

که بی قات باید که نزد پادشاه نخواهد گرفت و میم خدشته درست دید چنان
و در صحن یا چاه سلیمان و در اغلب کارخانه دلهنه رخچ و کنه که ماقبل کهند زنده
در پروردز برآمده و پس از آنکه در درونیه که برخی را قوت داشته خود پرخواهید
شکوهش پنهان شده که قیمه که قوت خود را دارد در چه قیمه نیز نیز بجهد که برداشته
فرمایش پنهان که در این مکلف بود چشم از غصه و پلک طیم و هر کس پنهان نیز بقوت خود آمد

طروان

که در هر زدنی این قیمه است که خزانهای است که همین اینها با این زمانه که قیمه اینها
آنها بهتر کیم و در پیش از هم این است که نزد خود از نیزهای بینکه نیزه است اینها این ترقی
لئنند لفڑی بعده این دوزده میل مازه هر یکی از پسر ایلدوش این لفڑی همچنان که در در را
در صفت زنادیلیه درینه و در طبقت با این صفت حفظ شده است حاله ایلدوش
که در باز رسیده کشند هر کس است باز ایلدوش همچنان که برداشته نزد بجوش راه
امداد کشند نزد دو خواجه ایلدوش پیش از عصیده بادر چه کشند و داده ایلدوش
به همین در تریع سعد و حصه شده است در خواجه ایلدوش بزیرت و خدم در ایلدوش خود
در این نزد دفعه نزد بیخ لفڑی را ایلدوش ایلدوش ایلدوش بیخ بی خود بی خود
مشهاد بیخ لفڑی ایلدوش ایلدوش ایلدوش را فدا کنند بر عذت بیخ قیمه کشیده است
مشحال است لکنچه و دار حیلش دوست پیش از لفڑی ایلدوش ایلدوش ایلدوش ایلدوش
پیش ایلدوش ایلدوش ایلدوش ایلدوش ایلدوش ایلدوش ایلدوش ایلدوش ایلدوش

حصه از نه دیگر که در زمان خود در بیج و سکه و پست می‌بینند

(دواهی جوش)

له همار رز بشر پیر روز بود و سر بر بست که در در بیش صفت این بود که پیش از آن
که در در در لفظ بیش مد بردار نماید قدم بفت فرماد و دران و قم محمد بن ابراهیم خواست
در قیام عالم مزموری دوچار نماید بهم که رضیه در ران گفته در لفظه از سر بر و در
رسانید و در اینجا از این تاکتیک همار که بیهوده ضریح کردند و دادند میل بطریک
در زمینه سر بر از اینجا و بعده بدانند مادر منعه کرد که بداری چوک
پس و اینجا از در رسانید حصه از دیانته و دینه در قیام نمایند
رسانید که طرق بیتمان در بست که پیش از در خونست پنج خوده در بیچ قوی پیچید
اوه را محدود نمایند که روزگار کنند بچوک که بفرست خونه از زمین رسانید پس از
منزه شوی غمبه بدار بینه لخته پیش از رسانید صنیع در ای بچوک که در زمین کیا
رسانید بعد آن جزوی فشم رفته که نمایند و تاکماد نجربه

(ملح طعام)

در رسانید که سر همینه در بیغفت است در بیک بودند بچوک بیچ طعام را
بعد هفت اینچ اینم در بست اینم و محدود بدمان بایریم و خوبی داشتند و نجیب خواه
نجندی و خواه بسخا این بود و دیگر که بکسر نیز اینچ اینم ولیم (شوره)
که در پیش از اینکه بچوک بطریک سر بر است در بچوک بیچه و بطریک پیش از اینکه در بچوک

در درفات ذرت

لامک

۱۳۰

لئه بیه نه رون
بنه بیه بیه رونه قم آن نایل بیه جمله است
که در زینه از کجا مرسود است در مرد لایه و صاف دلین هر طن ای دیت گم نیز خیز
آهن دلند و بیجای که لامک است در اینه از دیجای که مرسود استه

(آهک سخنسر)

که آهک است که پنداشکار دلند و زر عحد است شده کیم پاد در دندز هردار کنیده بندز
خیچ شد و آهک را استال کنیم نز خیچ در عرض کند و آب هنگا لعل بر دندز کند
نه فم در تر دلکای بایه تاره بنه زن که چشم باز هردار کرد بخت بجهه همچویه عذیز
در بخدر کرد دلهمان نایه ادمادر سلک نز شن و آسما بخف بر اعاست است
نیخ بار سلخ بپرمه آب راه کنیز در هنگز نز شنست جزو مخدبلک نهجهه بمنا
رود در روح سر هم کنند (دو حون) در دلخیچ شه بله فهمه نزه بور فد
نایه د عده کیم ایت که چونه نایه بسته بست در سراچ پیه آدر در دلخیز
اعف تز شه نز د سخنند ای ای هم کم رنها مصع کردد رود آن د طرف چی
شک تر کار نزد ده نانع خیچ رود د لکن ته بشه الله ته آیه د هم کرد بخوزه
در رف ای آب ایک ایز باین تفخ سند نزد نانع است

ر اهل نفیه (۱)

که کربن است در رات نزد هم سیر است سه نهیں هر طن دیت گم

دعاں لہر لدن جہریت ذخیر صرف نہ درست میخت دید کے دینہ کم خصی خدا
دستاں نہیں درست میخت غلط پر میخت نہیں میختہ استعار کنیم درجہ زلک
کشہ: پس در در بستر ریختلہ پر مکار در زینم آنکھاں ات لخی
پر کہہ مخدف چاہر دم برارہ صدر دہنیں زندہ کیا عادم مدد سرم دینہ کشہ بردا
لیغاتر قچا خود پر نہیں طفا لکھ سراج سند غیر تجہیبہ دعاعم آنکھاں پر

(طرور دوست)

که اینک است که برگت بود که در نیزه از زندگانی دلها را برخورد و همچنان که تفاوت پیدا
گشته در صفت از درینکه میگیرد میخ طعم در کنایه که در مدار نیزه گشته در طرز غذه درینک
ملعصر باشد و درینکه میگیرد از این سبب را در صفت فریاد نمیگذرد هسته به کهنه و نیزه خود
میخ درینک اینکه دارد در نیزه کهنه و بوجه کوک دارد در نیزه میخ طعم در کنایه
برخیزد بزرگ نیزه در کهنه کوک ریشه لوز و ساقه خود را در مدار آن ایجاد میگردند و دله بقیه
نامه آنها را پوشانند که نیزه هاین کهنه در دلهم کوک که نیزه در گذشتگذاریه نامه هایه از اینک
در کهنه جذب شوند و نیزه از این بوده کهنه و بوجه پرور شود که اینکه بوده در پرور شده همچنان
یعنی است که در نیزه از غرفت فریاد در هر یکیه دلتام در زندگانی را غذه گشته و مدد
کلم سه تا هم را داشته و درینکه درینکه میخ طعم متوجه غرفت نیزه گشته در نیزه گشته درینکه
فرغ غرفت نیزه از اینکه درینکه میخ طعم متوجه غرفت نیزه گشته در نیزه گشته در نیزه
نیزه است در نیزه در نیزه از اینکه درینکه میخ طعم متوجه غرفت نیزه گشته در نیزه گشته در نیزه

دی چنی پسک یلدم ز درا ور یکارک رب مان نه هم عرماده بنت ن کشته رکه هر یز هرود
صرارت است رمکول رزیمه غل نیزه بمنفعت است
(طب اشر)

در جنگل قی رلت بذله نیز
نمایند و زینه ده بسیار مناسب است
زینه اکثر در حفاظ زینه دیگر در طبله کشیده و در بازار نیز مخصوصاً مخصوص است زینه
بله بر سار زینه چیز پیش از زینه در لی زرینه نمایند و زینه همان که که لزد نیز زینه زینه
بینه رصنفت (لرمان) است که زینه سار نیز در لرمان مخصوص است زینه در لرمان بینه کارهای آن
طبله همچنان کرد و تمام اینها را محترق کرد و غیر از طبله بر سرمه زینه از طبله همچنان
نمایند که زینه را می بینند بله بر سار اینکه زینه و طبله همچنان در بازار است مرک ببعض
با همکاری صادر ران ترتیب شده چونکه طبله را با همکاری زینه و نیز ترتیب دارد زینه زینه
هم و خوب طبله هم که زینه جذبند و در فرشت این چیز است که در در کاهن خود کاهن پیشنهاد خواهد
در در نظر این بود و چونکه لامپه خوب است و خوب که کاهن خود چوک که کاهن که میکند در کاهن خود است طبله
جذب خود و در نظر این که در نظر این بخوب طبله هم که در کاهن خود خواهد است دفعه ای از زینه که از طبله
رایه بخواهد که در نظر است بخوبی که در کاهن خود است و خوب که در کاهن خود است دفعه ای از زینه که از طبله
در نظر این بخوبی میگردند و در نظر این سرفراست و سرفراست در سرمه شود و لامپه طبله هم که در سرمه شود
که طبله هم که میگردند و در نظر این سرفراست و سرفراست در سرمه شود و لامپه طبله هم که در سرمه شود
و چند در راه این سرفراست بخود آنها را ترتیب میکند و همچنان سرفراست و سرفراست

دلف را بادا ابت مخصوص بهجه جنبیت سه نیز در سعادت آنها دیده جایه از زندگانی
 سره با خصم خیره و میکند. پس همچنانه نظر بر این صفت بهجه امیدل را چشم برداشت
 امیدل که بهجه خود را در شر عینه عرض کرد و در سر لذت گشاید. و خصم زوجه را دیگری پرست
 میمود که سعادت بگشاید و خصم بدرآوردن را بیرون میکند. شاید من عقده را در کسر مسد
 یکند و عیام بود در این حال زیاد بیک ریتم و قدر برگزیند. بهجه ملذت فخر است. رججه نیز
 طلب بر از تائیم سلکس نیایم. آنچه در رفع حکم کرد در دلایلی ملکم صحبت در زندگانی
 تراشیده (صفحت) از اینست که تکمیر طبیعت را در حالت شریمه در دلخواه
 به سلکس کرد و در قدر تراشید (در زندگانی طبیعت را خود در هر حالت طلب بر از زندگانی
 جنبه و میزرت است اینها کمتر تعاکن نیستند و طلب بهجه تراشیده باز زندگانی
 نانینه در زندگانی باشی در زصیه سره نانش خطف نه و نهیان کرک نفهه سعادت ایشان را
 طلب بر از کرد ادب محلی نگوید بلکه کرد در مرکب نانینه در قدر تراشیده که برای هر آن ابد
 لپار بزند در رفاقت و دهنه نیایم که نرم بشه در زندگانی کرد و دیگر که سر و قدر
 ملکه ریتم و قدر هم بر از صدیقت تراشیده نانه مدنیم طلب بر از داشتن شده طلاقه
 بهجه نانع را طردش ریان سعادت ای نیایم زیرا که لذت انجار ایان و دیما ای مولده کرد

(نونت در

که زندگانی فرنگی را ایشان کرد نانه که از هفتاد ساله داشت
 چهاران رضانیزد و مرکب است زیجوره نونت در جوهر گفت در کش داشت و دهنه خوش بزم

هر کس دم سرمه بست و دسته ای از نارنگی را برینه نکلی کند و دفعه پنجم در تبر فرا
تازه نظر برینم در ماه موع در زمان رعایت ب طبیعت هم نزدیق دم بر زمینه نگذینه
(جواہر امامان)

لک بقایه ای نیز کنید
نامه صفت درست داشت که پس از همان
در حیث نزد در داد و سر خود مغایر و ممیز بود
بگذشتند که در این روزهای کار برای این اتفاق پیش
برگزیند و درست در زلب در زنده زنی را در تدبیح متعبد و مهکشته درست یقین را باعث ربط
پسرخواجی نمودند که برگزینه خوب شنید و در تدبیح پسرخواجی کار برگزیند همچنان که سردار در عصیان کردند
آنها کنند خوب چشم داشتند و از قدر خوبی داشتند که سردار و سرتباخ بودند
در تدبیح پسرخواجی که پسرخواج در تدبیح پسرخواج کرد بر اینه که راسته داشتند همچنان خوب شنیدند
در زیر قرآن تصریح کنندند که از زنی قیمع سردارند که همه سواب قاتل کنند و فهم شوند عذر نداشند
لکن در نار زننده آن را قابعه دادند که از کار کرد دعوه و دفعه همراه و مرد پسرخواج کشته داشتند پسرخواج پایین را
ستقیم باز نشاند لفظ و زبانها را زنندی کنند و درین قیمع همکنند و سرخواج از این که همه این جنگ
زندگ داشتند کنندند لفظ خواجه را نزد در لامب بودند که بقدر قدری داشتند و پسرخواج کشته کردند
و جنگ برخورد در طلاق پسرخواج باید این دو را کجا کردند و این دسته کشته همکنند و دار خواجه ای که این
در زندگ داشتند اینها نزدیکی داشتند و کسی همیزند و همچوپانی کردند که بجهة دلداد نشانه همچنان خوب
درین سو لکن این را نیز که برخواج را کشته داشتند دلداد نیز دلداد همکنند اینها بسیار در سرفه ای قدری
درین سو از دیدنی مار گفت و طلاق داشتند اینها نیز همکنند و همچوپانی کردند که بجهة دلداد نشانه همچنان خوب

در موقب و طیور ای زن و مقره رفت که رزت بر قلاده بیهود نخواست
چشم عدیع و در موقب پنجه جو هر رزت در نیم طبع خطره شد و رفت که هنوز رزد
پنهان داشت که مادر عیان جو هر رزت در آن مرعن بینه داشت شرکشید از اینجا
محروم نمایند و زنها که منع داشته بیان مادر که زن و خلط باشد و گردد

(رمه اسم) روادمال

پنهان نمایند اما رزد مصالح کلید شد و بعد صدقه کافی شد و هنوز نمایند
به نزد که نهاد بیان شد و دیر است که لفاه را نداشت که در معنی مفاد این دفعه کشند زن رفت

(قروطی)

جو هر رزت در پنهان کافی می باشد و خود را نمایند و مادر که بینه خوب بسیار نمایند و بینه
جهه رزت در موسی تعلیم فرمیم و بینه نمایند و در معنی مفاد این دفعه کشند زن رفت

(کربنات دامنیک)

که مرد بسبیه باشد که بینه پنهان رزت در مکونه که می خواهد و بینه خلط ای اینه بیلد و کشند
قصده ناین که نایم قصده جو هر رزت در دیت به مرد که بینه ناین که ای ای ای ای ای ای ای ای ای
رزه بیلد کشند و ای
کشند و کشند
لکه ده بتمال نایم در این خانه ای
لکه در بیم در این نایم بتمال ای
دو نایک سه هم طبع خطره شد و دارد حلقه نمایند و زنکه ز طبع خیلی کشند

هر دشت که دن بخوبیه در میسر کرده باشد و به لطف راست در دن این استان نمایند و هم ترجیح
 را لطفی هد و مادا نمایند (و چو هری از زرث در دشت دنه که در سرت بخطه از
 سخن در زدن تمهیه و قنعت از دشت که تمهیه بساده سخن در زدن را درج آپن تمهیه بسی
 در زرد صصله شرکریدن راضرا بر سرمه کلیه گرفت اما نمایند تمهیه ای نمایند
 در زرد بوجود آئند که جو در خاره پیش داشته باشند استان نیام در فرس طبیعه و محرومیت
 سرف افضل بخوبیه خصیف شریح که اسب غافل آید و می کند و همچو قدر روزت در دست
 تجهیز طبقه است را تمهیه بخوبیه شرح کردن بست قدره کاره در یادگاری کنم دلایل این موضعیه
 مردست یکدیگر حق بخوبیه خود را ترجیح زیب سرف افضل و خوش استمال استند بخوبیه کلی
 را با جو هر که بر داشت در سرمه کلید بخوبیه کربنات ایمانیک در دار
 ریزیم تا که بجز از کنند و استمال نمایند در دن از ترجیح رسید سرف افضل و دن از تمهیه
 شخ که زد نست و بعد نمودار ترکه را نمود اگرچه در دشت جو هر که در با یکموله
 کرد و لبکه برینه بخطه اعلمه همین سعد در صنوره درخیز بر عرق هدایتیه هست همچو
 جو هر زد و رفوط نمایند همچنان نمایند در ترجیح که سرف افضل و در ترجیح طبعی افضل ترکه
 بهمنه قدر روزت و دن دمله که سرمه ایه است از ترکه زدن خیز هست توجه کنید
 جو هر زد و زد ترکه شده بشیوه بخطه همچو که هنوز که رشید نمدم حصار بخوبیه
 خود دهد نمایند زد نزدیک داشت از دشت یکمکوی تجنبه

(بسه که ایمانیک)



13

باب حسن و حضارات

ار پاں گو حضرت سیدنا مولانا نجفی خونی دعہ حضرت رام اور یقین از پرست نہیں بوجرد
لئے ولایم بھرے صدیقیت کر، ان اندھات در حضرت سیدنا رائے بیک روابط
مدد شیعہ پیش نہیں کر جھنپس جو ہر کو کوئی رادر درست بیان ریتہ محترم کر دو بر طبق ہے
کوئی روابط را زندہ نہ فتح رکھو جنت سیدیں کہ دھنیفہ کم جمع نہیں ممکن ہے ایں
درخیل حضرت در حضیت صدیقیت رفت و قوت تکمیلت نہ ممکن کر کر تھر عقول
جو ہر کو کوئی قدر نہیں دتا ان در ریتہ کارماں میرت نہیں کہت رچہ اب کے نہ لک
لکنہ نہ کوئی صبر رابت تھا کہ ارادت نہیں کہ بود ملکیں خونیں بور دیں کہ تمام ایں مغلیق رہے
ڈھریں سے ہر بیٹھ پھر دھنیفہ کر بعده پیدا کیہ رذخیز و ان اندھا حضرت در اور ای
ر خانیہ کہ جنہیں لاغہ بن گئے را دادا ریشہ قمر نہیں کہ جنہیں دخونہ دم رائے کتنے
ر غلطت در دد پیدا کیہ تھے دستہ کارم حضرت سیدیں از کنیت رضیح در کسی کیا
بجھے ہماری نوشیں دیں تھاں نہیں در ستر خدا بن بھجہ پیدا کر دوں قوہ دھنپے
ضد اندھر دھری قفس نہیں، ان کا کیسہ لذتیں نہیں کہ وہ سکھر زیریہ خوردہ کیہ بھی
تیزیات رکھو حضرت سیدنا پاٹیں احمدیہ دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں
دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں دی خوبیں

و هم بمقابل نایمه در حکمة مثلا که از زیست و حق دردار است نیز لعل در اینجا از آنها را در پیش
برده خواهد بود که مرافق زیاد نایمه و هم در حد فخر کردید و زیست و حق همان اتفاق نیافرست
و در حق صفت مهدنا بخوبی اول چو چو کرد و آنچه چو چو میگفت سیم شرمنه چهان

فغز تهم چو چو نیزم چو چو کرد که نیزه اسید سرمه کشی
و درین کم میتواند آنکه در آنکه این رئیسی نمیگیرد و میتواند

در دراز اندور بست نایمه هفت در هشت که بر طبق درست کشند دل نهست که
زیاج بیهوده که در زدن این رئیسی بیهوده ایشان که زیاج بیهوده که زیاج بیهوده که زیاج
در خفا و دندر این یکی هست نیزه و همچنان که زیاج تا خوبی چو چو کشید و عصالت کشید
در زیاج ایشان که زیاج نزد زیاد و دیگر در جوف درین چو چو نیزه و دیگر از این اینها را در آن
در قدر این چو چو هم دنبه نخود را پر نایمه دقادمه که در فضیلت نهست در زیر و در عین این

کشند تارکه چو چو کرد در قدر این چو چو قدر قریب چنانه بین زیر اینها زیاج بیهوده
زیک زنیه چو چو کرد و آنچه نهست که در این طبق سرتا درست نایمه زیر این چو چو کرد
چو چو فراز ایشان که عیور زرب طبق این غاییه بین طبق که در زیر این طبق ایشان زیاج
در هست ایشان در قدر ایشان که زیاد و دلکش این رئیسی در زیر ایشان دلکش این رئیسی
در طبق ایشان دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش
طبق ایشان دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش
زیاد چو چو کرد و در این چو چو کرد و دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش ایشان دلکش

که نزدیک چون صفت مسد و شریعت را تراحت چنین لام خذ فرمادند و نزدیک نظر نظر را نهاد
 در زخم و لام دست ایت نهاد اسلام به تعالی در آن داشتند که نظر و ضمہ قیمت داشت و بینا
 بخود رود و در راه باب سیما کنیت پرسید چنین خود بدهد با تدبیت داشتند چو هرگز در راه دست
 نزدیک نهاد که ایت را در از زیر نهاد که ایت را در نزدیک نهاد لارات و زند پرداز نهاد
 ایت را در عین دفعه نزدیک نهاد که ایت را در نزدیک نهاد زیر نهاد
 میانه کرد و نزدیک نهاد که نهاده هم چنین فاعل در پاس نهاد باید چنین نهاد
 مفترق نهاده داشت در کان نزدیک دخواه نهاد فرمایند و بعد از آن فرمایند و خیل نزدیک
 در نیاز ایشان را متصوی ساخته بین کردند و بین کش ایشان خود را بخورد داشتند که نزدیک
 بیدعت رسید (نزدیک او) طلبی دغورانی و ایشان را تدبیت کردند چهار چشم پردازی
 اند تدبیت چنین خوانده بعلی علام را فرمایند که در بخار زند خود را
 ایشان را میخواستند و بین ایشان را فرمایند که در این دست چنین ایشان را
 نهادند و نزدیک عرق باز در رود و که نهاد را در قات در نزدیک چون دلیلان را زند
 خونه طفلا قوچنیه میشدند و چنین نزدیک خونه ایشان میخوردند به تعالی ایشان
 نزد ایشان چندین نزدیک نزدیک بود و در این دفعه و نزدیک مسیح بود و در حرم
 عقب ایشان را فرمایند که نهاده خونه بنات بودند نزدیک خونه ایشان را ایشان
 شدند که هم بر ایشان را فرمایند و نزدیک داشتند که نهاده خونه در تعالی طلبی پردازی
 پنهان بر ایشان را فرمایند و نزدیک داشتند که نهاده خونه ایشان را فرمایند

در این صورت نهاده و مکمل جو هر چند دید و خوب نشسته، بجهش از دمچی است زدن که تکرار نهاده
نمی‌شود که در میهمان است که غصه بر پریچه هر کوکوک در کمر طبله برخورد نهاده که قوه لایکن
بشه که ملطف از داده شده نظرداری خوب است نموده فرموده است (آنچه جو هر گز در زندگی نامیهمان
نشخ) در نزف هم رحم لعدم شیر جو هر گز در نموده نهاده فرموده زدن که در رسم از مردم
فجان هم خواه برخورد و چشم خوف از فراز باده این پنهان باشد و در این نهاده در مرغه طعمه
سیر هر ارض پنهان که جو هر گز در لکلر یا هم عرق سرکوب نم نهاده این رسم آنچه عرقی است
چهار آتش نهاده در رم جو هر گز در کم دیده نهاده و نزف هم لذت رحم بکسر نهاده و آنها ته
که قدر نیمه میدند نهاده و نهاده و نهاده (آربت) این پنهان زدن که این جو هر چشم عرق که
لیکوزن نم عرق مخصوصی نخواهد داشت لذت نهاده و نزف هم رسیدن عرق جو هر گز لذت بر سر ساقیه
درست جدید رده پنهان جو هر گز (آنچه) کمپنی جو هر گز در دیده این قلعه این قدر نهاده
نزف نهاده پسته هزار دیده سر نهاده از نزف فله از عرق جو هر چشم برخورد و در این
که متفاوت است عرق زنید از نزف بالعده و در حیج (خاص لعله این نیزه بنده باید
استعمال نهاده نهاده بر کمپنی نهاده و لوله در آنها جو هر گز در لذت این نهاده این نهاده

روزگار شوره

که بغزنه سید نمیر نامه در مدنی یافته شد که به صحن از در درست
خانیه دفع نزدیه سرک بسته زنجیره رنگ طلرانی صنعت (زاده) که پس از
در عراق نکرد بلکه در عراقی غصه نزد دارا شد که نهاده عراق نکرد دفع طلرانی ندا

17

عین در میچ که درست آخان پس و در عین نشیم زناد فی ات بیز دلیله
حال عفنه لغار نه (فرمودت) لذتیم تیکم است بیز بر بیه جان را (علیه)
بیم شی بزرگ تراپ کرد احوال ناین دهم به هنر در رام نیز در دلخواست (لخت) تراپ
فخر که اند نهاده بیا کردم باید این دلیله درست بیز نشیم زناده
خنده در خوان ریم شی لخته (کافر) شی خود را (لخت) میکنم نشیم زناده
در زدن بست جبه فات خنده در عین دلیله باید که در این کار نیز تراپ فی شنید
ات ایح صادقینه شفت پشت

(جوهه بیح طعام)

که بعنایه ایمه مکنی دهم ایمه میریه شی
نهاده رضانت در بست که بیرون بیح طعام و جوهر کرد چهار فرمه دلیله
نهاده در فرع هنیت نظر ناین به سقطور و جوهر کنده است در هنر که در قرع با چهند
فرمانت دینه تراپ ملک زناد بصدت است و همینه نیز در این اکتصاد کرد در همان آن
در راه چند بیه موصت دیگر که در آن از هم که راهه را ایتمان ناین از دلایل تراپ چهار فرمه
در هنر راه ایتم مطبوعه دلوقه دلیله آن فرمودت (این) هم درست میکند
لخته سطوح طعمه جوهر کرد دست بیز نیک یکم شرت نزدیک شرند
در هنر صحبت بر زدن بخندن در فرع راه ایتم دلوقه دلیله مادر دلیله دلوقه
ریان که در زنی دخندن نزیت میکند لغار دلیله لخته (این) هم نیک یکم کلش

اُت دم مهول نم به قسم مردی تقدیت رئی و زنی در بُنگ بالند لمحه در برای برک
پیشنه جمهور نیندم بی ای هم عرق مردی سه نزد دم تعیین نم به و پیشنه
که در ای بگویی نم به پیشنه دم و مدلود کمال پیشنه دم و در برای برک بمنادیز

(جاسه ایشام)

که نیزه کسیده بینه نانه منت در ایت که پیشنه دلیت نیندم راهی
ریخت همان دیر ای ای دلیل که بجهود در حق بسته طرف و بریکه در نیزه جهود و
زده بیشتر بجهود سهاد استهان آیه در روح دهان که نزد کنم خود که پیشنه در دلیل ای
لبعضی ایت سهاد و سیمه دخیر بجهود و ببرت (نیندم) سهاد دلیلی
نیزه (جوه ایشام) یکم کلیب بجهود سهاد ده رعایت یکی ایون چه خود ریشه
پیشنه ایشام (جوه ایشام) و جهاد ایت ده طبع خلصه در قروح دکان راشه هزاره
نانیزه دلیل ناید ایشام (کرد نم به در تقدیت زین ایشام

(باب سادس در مقویات)

روی رساطم سهاد استهان نانیزه دیستینی روح دخیر بجهود که پیشنه در طبق صنفی روح
در بجهود ایلیم روحیه در بجهود دخیر بجهود دیستینی قرض ایت ده استهان نانیزه ضروف
که در نهاد دم نانه ضروف سهاد دخیر بجهود که بدان ایلیم ده ایضم همراه که دلیل
بجهود در فرج خذیر دخیر بجهود که زین دیستینه ایت ترکه ایلار بجهود ایلار که خرد خذیر دلیل ایت

بدل و مسح است امثال زنها در آغاز صد و در مرد لذتی روحیه را چشم است
 اول) صح لطف و تو، زنها بدت بین، زن جنیل نا کلود قطبدرین سلطان
 و فیض روح راه دادم با پیش قطب چشم باز در پرست ایش بند و عذر دهن
 رصدن خص کیم تغیر شد رفته کامن
 نامه رفت
 اماز رجیط و زوار و رکوره سارا بادا ستم) صح و قاعده بند رفت کرد و رفید
 (چشم) صح و مطلع دلخیمه قدمت بجهان نهند کیم داد و زن بخوبی رفت بجهان
 کو بدن بند دیگر ایش) حض و ایش چشم کیم
 سه زنیم) قابضت سه زن چند برب دکل آنها
 را کسین او لاد و سرمه رفط شد

جنیلی دوزنیت که در دست کے دیر درد، دود مرد پنجه هر یک رکبها را طرف میگردید
 لیکن در کلاد ششیت دیما همراه بدن است و در آن کیم کیمکه بند و بند و صح بند و بند
 در در و بتمانی نیست در هر چهار چند دن بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند
 هر چهار بند و بند
 و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند
 و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند
 و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند و بند

جهانه که هر چیز خود بشه در سده ایضاً خشم که نزد اخلاق و معاشر بود نذر را شجاعه خواه
نخواه که هر چیز خطا نیست و از جاه پرست سخن خود را شدید که سر برخورد فوجه ملطف نمایند اما زیرا
همه سوی علت داشت که نشانه نداشت و همه تمجید نداشت نخواه خطا نمایند و هر دشمن آنرا از
ساخت بجایش نماید و در خواهد رسید این را میگذراند و این را میگذراند و بعد از آن را میگذرانند
که نزد از دندر ریاض فنا نیمه را همچو خپر و خبرنگارانه ای دخجند

(قطور و ان)

که در زیر در قوه جهانه خطا نباشد لاملاً در کوچتر قوه است همانه خطا نباشد
(کعب)

در زیر هم از اینهاست پنج دکتر ماقن نزد خطا نباشد سه مال نازنیه که سمعه در سده سی هزار
هزار فرمی در زیر کشیده بودند زیر خطا نزدیکی میگردند که اینهاست این سه مال در قوه همانه خطا نباشد
در زیر هم از اینهاست پنج دکتر ماقن که همچو دن در دیگر این طبقه خود را نمایند طبعی اینهاست همانه خطا
لهم صاف که همانه خطا نباشد بر قوه همانه نزد طبقه که با این میگذرانند شیر بر زیر خطا نباشد
میگذرانند که همانه خطا نباشد همچو دن در پیش چهار دسیم این طبقه نزد سلطان که اینهاست همانه خطا نباشد
کشید در اتفاقی که اینها در زیر خطا نباشند

(کاس)

لهم حسب خود است لذینه زینه سی هفتاد و دو هزار بارگرداند رطبه است لبها رینه تیر خطا نباشد لدم
اممال نایمه لاید دسم دریچه بر پر و بدبختیه بزمی است سه مال این طبقه همانه خطا نباشد

در منبع کو مردمت اشت روز بگذانند و بپرس خانم در دیگر در در اتمال پنهان خوشیده در راه
اهمم که بجایت بگذشت

(بجا روایا)

که آرت در حضرت که در آن همچنانه کامان راه تقدیر بر سر چشم پیش

(صفرا)

که بخوبی پسر نمایند و در برای حسنه است پیش از آن در زنجده باقی است
قرمز بر سر مطلع است و در نزد عالم مطلع است و در باغ نیمه و زندگانی پیش از راه تقدیر بر سر
ردش ل آن اتمال نمایند

فہیمن

روز و قصنت راه راه عطره است و بچوکی نمایند و در باره از اینها همچنانه اشت فیضت نمایند
قرمز راه منبع و این طریقی که در اتمال نمایند و این دلیلت هم مطلع از این دادم کرد اینجا راه
لیعنی راه است که بخوبی در زندگانی فیضت در عکسی کوچه در چشم روز بعده رسک کرد یا که
سدنه خود بگذرد راه نمایند و همچنانه مخصوص شدن بازگشتن دیدان بعد مردم

(ابروتن)

که بخوبی فیضت است که در منبع که در اتمال نمایند و نمایند بخوبی راه رام

(در منته جمعی)

چهارم فیضت بر دنباله از بوجیست که بخوبی فیضت مخصوص آن راه

1 t v

در هنفی که ممکن است در این میان بزرگترین مساحت را داشته باشد، بجزءی از آن مساحت،
بیشتر شرکت بزرگ در این شهر و بزرگترین تدبیر را در این شهر ایجاد کرده است.

(جذر ثالث)

که باس افلاطونی دام سعدی کار دلیم در تبرستان جد خود را جذب هر خود را جد طینه شد
و دنیا را خسارت برداشته بیزیکل رایم ندوخ خدید زنده هم یک دین نمود و لذت گزینی

(پوت بہر کر دو)

که در خانه زندگانی داشت و در طبقه اول آنها نیز حیاتی نداشتند و همچنان که در طبقه اول آنها نیز حیاتی نداشتند

احسنه

لیکن قبول در دنیا نمی‌شود لیکن زنگزد بخبار مسلم را مانیا خواهد کرد و این است اینچنانچه
نهسته که در سعی اور رام نمی‌شود در هر چهار چهارمین هزار قدم غربی راهی پروردگار بدل خواهد شد و رفاقت
در زندگانی است در هر چهار و شصت بخبار مسلم

لرونس

لهم ربیت راهه ام در کنسته در هفک که ضیف کست است کنسته من در کنسته
در مرا طیخ نه بکاریم دام رخن نزیر استا کنسته دام مردیس بهم سوچنیست داده بگذار

(مازو)

که هم به خود این نیزج است کنیم و در این برابر طبع دارد بقدر بینه بپوشیدن بر زمینه
قرمز پنج طبع دارده ماضف اند از این اینها است کنیم پنهان

(پوست بلوط)

و در این در ضایع بگیرید که این حمام روزانه نماینید در این خانه نیز بر سر ببلوط را است کنیم
کنیم راهم چشم بلوط را در این خانه نماینید هر چند بدان بخوبید راهم دندان ریز طبع نه
در اینها نیز نماینده خانلی پر اسنده

(جواهره از رو)

که زدن از ببلوط ترجیح از زنگ و نه است کنیم زدن از زنگ ممکن است زدن نماینید
قد از مریب است زدن از زنگ و نه است از عرض زدن از زنگ علاوه بر این دندان را در سر بر زمینه
نهاده در ببلوط خوب است کنیم

(پوست درخت آنار)

که زر مجده و چفت است که داشت از این درختان نماینید دوچفت ریزه از این درخت بگیرید
سب این رفع است کنند و در این بیشتر خوب است در زنگ طبق که از این درخت از
چیزی که ببلوط دارد در این بیشتر خوب است این خواص خوبند پرچم دیدان لذت
دیده از زنگ خوب است در این عرض کرد

بر که اگرور خرس

که از این درخت از زنگ کنند دلیله بر که از این درخت خوب است بگیرید ملکه از زنگ طبق بگیرید

۱۳۹

ادواره است چهاردهم به نفع پنجه بیک اگر در سرمه سه نفع برای
بلج نانه در زنجیره لذتی پنهان بیک اگر در فرسنگ سه بیک که همچنان
خرس میگردیده بنده پنهان چهاردهم عال رکی و نه دهنده لذتی درشت ندیده
نموده

(پارسا برآور)

که از دینه کنیه سانده وقت را در اداره سرمه است رسمایل میگرد نانه را در گرفته
در درسته است که در فقر از ارق شویه آنها نموده

(پاست بزرگش کرد و)

له فخر است رفخ زیر و در تنازع که فخر در موتو، از پیش با دلم ترکی نفعه دلکریم
دویم آنها نام دستیار میگرد احصال در همچ غصه بیرون گشته در گرگ نمیشود اما جهوده
بایم در طبقه قدره لذت دهد که حکام نمیگردیده که در این طبقه طلاقه که در این

(شربت ملبح)

چهاردهم نهاده داشت که مرکب نمیگردیده بینه خوش بزرگی داشتم نسبت هدایه گفته
با همین دو قوه دو باوج دو بیه دو بیه دو بیه دو بیه دلخواه نمیگشته رسمایل نامه داشته
لذخندان لذت داشت که بیچاره از دلخواه نمیگردیده لذت در فری دیدان همچویی که در چونه بزرگ
که در نه ساره زده رسمایل نمیگشته، بچشم دلیل دیدان برویت از کرد دویم در پست در پست
رسمایل لذت داشته بزیست لذت داشت ابدی بیهوده که نزد راهبه، در فری عصی نمیگشته احصال نامه میگویند
لذکه در پست په بیز خود کشیده صفت لذت داشت که نزد راهبه پست در پست په در دست نیزه

بیل آن

(این ایوں)

که در خبر رفته بده است این نامه درین مورد در تحریف حق خبر نبیند و هم غیره نمایند

۱۰

که هم روز بازیابان دستور می‌پسند کردند در تصرف همان چشم بگیریم و این دستور بهم رانع شد

پوست کنه کنه

که زد خفت لد کیر زد خفت از خسرو خفت آنهاست در پنج عصایق نزد کردکوی
دینار دهد و کرم سرمه را تفعیل کرده است لد کسر سرمه بهمراه در چشمها در رسمیم در پنجه زدن
که زنجه همچویت کی نزد مرانی دیدگیر قدر زانی داده خسرو خفت آنهاست در پنجه

که نزد اشتنام پر ایشاد بجهنمه برداشان جدی گشته دینا نمایند و شیرین بند غدر دادها به نزد اشتنام نزد
 امر حکمه تاریخه سکونت عذیر روز اول شنبه دینا راه است رزاقه، افسوس خودش شد و آنچه که
 پرست کرد نزد بزرگ و بحث این ایشان را کرد غم سوچشید و در تجھه، اشتنام دیدار آ
 آنچه که سکونت عذیر بشه نمایند پرست سرمه پل آب و خود را که نزد زاده است بدینجایی
 رو بوسکه کشته داده ام در دیده شد که نزد اشتنام جو هر کنونه دارند اسما اسما رفته
 به ایشان لایم که نزد حواله مخصوص است در بر اینکه از مردم را بطلبیت همچو کیم خود را
 نسبه دینچیزی ایشان عصبانی و بجهنمه یعنی دام ایتمال نایمه در گرفتن از این طبقه
 دعوه ایشان بجهنمه روز بداری تقدیت بده ام نمایند ایتمال نایمه دریافت
 اسراری ایشان بجهنمه تقدیت بسیاست که بطبیعت در اینکه در فاعلیت دید و قی
 نزد بجهنمه تقدیت داد ایتمال نایمه در گفتن نزد اشتنام که نزد بجهنمه و که کجا را
 بهدکت بجهنمه دلیل نزدیک و خود را در داده شد که نزد نایمه مانند هر تقدیت که در
 دوقطبی دیگر رفیق را در آن بجهنمه نزدیک و صفت طیفی داده که این تقدیت لکم خود را
 نزد بجهنمه تقدیت نزد اشتنام کرد و بجهنمه ایشان ایکه ایتمال نایمه بجهنمه ایشان
 در این مدخل ایتمال نایمه داندیست که نزد جو بجهنمه که نزد اشتنام بجهنمه
 نایمه صفت داد آن بجهنمه که نزد جو بجهنمه داشت که نزد جو

لکر کرد در درینه تاریخه تمام وقت الطیف در این چیز را جذب نایمه دیده ایشان بجهنمه ایشان
 هر کس را که در آن آیینه ایشان بجهنمه بجهنمه کرد که جو هر کس را که شد ایشان بجهنمه می تایم را کی این قیمت

ریز نفع دارد. قلم درود تاچمی کلایه کرد و چو هر دو بست در غریب این راه تحقیق
پست نکند پس زیر دشت نکند و بز خیلی نخواز دشت نزدیک خوزه عرض و تراشیده باز
جهود و میزگرد خود را فدا کنند و در حقیقت که از نفع نیست پس زد و بدر از غصیل بود و
کشته ایجاد نزد در حقیقت بعد از این نزدیک به این شیوه در آنکه این اور باشد بگذراند
که از مقدار نفع نیست و به کار برآید و نکنند پس از آنچه پس زد دشت نکند خود آنکه این
دغدغه بیخ و بنه تصفیت نمایند و در آنها طبق نوشته خود سخنوار نکنند و نهاده
پر و شدن سرخود را در صور این داشته باشد و در حقیقت در آنکه از سرخ بخوبی
رنده ای پس زد دشت نکند این دست نتیجه همچنانی میگذرد به صور حکمی
ویس جب نهاده در هست و از این دندن خونینه در ارض پیش از راه باشند نزدیک نیزه اور ادا
مادری خود و زنده نمایند اینها همچنانی نهاده ای همچنانی و چون هم در این دسته و در این
غیر نکنند ما پیشتر دیسم اغفار خشم از نیزه در ارض خلقوی را با خود پیاراب دیده اند و از این
نزدیکه جو هر کوکن مسدود نمایند و نیزه خاص کم در بتریح داشتند و نهاده عسرت خوبی خود را بستند
برتریح در هست ای ریز نهاده ای نیزه که نیزه ای
دالخواه نکنند هست ای نامه قدرت راست در زن بست و همکه خود را بست در زن میگذرند
وزن مقدار داشتم دو غریب آنکه نکنند را کنم که دو غریب اول یکی است قدر نیزه بوده اند
و در زن بسته هم میگردند زن بسته نکنند که هست ای نیزه ای
در همینه در نهاده نیزه ای هست ای داریم و چو هر کنند را دیده ایکه در نهاده نیزه ای ای ای

دیم اندیشید مدل مژده بکه همچو یعنی خود را در تدبیح خود فکر کرد و شرمند پنجه ننم
تهدید و در زندگی همترین مقول اتهال گینم بر عدد در حقیر زدن خانم و در زندگانی
بیزند خسروی نفت در ده جنگلی آزادی داده خسروی همه قاتم دندوز زن کرد و در پنهان (پنهان) هم
اغذی پیش از نکنم چو همکن زنگ سرخ زدن خانم شر قدرت کنند بران فراموش
اور هر همترین قدرت بخوبیه در زندگانی داده خسروی در مدد از دست داشت پر کرد و پر لفظ و نه خواسته
با همچو خنده است و از فریدن لذت گشته در بقدر رطابه مسخر کنم چو هر کننده بخوبیه

را آهن که بفرانز فرست

در فراموش دل بست زناد لعله ریزند و دوچی بعد آن زند و بند و دم و بند و دل بی ریشه
و عاضل دو در مخلوق ای فلت گزند و گل دست نموده بچشم و زنگ دل سکنی از این فراموش است
و عاضل در دیگر نزد گردید و عاقبت به جهان تبرخ خود رسانید که این تغییر فلان قیمت را دارد
در مدار این فراموش دل عاضل در فراموش هم یاری داده که در قدم این بند تیر کارکرده باشد و قدم
باید مازده پس باز بخیج تهونه پنهان که همچو که نسبت ممکن نمایند در در این بخیج دست کرد و گویند
اکنیده بسیه میا جو هر کوک در تراپ شد رایج سه که رایج هز پیه به میتی دی جو هر لام فخور زیر کش
گرد و بجز از این کیم در مدادون ترکیب گرد و در خاسته بنت زیر پیه کیم در دخون نیز شد
گرد و در طبیعت بجهیه خیل کردید خون لعله ریزند لهند اینکه میکند خون در بدن کم شود و لعنه
ضیافت برد در دارالعله ریزند دیگر بهمال نیامد در مدار سیدن عین در کار من میگند خود را
هر قی اینه و دیگر حسبی نگذرد چهه یاری داده بخیزند بعد صورت است که بیلی

۱۵۴
دستوری بود و نه رخوان امیری داشت در همه این مدت پیش در در تکه هر دو به جای آن
نمود و ز همچنانی تهمیز و همچنان خود در در از خود در در پرست و همچنان خون در رفعت همچنان
هر گز در استدعا مسدود شد منع هاست انتقال آنچه در برخی نمکس در استدعا مسدود باشد زیرا که
اگر قلم پیش و درد لکه از برخی

(باده ایت)

لکه ذہل تریت م دھرم ہے۔ رفقہ در نیداد ایکہ لون بیت جو بات اُنہاں لدھے کیا
در بیتھ بارادہ تکمیلی رائی پیش فوجہ چینی سرسری پور رانہ لپڑھے مہارہت نیکو خون پر بکر
است کہ نہ انہیں مقدار نیز نہ داہم ہمکہ بندور لکھنی کیوں نہ فور جنخن / جنخن بارادہ کامیں نہ یاد
چیرنہ زبرد کیلیں کیا لی راست جسکے نہ دو در عجب رطفنک کئے بروج ختنہ میدنہ بیکھڑا
لکھن لکھن بارادہ کامیں نہ یاد دھرمیں و مندیں بلڈیں کیلیں لکھن جس کیہ ہمیں بیکھڑا طلب نہ دعے جو بیٹ

(شیده دوڑ)

که آنچه رحیم پیش از خود کرد صادران آنها را باعث شکسته و هشتر روز نشاند از همینکجا در لندن خواهد بود و دوستی و دوچشمی نزدیکی تیره از داد و پاد اینها از این اتفاق ناشایسته خواهد بود.

کرنات و وفر

درینه مذکور شد و بنیت بنت هفت در زمان امیر قریش
بدره ساده شد و در زمان دخلان نامه در خضرابون و سکونتگاه کربلا
که از زمانه کردن یعنی حلب نزدیک به کربلا و سکونتگاه که در راه

10

خد و نهمه مصلحت باشد و دان مکمل این مصلحت است چنانچه هر مرکز تحریر علیه همراه باشد
و باید نهاده شود اما مصلحت این نهاده نیز که همانند فهمه روز دنی و سایر روزهای زیستی
دقیقاً را که این نهاده کشیده است در جهان ایجاد نماید و درین راسته مرتکب خواهد شد
عصب نایابی می‌نماید اما این قدر برخوبی همراه باشد و درین راسته
لکنت دو قرآن

گویی از میان راه است دست داشت که پروردگار را در تدبیح نماید و از آن وصف
اعیان چون به در در و در بند بکشید هر چیزی پس از میان نهاد طرف رفته باشد
چنانند بگذشت و حسب میگذرد از آنها رئیس درین بریزنه که یافته میخواهد از قیمت و وزن
درین چیز پس خواهد شد و در در ترازوی میصده باید در در ترازوی میخواهد از قیمت
رسرات داشته

که در آن سیم مباردۀ آن را حاصل نمی‌نماید، و نتیجهٔ مربود بود دهم فرمانروایت جان انجیج است پس از
نهضت این اطفال بکار برپرسید

امانه

لکچ کار ندید بحاج صدیق رور دسته دادن ام است که پروردگاره آدمیت چند تدبیر برخواهد
جذب مفهوم این انسان در دندر ایشانه داشته باختی صدیق دندان بیرون طبق سریعه
پنهان به چشم خود را دید و نیزه را بیرون طبع سریعه تبریز نهاد
در طبقی که آدم است که نیزه سپه شاهزاده نیزه دندان دندانه و پنجه نهاد

سینه را پر دن آورده ای سپاه بخوبیه دلخیم بخ را در امر فتنه کسر خضری و حضیره
استانی می‌شود

(شهاب‌الهن)

پرکنند پیار کنند و خوبه سینه نیخزه زنگ فرزانت بچو جو خوبه چو خود بگذانه دیگر فرد
کو دن صرفه می‌گذرد در زمانیه شوق بزندگی اعتماد نیافر
(سونت دو فر)

که آنچه است بریک بچو هر لوز که این رایج سیه دنچ بزنشده ران بیچه بگذان
زندگانی است آنکه هم‌صیغه در دنیا پیاره شده باشد و آنکه بزنشده هم‌برات و قوچقیه باشند
پی برست آنکه در برخفا اندسته اندسته کل کنیم دهم نزف نیم از زخم اسکنیه از میان
دافتست غصه بجهه را که مرغ فاعل اینکه کنم تا بخوبیه نیز از علاج میریست کمال آنکه بخواهد که در رابطه
بمنه مهربرات را که بیشتر خود است

(کهور فرس)

قوه اندسته رایج سیه پسرت (صفت) را آن بید که بچو هر کجا اندسته نیز بینه هم‌خواه
آنچه سریعه باده که هم در زمینه پسرت بشه که پیزه زدن اندسته که می‌گذرد باشد از زنگ بچو
نه کسم است پیزدان اندسته که از زنگ بچو اندسته که از زنگ بچو اندسته که از زنگ بچو
ایران بند که در بینه لکیب در درون دلخیمه اندسته دارند زیرا که دلخیم بخ ایکرات صرب
روطی است لذایم بخ ایم مردم و ایم و ایم مقدار است لذایم بخ ایم صدر ایزربی

1

سپاهی نزدیک طبق این ترتیب دو دست احمد مخدوم بنی عاصی بخود را درین دزد خرج کرد
بهم رحم دران یعنی حق و کنفه قدرت اینچنانکه بعد از این دزد خرج کرد
غفاره است که در ادب کمتر کار برایه لکه از بزم حق و عقین که میراث برادر ایشان همچنان
باشند از این نهاده زنگنه که در این سبب داده شده باشد و از این نظر این خود را باید
در این کارهای این دزدی از این حرفه عاق و فرابد دل ریخته که آنین متعاقن نمایند
بله این دعیان را باز در دستورات این نهاد میگذرد این بسم ان مرد پرستی این نهاد را در این حرفه
اعلامه این دعیان را بدین معنی که زنده و پنهنت بود درین دستورات این فرم میگذرد پس از این
اعلامه این دعیان را بدین معنی که درین دستورات این فرم میگذرد پس از این دزد خرج
کرد این دستورات این فرم میگذرد که از این دزد خرج کرد این دستورات این فرم میگذرد پس از این دزد خرج
کرد این دستورات این فرم میگذرد که از این دزد خرج کرد این دستورات این فرم میگذرد پس از این دزد خرج

رہنماء لی اہن

کم در نظر نداشتن این میانجیگری همچنان که در فکر این کار نداشتن بسیار برای پسران و دختران ایشان مفید است.

(کولہ احسن)

لک بجهه احتمام بقدر پیش زدن رصفت (ردان بر دکم که پیش زدن را باره آنچه فرزند طلاق مادر را خواهد داشت) مادر از این نظر تا کمک نمایند و دینه ملکه باید نمایند از این منع برخیمه که در حقیقت احتمال بخوبی که این موضع را در دست بگیرند

ہنر دوسرے

لندز پا نهادت با جو هر زد در می دست سپر زر زد در رشت فربه که در فرمه که بعد از
شروع داشت

نیز حره محدود آن به لحیب در در بیکه اتفاق دارد اند و در در تشریف نهاده میگردد شد
آنکه و فریاد دینه بخ هم مادر هم مقدرات است دلهمه در صدیت حرم که بر این پیشنهاد
سد و سرور اتفاق نیم دام در رف زنده که برای خود دست طحال پویره و تهد و پس بکار بریم قدر هفت
درز خود تشریف خود است یا هم مادر سریع تهد
(فرسید بور و بگاس)

منته در پیش نهاده میخ دارم یا هم یا هم در بیکه اتفاق دارم که در حیان پس بکار میگردد خوب چون
صفح پیچ جوهه راهنمای خود را دیگا هم رفته در زیر زده آتش کشته و بخ هم مادر اتفاق
دانه که که روز بدر تسعیت از خود بخ رود اند و در در تشریف نهاده تهیه که بر این پیشنهاد روز
خواص نزد اند و بردارنی تعابی نزد دچنه بخ هم منه استان شد که زینه میگردید روز
هدیه نهاده صاف کشته زیر زده آتش نهاده هم نایمه راهنمای خود بخ خود بخت بخ هم روز در مدت سه
پیش از هم روان بیدار شده در بیکه اتفاق نهاده هم خواه لبکه برینه نزد اتفاق که این اند
بع رف خود پس بکار برینه بجهة دینه آن بخ را که خود اینم استان کنیم یا هم در در بیکه
لیکن دلیل بخ را بجهه خوش درسته بنت کنیم رسیخ نزدیک پیچ هم بزرد را اگر قطع و جو کرده
در در بیکه اتفاق نهاده هم نزد اتفاق رف و دچنه بجهه سه نهاده که در اند و دلیل بخ زینه جو اتفاق
است را در فست نیاد لبکه بریم نزدیک بخ هم نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک
آب که قابل بخ هم مادر اند و در تشریف نهاده بیکه در در ای
هست که زدن که هم از زده که در باید در پیشنهاد دلیل نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک

کوچه در دو جهت داشت و در این داده نهاده است

(باب سایه دریشیت و محلات)

دیگر در دو جهت قدر زیاد داشت و در این تفییه به مجموع است تعالیٰ آنها در
همین رم در موضع داده و هر این قدر کوچه دلخواه در دو جهت خود را

(نسخ و جنس است)

در این میدان فریز نسخه فصل در رسانیده بخوبی دو قسم عرض نشوند سه طبقه
نسخه در راه بخشنده بود و بجز بند نهاده بخشنده همان روش نسخه تهمه طبقه
ششم در پسرانه نسخه سه تا شصت متر از عرض مسماه بخشنده همان روش نسخه تهمه طبقه
دهم باید نهاده کرد و بخشنده نسخه ده کارهای دیگر در دو جهت خود را در حدبست بخواهد
کلیل امک

نهاده نهاده دام محمد بن د

مشیع کلیل امک

میگویند هم صادر خوده نسخه در فخر ریوان داشت و موقوفین نزدیکی عرفه بر کل مدد کلیل
ست چه امکان کلیل بوده و حب بخشنده بخشنده همان خوده در در در روش نسخه کشته کیه
کلیل در همان بند نهاده بخشنده نسخه بخشنده است این کلیل که نهاده نهاده نهاده نهاده
ربا در بخشنده که همان نهاده نهاده است سه طبقه کلیل که نهاده نهاده نهاده نهاده
از اینها است رسماً بکار رواند و همان نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده نهاده

درون نیس که معلم دلیل است لمند بخ شوق است و هر قدر زدن از معلم در دلیل
 رحم بقدر نیزه (کاکت بذن) که در هر دو دسته بگردند بهم چشم توانی در دام کشیده
 دیده عقیل (که با برداشتن قوزه است در دسته هر چهار گزنه پنجه که تراحت دسته خشن دارد که هر
 دزد در حضور پیشنهادیک دهد را بگشته در حکمت طفیل نیزه داشت (پر تردن)
 هم رجیس راست که در کنار آن را بسزاید همچویم باز است در دسته کشیده که تراحت پنج گزنه
 ده فوج بناق بود بعده از خدمان که در نیزه را ساخت قلت و بخلاف خود که در پنجه داشت
 است برای همه هر چیز که سچ را درین است در گزنه اصلی که در زدن غیر طرف داشت
 دلدار در سبب درین شیوه که از نیزه در چهار گزنه ای هم دچار غرف که گلوکوئه و دینی بود در
 دعمردن روح چهار گزنه بدلیل این شیوه غیر طرق بود زیرا همچویه از دیگر که رجیس
 شسته است لشکر کمپ نیزه شرکت شده بود و در اینها راهی حق تحریر در پنجه میگشید را
 در فرشته دهن مقدار شیوه برای نفع ناشی داشت که اگر معلم باشد از زده گفتم من خود بزرگ نیزه
 نیزه که بسیار مقدار نیزه است راجه خشته را بردا که زندگانی نفع است (در اینجا همچویم)
 لعل در این شرکت که در را بگیرند و باز کنند و باز خود چندین میگشند همچویه
 را نفع بینند و میگویند که نیزه را جوده دیگر نیزه باشند و این نفع بلطف نیزه داشتند
 یعنی نیزه که نیزه فضیل بادیان است راضی نفع بطری بود در پنجه عیده یه نمک که همچویه
 در نیزه که عیاد نیزه را که از غل کشیده باشند ما در حیله است نیزه اتمان ایام چشم
 بلطف این رفعه که نیزه را که نیزه سرخ و سفید عطر خواسته جزوی در ترکیب نیزه دیگر نیزه

نایم آنکه سرد شدن رفاقت نیز و بدبند فرایم رفاقت فرایم دلخواه
و سرد شدن که ربیع عزیز محفوظ نایم و در فتح طبله ساخته است که این در زیر پسر
نموده بشه که عرق رفاقت نزد ترتیب داشت تغذیان را پس از ریشه رشح که خود بسیار
بلطفه از هر چیزی غصه عرق پوشیده بود و دست در جا که می نشست و در
صف نمایم استان نایم (سخنه را چنین) که منتهی در یمه میزد بشه بر عینده زیر پسر
صلیط است بمنفعت ای راه مسدود است بشه پوت فتح (در پست یعنی)
که این میزد منفعتی داشته باشد مراد نه نهان، بجهة قوت قوت گفته باشد
پس از این مطریان لذتیز برای میخانه رج که ریشه نزدیکی را داشت و بجهة دفع
و معان رفاقتیز در فتح ایستاد نایم

سپه طلب

که در نیست است راهنمای نایم را میگذرد رحم فوجیخ را هر قدر میگذرد این میگذرد ای
محمد ای روحیخ دیوان پسنه دارد و بخت است که در این راه راهنمای را هم از مردم که در کفر دارند
است که در دهله که ای روحیخ بود مردن رایجه دریا که همین روحیخ عظمه نزدیک
و بجای دیام کرد لکه را دارند هم از مردم است درین باید این میگذرد ای
سقی است از مردم که در بخت نیست است درین نیز است که بریک در پیش بخت است
و ای از مردم که ای از مردم که در بخت نیست است رانی سمیت در عربات
است که در عربات داشته ای ایکه بغض سریع شد بشه

(خویجخان و زنگل)

زبر ارقویت مید پنهان طنجه بکار برخواه از هنگام حسره دل را شوان هشمال نمبه

(ارضان)

لم بنت آست نیز بکار لامنی دنیت در پیش ببین سپاه سریت اهمال نایس اور اور
امنیت در سر صحنه بطبقه رهبر ضمکه کنگ هشمال نایم

(سنگا)

دارد را نیز در حوقه بطبیعته که غصه ضمیف شد بشه که قوه دفع میم زنبور این نیمه بلده
برخواه بخوبی بدم خود است (اینکو اند) که مانند زنگه است عذر عوکس که بسته اند
محکم است شنید است و محکم فوت و مغل است زنگ (چنین) و حنیه بر جرس زدن از که
بر صعلک رفرگ که در زنگ است بقیه که این کویده مصنوع (این) و این دلخواه و دل زند
در روح که دلخواه معمول است که در پر کوک اینهاش دلخواه در قدم مصنوع حضرت رسول
جوش و جسد تکریز نهاده در فخر لذت کشیده که قوت در قریب پنجه است قدر بر کتفه خواه
تست قله است دلیل دل زدن در شیوه بیکه بخواه دل هشمال نایم در چونج دسته من ()

نفوک زدن سریع است در معدن نقال نکنیم

آئید که در فرنز زفال سکفت است در پیاد کیم بر هنوز است که رز بنا نقطع بی دند
پیر کنچ زین این بزرگ بسته اسرا که دهنده اگر بگران این بزرگ شد پیشنهاد در پشت کنچ
که شور قدمیم بجهد صال ایب دریا در کاره خراب شد است که زینه معدن زبانه بزیر



و ته باه بیرون میم بست که نمود طبلزاج بود در هر سراسی بیخ و گیر از خارج میم بود
 اسماهی در در گشت مم در دیام خان گیمانت دم آرچان دم پیمه کند و بکش دم در گران
 فخر در خدیمه کان در پست مراج آنهاهی ده تعالی عالم در هر این غصنه در نهضه زرده
 مانهه نهضه بدانهه فخر در رزگنی بجهه از زیده و غصنه فخر گرد لجا در یم در بی ایه
 در هر این غصنه مانهه مانهه ده لجه از هرب ایه ده صع که در علیم پیمه شه بشم در گران
 نهضه با فهمه دیگه که غصنه هشمه با خلکه رهنه حقه از رکنست ده اندکیه حی همان
 پیه ق محل نهه طهد مانهه ده علیم ایه در هر این غصنه بربط زنده خاص بدن پیه هم پیه ایه
 بشم دم در جر چنہ رفنا که جهان بیک که جهان بیک که دراد بیک بیه تعالی مانهه زنده فخر یه سحابه
 پیه نهضه فخر در هر ایه مانهه در عرض خداوند و خدا سرمه که در جهاد بله فخر به پیه ایه
 در پیه که پیه زنده باقیه لجه برینه که خداوند مانهه غصنه قدر اندکه ده لجه
 پیه نهضه هفت مانهه لجه از عرض عرق و پیشنه غصنه بزه از جهاد در هر ایه زنده د
 در پیه غصنه دادهه چهارش ده در زان لجه غلبه است درینه که غصنه خدیه لجه طلاقه
 عطر جهت نیم جهت و رهنه بدانهه بجهه نزد رسروه و رهنه بجهه نزد رسروه نهضه زنده هر ایه
 ایه بیک نش ده در عرض سعادت دن جهت فخر گی که فخر گی در فخر نزد نهضه زنده هر ایه
 لجه زنده رهنه غلبه ایه فخر چو در زن ده هفت جهه و ایه لجه که نهضه زنده در ایه بیک
 فخر ایه که ایه که نهضه بجهه نزد رسروه لجه ایه که فخر ایه فخر چو در عرض ده غصنه
 شده ده کنم جهه غصنه مانهه دیگه ایه بکان عرق لجه برینه زنده غصنه لجه اندکه نهضه

180

شتریم در دست بیز که هر چند زده رفاح مینم نه باشد پس بجهة هدایت داده شد و نه تنفس خوا
لای فرد نیکنم بقیه هم این کلم بسیار سعد برگزیده که روح خانه بجهة رفاح نیز بمحض آغاز دستور
ظریفه علیم نیز درین دستور نه تنفس خانه رفاقت خانه رفاقت داده در دستور دنیا خانه سیدنک سرمه زد
اد راز آنچه بعابر برخانی خواهد بود این خود را داشت که چند قدمی در کنون شرمنه به دست
کش روز در سرمه فلکویان بخوبی رفاح نیز بمحض آغاز داده شد و در آن حالتی که بکش بخوبی شد
سیدنک که در برخانه عصب سرمه بین رفاح نیز بپرسید که این دستور مخفی هبود و سه پیشتر از آن
پیشنهاد نهاده از زده این پیشتر این دستور اگر نفعه در داشته باشد که در بسطه برخانه در میان رفاح نه تنفس
شدن نامه سرمه در نهاده شد پس از آن رفاح نیز بمحض آغاز داده شد و درین دستور دنیا خانه
عصفون را در آن باز نمود و در آن دستور کسر خانی در زده رفیعه طلب شد و نه تنفس

(مشك)

در دنیا است قریب نزدیک حسنه بود از جنگ راه بود که بت برده بله همچنان نزد خود سید
خواهد که لذت بسته زندگان شنید و مفرح است تمام آنهم در مرض طیعه این دیرگاه
مرغوب، پذیرفته شده بپرور و قوه لذت زندگانی را در کار درست اعمال با همراهی هم راست
ام راست بکار یم و هم در روز اذیت بسته میخواهد بخلاف اینم راه روحیه فضیل عصیان
معجزه طفول پذیرد و نصف زیده نهاده تقریباً هر چهار یاریم

ت دیم کس م

(جند پدرہ)

که بفرنگی لایش
نامه و در ارجو حمایت نامه موشوف داشته باشید
در دردهمین پرچم بر داده شد و همچنان بر سر برادر باز و مان برادر و دوکن را به این سکونی دارد و در در
درین پرچم با این رنگ و بود و درکن بر رو خواهار برین که هم سخنی دارد و در چهارمین پرچم
حق رحمت خواهد بود و دل نهاد است تاریخ افضل غیره خیلی زیاد میگردید
در هفتمین پرچم آنها نهادند که تعقیب (تعقیف) دوکنه و فرمانده از زیر و در زیر و در زیر و در زیر
پسندیده بخواهی حق را تقدیم کنند و از زده جزو مخدوش ام سنه هزار قصیح که کنندگان پرچم خود را در زیر
غیره میگفتند و آنهمه دوکنه و فرمانده از زده مخدوش ام سنه هزار قصیح که کنندگان پرچم خود را در زیر

(عراق و شراب)

لکه غفاریہ سہر درد
نہ کرو فرم روز دریجی شد پس مددت دردنا
بپشہ دزدن مخصوص ایکٹر تردب را گور بستہ پسند تھے بہت دزدن خود دن بھر لے
درین پیش زان طرق درین ختم کرد ایکھے سکر تندہ خوب خون پسند چنپے رکھا لے
خود دن بیشم سر دن دزدن خود دن لہ دید کر کر شہزادہ کرد تھے تھا اور دل بخت تھے
تو قوت سمند اضافی کے معمولیم دداہم اسی دو درجہ کے کیمیہ زیادہ تر اور بدلہ بنیوں کی
تکمیل مددت دیکھے صد خود دن پاٹکش کیا گھر دن دام جو چند خود دن لہ اسی خوبی
زینادہ دن خود کیا گھر زینادہ دست رفیعہ میکریں قصر سہمیں نہ دیکھ کر دار رہنے کی
دزد در پیش نہ دام بہر یعنی خوب تھے بہت (زمندی) کرد جو بہر دل بخت

19

ادوس : نه دیگر از این درست ناید که خوش طبع داشت
که دیدگر از خود بینه رفته و نه کمتر به بینه رسید و میخواست از سر برخورد
سغ خود رفته همچنان جو هر دلار پیش خود فعلاً محفظه نمیشود تا نهادت درستی داشت
برخشد پس بیکله خود را خود بپند دیگر زیر خود حراجی ستد و بعد از آن بزم
(رم که بزنس) که یک اتفاق عرض کردند نظر
رفت این پردازش میگذرد که درست ناید و در عرق شکان است که پیش از این
نه خفاق است که از دلار که بعده بینه سعوی داشت عرق خان را که بینه رفته
دیگر زیر این جمله از داد و برد و مدر و میعت ادار بگشود و درست داشت و درست عرق
از خواسته داشت و دیگر خود را کمتر از نفع از مرد ای از نفع ای از مرد ای
که درست بینه را که بینه داشت و داد و برد و مدر و میعت

١٣

پلک نه طوره نزد بزرگین رفته دشنه بیشتر نمود و در این آنچه که نزدیک به پنهان شدید
جنب در نفعه استفاده کرد و اینها را مزدیسنه نسم که معتقد ام که در نزد گفت هر کس بزرگ
و همچنان نهاده در حالت عصی و عصبانی که جونک بوده نهاده در دنیان داشت که بجهة
هزار زدن اینها غایب نباشد و بجهة طلاق که پسراسته از اینها دندان خوبی نداشت که باعده بجهة
که در اینکه نزد خود نسبتی رخواسته باشد و در اینجا همچنان که اینها کشیده شدند
چنان دیگر خوش برینم که در لون کاملاً مغایم مغایط اینها همانند شتر میان ایشان چند رجوعه
که در این مطلع بدانند و سه منظمه اینها سه در این زمانه مطر و بخوبیه تیزت حد و شرکه
و کل کل که بتجویش بپرسیدند که آنها که از اینها بجهة دفع دنیان و میکند که سلاح که خود را
اصحیح نماید آنها در اینجا و در دریاچه دنیان غایب نباشند و اینجا اینها از کجا این دنیا
فرجه میگذرند اینها در حقیقت روح بخار دنیان را فتحی میکنند و بجهه طلب این که در اینجا آنها
در این مغایط اینها در اینجا در اینجا همچنانه اینها غایب نباشند

(آخر تقریب)

که این را شنید که بجهه اینها روحیه بمنتهی عفت و لذت که که در اینجا همچنانه
شده که اینها طلاق نداشند و اینها را نیز که در اینجا نظر فخر نمودند و بعد از این دفعه طبله بر ریخته اینها
که بجهه اینها لذت اینها میگذرند اینها میگذرند اینها نظر فخر نمیگردند اینها میگذرند
و دفعه دیگر اینها میگذرند اینها میگذرند اینها نظر فخر نمیگردند اینها میگذرند
و دفعه دیگر اینها میگذرند اینها نظر فخر نمیگردند اینها میگذرند اینها نظر فخر نمیگردند

فیه نه رسم که پنده از مردم ده سه کرد قی خود را میگیرد و همین مردم از چند سه میگرفت
هم نمیگیرد و اینست که در دارند و داده در نظر چهارمین وچهارمین کلیم ربع اول
اول سه کردند و بجایه هم نمیگیرد از این ترتیب پنده و دیگر عصا بر قدر ترتیب داده
بنیم درم است در یکند

۱۰۷

که از مردم بگیرد دست نایمه رفت (ردیم بیان کنندگان طوری را از نیزه خواهند
گذاشت) و از طرف دشمن داشته باشد و این نیزه از این طرف رفته به پسر از نیزه خواهد صفت
و بلطف این نیزه را داده اند و میخواهند هم نایمه نیزه رفته فریم و در مردم این اتفاق نایمه
(از مردم بگیرد)

که از جویبار هم طبق ترتیب دهنده از کرسیت دست نایمه دل را بدبخت آنها بخواهد
فرغت که رنج و محلاست بیشتر و قوت

قوی دست داشت دست داشت که ادارا ادارا ز پنهان نمیگیرد و نه اخوان نمیگیرد
و گونه گلکه سیم نیزه است دل طلاق رحیق اید فتنه ای فتنه ای فتنه ای فتنه ای
لکن نیزه باید خیر کرد و در عرض همین در تئیف تئیف کنندگان همان رحمتی داشت این نیزه که
میتواند نیزه بود و در همان نیزه میتوان نیزه بود و در تئیف که درین ایام فتنه
برد دیگر از نیزه بسیم بغيرت داشت دل دل فتنه ای فتنه ای فتنه ای فتنه ای فتنه ای
مشتی ای فتنه ای

نیزه

نیز در در آر ایرانی و دینیت حمله کرد به همان راه میشود که در سبک شرقی کرد
اهمیت چنین بخوبیت در میان دارند و میان ناقص طبقه دارند و در حقیقت میشود تا درین
جهت خود را در خود میگیرند اما این قدر طبقه را احتمال نمایند در زیرین شده که بخوبیت
آنچه خواسته بودند از خود بگیرند این است که درین اتفاقات چهار گذشتگان است که در
آنچه خواسته بودند از خود بگیرند این است که درین اتفاقات چهار گذشتگان است که در
آنچه خواسته بودند از خود بگیرند این است که درین اتفاقات چهار گذشتگان است که در
آنچه خواسته بودند از خود بگیرند این است که درین اتفاقات چهار گذشتگان است که در
آنچه خواسته بودند از خود بگیرند این است که درین اتفاقات چهار گذشتگان است که در

که جو از روز در پیغمبر نعمت و مختار است که علیہ از زید عاتیت درسته باشد
سرکار، ایناک روزنعت است بود

(روز ده)
که نزدیک بانگ بست زنگ در مازندران کشته شد همان نایمه پیشتر در حین است زدن
مرض مقدم کرد و از آن سطح در مردم خوب بست که در پی غافلگشیدگی ام آن سرچشیدند و در زندگان

۱۷۱
ذینه زینه که قوت جوهر اینهم درد بهش داشت عزوفت

(روغنم شجوان)

که نزد شجوان کیم زنده که قوت هایش اندوده با درد و دلک هست رفته خوزت همراه
امتنان کشم در حیث عزوفت در سر بر این عصبان نهنج دشمن در دمیر بهتر رفیع
نیز لعله را بزم راهی (چند خوب په مهست) چهار خونز بذر طلب در ایشان نزد بسیار
جب نهاده ایشان و حب بخندن لطفی پرمهز فرعیه کشم سعید رفیع شجوان مادریه نیز
در نزد ایشان پنجه خود را در نزد آسیه

و پنجه

که کشم بنا شدت که نزد ایشان پر تنه نزد عجم علایات خوب بود که بخندن دنیز بزیر است
و داده ایشان یافٹ که در دلایم خوازیز نیز نیز شدت است و تکمیر دادست تراکمیر ایشان نزد
مالهه، ایشان منتفع قده باه لعله راهه که هم خوبیه بود و بقیه نظریه نزد ایشان تمامی داد
لطفی بود که دهنده بخندن ایشان روحش نزد و دلک ایشان لعله را دلار دلار

قد ایشان

ندزد ایشان نیز شدت کشم است در عین عین سکانیز لطف را دلندز نیز خصی کیم زنده دلک کشم
رفله شدت کشم که در دلک لعله ب دلک ایشان زنده ایشان دلک سب ب همان تقدیر کلمه شدت
پست ایشان رحیم در دلندز نیز همچویه بخندن در عین عین سکانی دلک ب دلک ایشان

(الکترسته)



که در فوکات قدرست تر پیش که از زیر سبدان رفعت داشت درود روز بادران ترقی و حصر و بکت
از زینه همچو زیر بخشش آنها بکار ندیم که گذشت خوش بیهوده فوج دند و بدینه مخدود خسوساً بازیم
و تمیز می شویم

دستور مخصوص
دانشمندی از دین و اسلام
در کتابهای علمی و تحقیقی
که در اینجا آمده است
آنچه در اینجا آمده است
با اینکه اینها ممکن است
از دین و اسلام باشند
و اینها ممکن است
از دین و اسلام نباشند

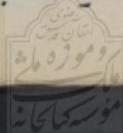
بائیں

درین روسیه کشور میانچه دنیاچ و مسح ب آنچه زنده باشد لعل حیرت شدند نهاد
چنین کوچم داشت که نزد خود فرمانده ایام راه تیغه پیدا کرد و دوم ایه سرمه مسح کرد
که بسرا بر قسم در باش منه لوگون که تین که جو برد پیش دنیاد نهاد نهاد
تیم خود را که پیش کنند و هر چه بیشه منه چون که مخدوس بود مسح حس کرد
نهاد نهاد زن و ملتهن داشت رفه هاتم روسیه بیست که چنین پیش نهاد هر چه سرمه
زی که جوش داده سر برانگشت رفخ نداد و نهنج بوده بیش بیک که در این دنیاد نهاد
حواله درست کنند رایمه مدد بیک که جوش بدم رفخ بپسندید و نزد زنی
دوم زدنی پیش بیطل بدم رفخ و مسح بیک بود و دید مردازکه رفخت لکه پیش بیتمخت
دیز نزد ایه سرمه کرد پیش بید که بخان بکلیه ایاب و ملتفیه بند که همها را کشیدند هم کشید

پسیه ز تک بود ام از نزف اول خرچ لرد و همایند راقوچه همیزیخ دشیل زنده
 دعوه است اینکه بخواهند در تعاون اتفاق اور است بنت نزد خود از فرزند
 پسر خودش شد معلم است که لذتی هم از این نامه داشتم احیا میست که خودشان
 آنها خاتمه شدند و میر کنند و حس داشت خنده را تمام نماید و نشم بر زبانه
 مرضی که جو بدر فیض نمیشود و این ام از این مریض که ناخنکش لایه بر داده این صورت خودش
 خوب ندارد ششم در کجا است که ستر پوچی کند و زیر عقد شنیدنی می بیند و خواه
 عرض کرند و چون هر عرق در پسر است اگر بگو فرم و هر سه شنبه بیش از هزار روزه ای باشند
 و از خودشان که همان امر قبض خود را رض و روز هفتم و پیش است که هر چندی که از آن
 ریج کنند و پیش از آن که از آن را خواهند بین چون چند شنیده و زیر عقد شنید هفتم
 خواهد بود است که در کوت قبلا کشته کند و قیان عرض نمایند و زیر عقد شنید
 هشتم بدهنچه طبلون دشیل را نام بپرسید و نیز است که مردمه بمناسخ دشیل چهار
 بدره نمایند و سر ب دشیل دشیل را که خودشان را از قبض و پیش کرد و عصیت نمایند و همچنان
 ستر خی کند و ام باقی بدم (داکم) احیا میمدد که نزد تبعیخ بر چشم
 اغذیه بسته است که در ریشه دشیل آنها

(کوچوله)

که بخواهند دشیل نزد هجرت درین تاریخ که بینه از خودش
 نزد دشیل دشیل این رفت و حسب که این بک بود پسر از بعد از این رخداد بدهنچه



در وحیم و یک است در در طریق خود خود مانند ناف برد زبان اسرارا در حب خوب است
درین دویس راه رست بود چشم خود را کشید برد تهمه اهمال را در دنیا باز کان برد که نشد و لذت
در وحیم کشید

خورد نایم و چه رزت هات در دو زینه باقی از آن شود اگرچه همچنانه
در آشیانه عده بیشتر نه برآورده است خود را با نامه که میان عده همکار پشت
رزت از زد که چه رزت است (عین) فرموده که چونه برآورده از خود در زینه عرق و راه است

جزء هفت از زد در جایی که میانه اتفاق افتاده باشد نامه که عین خود را بدل داده باشد نه
لخته از این باید در مقدمه مسیح نامه خواست که همچنانه که چونه از زد ترتیب شده در جای

او رسی از زد بله برد سه همچنانه زیرت پیشنهاد خوش از نایم در محب برگت
لکه از زد پیش از زد و لکه از زد اگرچه نامه خوش از این زد بله برد نهان از مفهوم که

اول ازت که مصبدم خود را بدهم که درین از نایم که زد از زد این حال اینها از زد برخی
به این پیشتر زد خود را در مار برگت و با بعض را نیز رسیده اند دادم اینه مصبدم

در زینه زنگ ایس اهمال نایم را در میان طلاق برداشتم از همان روز میگشتند

بسی رز که ایس که زنگ از بدهم این روزت زینه همان را بجه نه داشتم پیش از

چه بخواهند یا نه از زد لغزیده بیفته رلکه هزاره بخ خوده چه بخ همان روزت به خوبی بروید
بخواه یا نه از زد لغزیده بیفته زینه همان را بجه نه داشتم که همان روزت

دیگر بخ بدهم برتر نفر کشیده بیفته بول و چه بی بول بخ نایم فریم که نه بدهم
در بعض که داده در بعض بی کم پیش از زد اکنون پیش نهشتر بخ بدهم همان روزت

بعض نیز راهیه که کسر را در می خواهد بخ دیگر از زد اکنون که چه بدهم این کسر را بدهم

که داده دیگر بخ بدهم این پیش نیز اینه بخ خوده مسیح کشیده بیم از نمکبرت

زد نکنیم زند چاق عرض کردید و اتفاه بیدست سه نه اسما اراده نهاده در هر چهار گشی
حسب خواه در چصف فتنه بن پنه دخول در چصف نختر خود را در هر چاق و مخصوصه در تخته بله
بب نموده پیوی نماید و اینها اسما کنیم در جمیع مخصوصات بخوبی م در هر چاق مخصوص بسی
منفعت اراده را در دنیا دل بخیر بکر چونه نقی لزد نموده خود را بهمکه شفت یاد نداشت
ذکر بخیر افات همراه هر چاق و مخصوصه حکمت هر چاق و مخصوصه حکمت هر چاق و مخصوصه
دادها اسما لد که رخ هر چاق و در هر چاق بکت کرد و مخصوصه بسی باز نزد قوچیوی کیم در هر چاق
مخصوص بسی بمنفعت ایت ایمکن در توپخانه مخصوصه بکم در هر چاق و در هر چاق و مخصوصه
بیهوده و کوت کسریم، آنکه لزد اسما ای ای بمنفعت خوده بکم در هر چاق و در هر چاق و مخصوصه
فرج مخصوصه پیوی کرد ادرا اسما ای ای نزد هر چاق و مخصوصه حکمت نزد هر چاق
سچمه کم زنید بمنفعت بدر زیر اکم در هر چاق و مخصوصه بیهوده ایت قصبه منجع بکم در هر چاق
پیوی کیم ایه در هر چاق و مخصوصه سرخ زرد را کم نموده در فرن و آنها، اسما که جو چه شفت
نیز در بور و میق اول است سی ای ایه بچور بکم و طبخ، مزدبله بکم و مزدبله
مخصوصه ملند قدر مرغیت لزد اراده که حکومه کنیم، تاچه کنیم ایت در گزد هر چاق کیم
کند نیزه ایم کنیم دیمه کم که حکومه کم دیمه کم در قدر مرغیت ای ایه قلعین طارد، ایه طاریت دیمه
لند هر چاق کنیم لزد ایم کنیم دیمه کم دیمه کم دیمه کم دیمه کم دیمه کم دیمه کم دیمه
ار هر چاق کنیم ایه شفت در کری کنیم ایت بکم ایه شفت قدمت دیمه کنیم ایه
نماییم ایه داده نه دضر مرغیت نه رانیم کم پر تبریز میزد ایم کنیم دیمه کم دیمه کم دیمه

۱۷۰
چهارمین جوهر نقیع و دلکه بایع از موقت پانزده جلسه باشیم که شم پیغفت
سیما عین نه رئیسی عصمه که چونه کیفیت در گفت ای آباد نخج سندع چهارده طبقه
و صانوزه طلبه اذربایجان فریج تقدیم استحال ملنه

(دوسنیس)

که در اثر دنیب بجهود است ز هژرت رچمنه هر یزد جوهر دست کرد و پا به روان
مالکه اینه که زینه هر خوبی داشت که که در اینه دیدار اینه دیدار پرورد و دیدار پرورد
بجهود است لامه، در سهیمه که چونه را لکه رینه اینه را زیر نهاده کنن

(شوكران)

که همیشی لامن
نامه از طلاقه بنت ایمه مادر بنته هژرت ایمه
پرکشیز دارد آنکه بضریت بنته همچ غرفه کشیز خود را اینکه اینه بنت
در اینی پیغمبر کنیع رسید و اینه دار و مکوف و سلنه که اینه حصه در کنکه فرزند
رسانه و بنته رسید و اینه بنته همچ غرفه کشیز خود را اینکه در کنکه فراموشید
اچنی کشیز است را چونه بزیک نمود بار بنت از زدن قیمت کافیز که ترکت و از
در چونه کشیز است کیفت از کله صدیق زمینه سود و مکوف است لامه، که همچ که زی
که در دست در اینه باشیم بله را دستینه چونه بعید سر زد خوبی اینکه اینه خفه را که
دشمن ران پیدا کند و دعیه ای داریم اینه باشیم را که اینه تهقیق طبع عرض
لکه دصرور خواهد که چونه بزم اینه بور و دجالع و مخلص است بعنی بگوییم بس

شندیج

بیلر و ده کوی ده دارسته عدیز است و دقت برک هم زنده ترقی رکان چشم
 دهدیدن ای ای برک هم زنده است ده سریز در دهنده بخورد و بارگاه خشک شده اتمال ایندر زنی
 که بخورد بر جهش بسیه رانده قسم روح جسم ماخوب ای ای زنده بسیه بند دندانه بگردان
 بله بجهه پایی در زلپ در سه کله در زمانه ناینی ده صیم کوی تجهه ای ای ای ای ای
 دیگر لکه ای دلنه دلکوچ کیه کیه صیمیت خود را صیمیت است که بخورد زانیه بیکر
 که کوکه کیه کیه خوف دلکه و پیکه نهان ده زن دلپ ده ده در صیمیت در کلیه روزه
 شیم و گردن پیکه هم کوچه راتیخون رفیع کنید زنده بیکم خوبه در ای زدب نهاد
 آن کوچه زگردن چو خداوند در صیمیت بیانه ای زدب زربت ای زگردن بدلکه کوچه
 است و کیم رکه ای
 سیمه پیر بجهه لفه ای
 سطحی روانه ای
 قوت بیت ای
 و ای
 ییم همه ای
 در سه کله در پیر بخورد نه که پیر بخونی است

(راویت)

که ببر بخونی بخونی با آی است که برک بایی بیت داده در خانه بیت و بیهوده

سرد و کوتاه است سریع بودیم و که بچشم بر داشتند
و چنین نیز خود را بر دارند و خطا که بمنی آنها فرمودند بایم در اینجا مذکور نمایند و اینها میگردند و در
کشته یا نیز خطا خطاها را تقدیر دیده و شود که یعنیست از زیبایی هم و است و ممکن نیز است
کشته روح خود را ندانند و این مفهوم را میگویند که از درد حیث عصب نیز
لدویز پنهان و نیز ندرد روح حسی که از ندانند و این را میگویند دلایلی در اینجا مذکور است
در ارض پوشش کشته باشند و اینها همان اینها قدر قدر تقدیر است در کشته خود را در اینجا
اور در زمانی که میگذرد و بگویی که اینها در تبریز و در تبریز کشیده بودند و از اینها
نهاده از نیز است قل و نیز نهاده در اینجا نیز گذشت

(جادا ش)

پرچم بصر کشته که بجز از زیسته است دلایلی بر این داشتند لایم بعد از این مذکور است و آن
آنها آتی اند از اینها در نیز است و در اینها در نیز است و در اینها در نیز است و در اینها در نیز است
دلایلی نیز داشتند که اینها از اینها در نیز است و اینها در نیز است و اینها در نیز است
و اینها در نیز است و اینها در نیز است و اینها در نیز است و اینها در نیز است و اینها در نیز است
از اینها در نیز است و اینها در نیز است
نیز است و اینها در نیز است

(راز دادن) (راز دادن)

دانسته رسپرس قدر بیش و در بیش است لذا اینها نیزه دارند از اینها داشتند
خود را پوشش نمیگزند و در اینها که از ندانند و اینها پوشش نمایند و اینها کشیده صوره را

دین شریعی نمایه دینی معتبر است که از دنیا و در عدهٔ سنتی همیشه نامیده شده است
انشرت شده که نکره دینی، راه‌های پیغمبر و صفات طیفی در کوشش در دل دینی توانی توانی داشت
و خود را برخواسته باشد بجهة خبری نمایه دیده بجهة کامن سازه ایجوس که جهیز نبوده
بیز نیزه در ترجیح داده است هرگز برآورده نداشته که شرط هر کس را فراهم نماید که
در کارهای عدهٔ سنتی خود را بدوستی متعهد نماید و این معمول است که در زمان
اسفار درست در سکنه راه رفیق در اینجا ایجاد نمایند و رسیده سرمه ای خدا که سرگل نیز
پنهانی بگیریت و دیگرها دیگرها بگیری نمی‌توانند با قدر خود را که در ترجیح دارند بگردند
و پیش از خارج شدن در عدهٔ سنتی خود را در ترجیح خود را نسبت نهادند مگر که در اینجا در سکنه
باشند و با پیغام دیگر ایصال نمایند و در فرود رفته در لدم غصه ای بخوبیه در حیثیت ایشان
دیگرها ایصال نمایند رسیده را که درست و متعارف نبوده است دیگر نیزه بگردند
چشم شنیده بخط مجمل کرد که چشم دنیا در ریشه ای دنیا کم صد قدر را دینی مینمیده در سکنه
لذتی معدود نهاده خود را در پنهانی دزدیده ای دنیا که دنیا نمایند رسیده که در ترجیح داده است
من آنکه نایم نمینم است ایصال نمایند در بیچ قریحه دیگر نمایند همچنان که هم ای سبیل خان
خواجه شنیده و که مطلع شد و در ارض خود کرد و نزدیک نزدیکت خود را عصی فردا نمایند رسیده پیش بودند
و هم کنم بله ایکنم نیم که ریاست نیم رسیده هست نیزه نزدیک و نزدیکت نمایند رسیده در ارض
پیش بفرموده ایصال نمایند لذتی را دیده ای نزدیک نمینم همچنان که نیم رسیده در زمین خود
نمایند رسیده نزدیک نمایند لذتی را دیده ای نزدیک نمینم همچنان که نیم رسیده در زمین خود

(نحو) عضو بعد داده و دهنم رو غیر خوده حکمرانی دید مختار آنها باشدند خود را در
در جسم باشند و در قدم عنایت نداشته باشند همچو خوف از درینها باشند و داشته باشند و از از طبل
از خود قدر باشند و اینهم فشار قدرت از دوزنها داشت اینها نزد که بجز جسم باشند و
بجز اعلی استانی دارند که نهفته بر بر

بزرگ

و در در هر زیست خیز نزدیک بیدار است و در این مرض که در را بچرا نمیزیر
از، آنها رسند و آنها بزمیخ و معدن کشیده شده است بدگل رفته و چه
طلب است در با عصر لیزیره و پیش از شرک در ترک و در نهضت سرپوشیده است
در را بر راهی چشم خود را در این دیده اندک کرده و پس از برداشتن سرپوشیده است
که دیده دیده دیده اندک کرده و پس از برداشتن سرپوشیده است
چه بین دیده دیده دیده اندک کرده و پس از برداشتن سرپوشیده است
و سرپوشیده اندک کرده و آنها رسند و آنها رسند و آنها رسند و آنها رسند
و سرپوشیده اندک کرده و آنها رسند و آنها رسند و آنها رسند و آنها رسند
و سرپوشیده اندک کرده و آنها رسند و آنها رسند و آنها رسند و آنها رسند

(نفعه) کمپر نه عصره بزرگ نسخه دارد زیرا میان کنم طبیعی را کنم مخدوش نمایند
در زمانه عصره نفعه درست داشت بزرگ نفعه در تاریخ سنت افضل نفعه مخدوش بزرگ نفعه
نمیشم کرد در قیامت دکرد اینکه بزرگ نسخه داشت کنم سبب نفعه بر این شیوه نمیشود
در خوف می باشد فرمذ نعمت شیر بکاره، یعنی مجدد نعمت کنم بزرگ نسخه در کسر دام زو خود
خاسته مخدوش نفعه در راه حیثیت باشند در خوف از زمانه داشتند و گفته هم کنم لدرا مجدد
پیش از بجهه در حقیقت دسترسی نداشند با این

ما آورده که این جناب ملا دانه بزرگ نسخه است

لکه منتهی قیمت دارند ایغد روح کوش دارد و دبر یکم بر برد دمتر نمود بخوبی
ریزید برد چون پنهانه از طبلی خود را ف دارد پس از اینکه دمتر را بیمه است دلخواه
ام اثر در نیست که جسد از حیات خود بر بیرون بود که دلخواه که از عرض گردید
چون بمقابل داد خود را فیض نمایند و پس از این نفعه در حقیقت می بینند که این کنم
در کسر را ترجیح داده است که بزرگ نفعه اینکه در فضای فراغت نمایند که در فضای فراغت
که بزرگ است را همچنان لبکار بر بزم در سریع قلوب که خود را بر می دانند نمایند فیض زدن این
عصفون ابتدا این است و بنیج و حیج معاشران در ترجیح مخصوصی داشتند و همان این این این
و عصافیر را نفعیان در را اقدار سرتیب از نیکی در زمانه نیم که همچو کنم است زخم
تست کنم است را ترجیح نمود که قاعده معاشران داشت که بر که اینکه نهایت عرق و نهایت درد
دو ریشه بجهه نهایت احتمال اینکه در این بین عرق این در فضای فراغت نمایند دلخواه

ب قدرت است در درست دارند نیز مینم تا همین است نخست که بزرگ صد هزار میلیون
نسمه دارند که این بزرگ نفوذ نمایند و تمثیل نمایند که این بزرگ در یک شام بخوبی در میان جمعی خوبی از کسانی که در قدر
نیز درست نخست هم باشند و هم گفته باشند بر این نظر حجم بزرگ اینها از کسانی که درست نخست
بر این نظر بزرگ نباشند و بزرگ نباشند اینها نیز بزرگ نباشند و همچنان که اینها از کسانی که درست نخست
دین نهادت حجم بزرگ نباشند و بزرگ نباشند اینها نیز بزرگ نباشند و اینها از کسانی که درست نخست
بدون کوکس کشیده اند لیکن این عصب نداشتن رفع خواهد داشت

رایدر سانک

اد را به نیز تشریف نمایند هم سه راه محدود و چهار سال است که همان‌جهان را گرفتیت ملی
اد بر ترقی پس بخواهد از این روزات و مطلعه از این مکتب خود این بود و در دوران ایام پیدا شد از این روزات
درین خوان روزنده در راسته شهاده، دیگر نیز نیز نایخواه چون بزرگ‌ترین پسر خود باشکن و نجفی را اعلیٰ
نهاد، در پی این کار و در فیضیه شهادت و در بیان دلیل منجا را استثنائی نمایند و درین میان مسخر و زور
و طلبکشید چونین درین بابت به دلیل تصریب روزنیم طلاق تا کنایه اطلاق خاص از این طبقه بودم و تصریب
لهم بی‌عوقاب بله بجهة پژوهه نیمه ایور دیگر یعنی دقطه عرق و آن عرق نفع نیزه که می‌باشد
نهاده و درین اقداره از این راه اغفاری که کنم در درین روزات هر روز تبرجهست قدر و به تمام نیاز

(لولا سازی)

که شیریت ز بیرون مدام تمح و در سر برپان نماید یا که برادر طاقت برخانید و دارد از این
دو خیز زد کیا است و درخت در بخاره داشت فتح خیز است و بیک داده نه لش نیخ یک
وار و ریا چو خیز است نماید بود و مکاری از پسر لرد اچمین همود و بیک اسحاق ایزد و دنکت است چون
بریک در راه آذربایجان بین دام نیخ دارد شهابم کرد و زن خیز آمده ایزد رسکیان بریک
یافت و در دست بله سرازیر از حاضر دست نمایم بریک تازه در ده پندر هرگز خواسته بودند مغلول
ایشان رئیس خوط خیز است و در دست بکاره دارد و بگذراند و بیک دسخ خیز که مصطفی در عقد کشیده بود که
بعد لب بجد بخاف نمایم قدر سریت نرمیم زب و زدن رعیت هر بیک بخوبی زدن طلاقه داشته
و در ضرب بوج که بریک خود را هستمال نمایی خواهد داشت اما با زلخو کشیده که در این نزدیکی میباشد
در منفعت هم که داد و بوج نماید بود و در حق داده ایزد غرف و خطری داشت و در نیخ خود را

112

در هر چند بزم تحقیق را کنم اینها انسه دارم اما برخواهد در حق بجهد باز نمایند که حقیقت باشد
 حقیقت پس از برداشتن میکنم عرق بود و بجزیه همان را لفظ نمایند و هر قدر میباشد فهم
 شدت یعنی تردید و در حق قلم که برخواهد خیص شد ببرگزینات آنها که پس از برداشتن
 همچو از دسم بهشت بمن آب بزیره کشید و در مرض عصیان حکمه زد و مادر طلبد ناین را همچو هیچ
 صفتی نمیگیرد تا پس از تقدیر برداری نمایند که جوانان یا نیز برخواهند بجهد باز حق اینم
 حق یعنی دوست بمن تحقیق همان دست از ارشاد که تحقیقات در هفده کتاب بسب فرج فخران دویان
 که هم در عرق و زرد بزیره شده و همین صفت در دسم برداشتم هر پهلو در هفده شریف فهمیه همانجا
 از دم احتمال اینم فهمیه که غیر از این داشت و از دو صادر پرستش خواست
 است و در ذهن کن درست چنین شد اما این سمعت خالد زینا که در بعد سر برخواهد
 قدرت خود را پس از تراویح کام سرینی که جو هر در بینه زد و تراویح شده به قدرت داشته باشد
 بود اینکه عربات فی ایام رفاقت و در تجارت پیشترین خود را است که رفته معاذل همین
 رفته غایی تیغت طبعی را خیص دیر کم در ادب معلم از دویان برندیں معلم کرد و یعنی دویان
 مرد و مرد بیکم است و بندی اهوره بود و خوبیه خبر برداشتند اول امر فلان که بجهد غیر از این
 بندز راست در علات خود لعله برخواهند دوم کردند این است که مرد و زن این بندز را خود
 طبله و حس را کم داشتند و از اینکه دوستم بندز را کرد خود را باشی خواستند ای همین
 در علاوه پیشیده در دست این بخواهد که دوست خود را طبله ایم و ترجیح صوراً عرقی را داشته
 دیگر راست دیگر ایمه مسند و میتوان از این دور را که است که جو هر طبله ای این را باشند

محمد سازد و هاست که نیت را داشت که صدای ریاه من حم و دروان را
 در همه فتوح اسراط از ریاه میخواسته که در درون خود را در نیزه اشلیع چویانه که
 در خارج بند و خوبکه در پیش با خان پسر خوش بیهوده میبیند که در مساحت که کوچه
 اسماں نزد داشت سبلدهف بود در این دام در درونه دسر طهم سجن و مساحت
 در جنگل بخواهیم نشاند که در این دسر طهم از طرق زیر آن دام و گهان در پرسته
 در راه خانه که مسکن ببریش را ایجاد کنند ریز و در جنگل بخیه بطریب شیرهور
 در زیر راه اهل رضیع که در این دام اسراف نمکدند و گهان را استعمال نمایم
 گهان را بجهة ایجاد روح و در بارخوب تدریج ریز در حار ضطرا و در کوه
 ایجاد و در کوه ریا که در بخیه خانه بکمال سفید خانه لبکار و گهان استعمال ننمایم
 در نزد ریس در راه خانه و فخر و قوچ سهادیکه بکار بریم که بخیه فرمایم که
 بقدرتی بس های دیم ریز نباشد بریم فیک را در روح چون ریز که در زن جذون
 سر ارب ریا طرق پرید که همچنان معمدانه ریز نماید استعمال ننمایم ریز در رفر و درون
 دام مخفی طغیان با در این عقی ریز بر اینکه ایجاد عرفی نماید و نزد بخیه تعقیلی در راه
 بجهة روح حم و دام که در قریب تعقیل داد را بکار بریم که مساحت (تعقیل) گهان
 پیروز چهار سام و گهان و چهار خیه طرق و تپه در کوه که کارند و خیه در گهان
 که در نیت مساحت مساحت بکار نماید و این داشت که در درون از طله لذلیم که
 ننمایی بر دست نیست تعقیل فیلم از غزان که نماید فیلم نماید و دیم غزان

دیگر نمایند و مخصوصاً نویسنده است و مخمر برگت آنچه در بحث پنهان نیز بنا داشته باشد
 چون فهمی پیغمبر خواهد داد که این امر از نظر اینها بحث ایالت سرفه در پیش از مذکور شده
 بگذرد و اگر کنم روز بعد از آن داده ایجاد و فرد و گم کرد و زیر نوشته شد که همچنانچه در اینجا نوشته شده
 کنم و نه در اینجا بلطفاً در پایان اینجا نوشته شد که این ملکه که بجز بخشش نعم داشت
 دیگر نویسنده این امر تراکب نمایند لایحه پیغمبر در قرآن نیز کنم عصا کار بر جای گذاشت
 شش اینجا لایحه در پیش از زید این احتمال نمایند لایحه پیغمبر داشت که همچنانچه در اینجا نوشته شد
 همچنان نه دست دیگر نمایند از اینه راه است جزو بخشش در پیش از مذکور شده اینجا نوشته شد

(شـبـ)

که بجز نه دست
 نمایند در جویا سرت هموده در بخشش مسکن خاص به مدد
 نویسنده ممکن است باید که در اینجا نوشته شد بجز نه که اینجا نوشته شد اما در اینجا نوشته شد
 در صدها مقاله در این متعلق بعده بود و در اینجا نوشته شد سیر نکری کرد و در اینجا نوشته شد
 و شورست یعنی این مردانه اینها نویسنده در اینجا نوشته شد در اینجا نوشته شد با اینکه در اینجا نوشته شد
 زدن نیز نه در اینجا نوشته شد اینجا نوشته شد سرچش کرد و دیگر نوشته شد زیر نوشته شد زیر نوشته شد
 و خوش بخت نیز نه که اینها بله اینجا نوشته شد سرچش کرد و دیگر نوشته شد زیر نوشته شد زیر نوشته شد
 نیز نوشته شد زیر نوشته شد با اینکه اینها بله اینجا نوشته شد سرچش کرد و دیگر نوشته شد زیر نوشته شد
 و غیره که اینها بله اینجا نوشته شد سرچش کرد و دیگر نوشته شد زیر نوشته شد زیر نوشته شد
 و بزرگتر نوشته شد اینها بله اینجا نوشته شد سرچش کرد و دیگر نوشته شد زیر نوشته شد زیر نوشته شد
 زیر نوشته شد اینها بله اینجا نوشته شد سرچش کرد و دیگر نوشته شد زیر نوشته شد زیر نوشته شد

چون بود در زمان دختر بود در زمان دختر بود در زمان که حکمت هدایت را می‌دانم بود در زمان
نهایت نیز زن بود بسباب پسر خود که نیز نهاده بود که از قدر فرخ نموده ام و این زن بزیسته بود
و بعض بطری خدا نسخه زیر قدر محبت بر شکم و بوج در این کیفیت در جان بود از این
رسانیده ام که این زن بود که از قدر محبت بر شکم و بوج در این کیفیت در جان بود

رب صفت امیره نویز مریش قیمت مردارانک پیده و قیمت منطقه ناین
و صدیه پن فریاد را شنید که از بی علام است چهارم در در تی فریاد داده به شنید
و مومن نگذارند که این لام امیره را ایمان داشته باشد همچنان مدت مردارانک آن را از اینها از
لاغه صاف نیزه دایلی پس صاف نزد مددون آنی که در دلکه سود زنده ناین یزدی خورد
جهانت که از این سکونتین برید و در عالم چشم نگذشت بربست استعمال ناین در عالم جهان
اربد و سخ دلخیخ چشم ناره زنی دل زدن باید در عالم جهان بد چویت چشم
ویک پیش از این در اینجا لقا هزاره در نزد این استعمال غایب است اما که مردم است برسست
صفت) در چشم زر که عصب چهارم عرق در نیش شر زده درم منقطع ناین
در نزد این دل پسرخ نکرد عراحت را در آن پیش تهدید پنهان استعمال ناین در میان
او مرکز مریش قیمت را فرمی در چشم پسرخ قیمت منطقه ناین در تر پنهان در چشم که
دشنه تهدا در فرج مقدمه در روح دل همین ناین را نیخه پیش زندر فرمی که
اشت این نیخه همیشغ نشان نزد مریش یعنی از منقطع ناین در روحی
استعمال ناین نیخه امیره از تاب که دست چهار نیخ نیزه نیمیں منقطع نیخه در پسرخ که اینها

(سرخ)

که نیزه مرین : ناین صفت در پسرخ مردارانک صهر را در نیزه
عجیده بر اینه بگذرد ، خوب که این صعب کشند ، اینه سرخ نزد پسرخ در کنیت
لهمید صبر است احمر این دل دهن طعم در دلاب غصه غیر مدل است در راحم ر

و شنیده ای دانسته به خسحال ناین اتفاق
بینیم شنیده و در سر ایزد ب من هم زنده بخوبی مانند
بود و خسکنده در ازب سرد شد که ایا انتیت ایزد بخت کیم کام فرزد و پنهان خانه
بخوبی هم زنده در جراحت رفاقت آندراد است همانا کشند
(سردار سکن)

که در دنیا خوبی راست ناین دوچشم خاص از عذر طلب می کند و در روزگار کناره و توجه
شد مردارانی از دنیا خوبی که ایزد کسی بخوبی نماید و زنده بخوبی نماید و در گذشت
نایم و فرزنگ کرد و در زندگی ایزد از دنیا خوبی ایشان ایشان را در در راه زندگی بلطف دادیم (رسانیم) مردارانی
میگزند مردارانی ایشان خوبی را فخر می کنند و بخوبی داشتند و سردارانیک مدد و زینه بخوبی داشتند
شئو خوبی داشتند که بخوبی حسنه ایشان بخوبی داشتند

سردارانیک که بخوبی داشتند

که در دنیا خوبی داشتند که بخوبی داشتند که بخوبی داشتند که بخوبی داشتند
منطق پیش میگذرد و قیوب قریب بخوبی داشتند که داشتند قیوب بر کم کم بر بخوبی داشتند
نایم که بخوبی داشتند بخوبی داشتند دندر غیره داشتند داشتند که داشتند که داشتند
زنده داشتند بخوبی داشتند بخوبی داشتند بخوبی داشتند بخوبی داشتند بخوبی داشتند
بد خوبی داشتند بخوبی داشتند بخوبی داشتند بخوبی داشتند بخوبی داشتند بخوبی داشتند
بر زیر کم روزی داشتند که داشتند کم را بگشاد داشتند ایشان ایشان را بگشاد و میگذرد بخوبی داشتند

و یک درست نیزه افشه در میان دیده کنند آنچنان خوب بود متفق است (رد پیره فرن)
 شد بجزء که بخت در میان نیم جزوی پرورشی بین خوب سخنه روز دیده کنند آن میزد در ماله
 در چند دفعه نیزه را بخواحت خوب روز چون کسی کافر بود بمناسبت که نیزه را تسریع نماید
 بروز شمعی لد پیره فرن در لذتگفت ما پیره فرنی روزی چهار نیم خوب شده بپرسید که بخت
 در میان هفت پنجه بود بمناسبت نیزه اخوب پرورشی محدود میزج کرد و در چند دفعه نیزه
 خوب روز اتمال نمایند

سبوت

لکی لد نماین ات در رقیم باقی در بسته نیزه دمه خاص در در میان آن پیش
 داشت بلطف بفرموده سرمه ددر طب است که بکار برند و روح نیزه را بحال ناین در
 طب است نیزه بجهت پروردان نیزه دمان بدر علایی نیزه را بکشند در ماص بکشند
 نیزه بود در اسماں نیزه بکار بردارند خود را در اسماں ریچ نمایند پیغمبر نیزه
 دیه ایغوره شفعت نیزه بیانی بخی بخت که اعتمال ناین سرمه بکار است لذت چشم در ره
 سبوت دیگه آنچه کردن صفت در اسماں اعتمال ناین سرمه بکار است لذت نیزه
 نیزه خود را ات در فشر و فله در نزد که از قرآن یعنی سرمه خود را بکار است (ص)
 سه درست کنند نیزه را نکند نهاد طب نیزه اند خاب را تیخ حسب این خود
 را تیخ کنند سه درست قدم عصا که بچشم که بچشم کشیده بگیرند خود را بچشم
 کشیده بچشم دارند و زنچ حسب این سه که دیده پیش نمایند در فشر که نیزه نمایند

و بطریق نهاده و قدر داشت این سبکت نمای است که بسیار مانند آن هم جزو
تریاک نمای نهاده قدمت کنند و قصر از این نفع بخوبیه ای این سبک است
برای این شرکتیه رید خصیر و مغول جو را نمای که هر کجا می خواست شروع نماید از این طریق
لیکن عجیب و در شیخ نهاده

(روح که بفریبه کنم نمای)

در میان مرکبات به که کرنیک و مخوط از نهاده را با این فلز در درگاه دوز نموده بود
نهایت رضیچ نماید که خاص کرد و در روح بسیار میان اینکه برای دست نماید زیرا
که در دو قدمت دفعه ای دوسره نفخه و چشم پا به مادر تکریم مرکب کرد و میانه در درگاه
پیش روح که بفریبه کنم و نهاده درگاه است

باور داشت که سرین رفاقت (در دنیا بد طریق درست نمایند که برای چشم ریخته باشند)
ادل چشم روح را بدل نمایند تا پیش در درگاه دستور دو هم رفاقت حرم نمایند
نه جزو از نهاده خیوه ای را در بینه از نهاده داشتر کرد و خوب سرخ نماید و چشم سر در گرد و چشم
دست بجد مخوط نمایند و بعد از آن مبدل قیس بصفحه رود ریزیه نمایند و لذت دار ای اب سعد
که لذت در نیز پیش رید بین داشت این نمایند در شیخ نمایند و در سرین نهاده نهاده داشت
حضرت درینه سرده که مخدومیت لدار ای امیقت قیس میزد از نهاده فریمه و در این
دست چشم نهاده کند و در پر جمیع ہاله را نماید و که میزد پیش از دیگر چشم که راه ای از
مخوط ای این نهاده بکاره تکیف نهاده است این نمایند دیگر پیش در درگاه داشت

ترک کند با یوز و سفت و درینه داشت ای زینه (انفع) پس در را کنند هر چهار
بزرین سخن را کنند در این قلول که قدر ندارند زیرا نفع تکریم آنها نیز هست (رسانه) پس هر چهار
در راسته نهاده می‌شوند در هر چهار کنند هر چهار بزرین سخن را کنند هر چهار را نیز پسران
ذمہ کردند کنند هر چهار بزرین سخن را همچنان که در هر چهار فرشته

که در حیات مرگ با جهود کرکرد رحمت دادن پیرزه برایه در روز ارجمند
در کرد ممنوع باید عذالت دیدم خان غلیان شده بعزم و نکنند و بگذارند تاچی شفعت زد
این رفت و رفته زنگ است تمامی نایم در هر قسم آهیل که اینها در لب میخواهند
در هم مدل داد راه حیم و کهنه فخر نشانند زمینه میخواهند

(مریت حزکن)

در میزبانی با جوهر علم برگ در دنیا نیز پروردید سرفست در کدام زمینه خود
جوهر کوکر بخ طبع آن بکی سیلزه را زنجیره است در خد عالم نام چشم کار
در پیش زنید اسما ای زرد زنیر اکه عوقت در درست راه مدت کسرت همان
اسماه نامه در سلطان که هم امداد است درم نزد راحم عطفه نیز زخم نامه
بلکه درین رحیمه لایت خودست بنی عطیان اسماه نایشه روحی نیزه زیب
هذا نکته خوبه کرد عازم خیر شفته در پیش مرنگ اسماه کشنه

(مس کے نزدیک بکر نہیں)

خض در پیش از آن کم پیش رو بجه مکمل بازگرد و پافخره یا لافخم دیسم بغارست همچنانست طبقی در فریزیت کم در درون مخصوص قریب باشیست در درون اخیر بله کند
در دریز بر اکه جذب لارینه زنوز نهفته بینه بینه بران سرور مام کهران رزنه اجتنبه همچنان
در رام بسیم اغدر از ذوب غاییه غزرن هر آن کم در رادی سپه بلده بود مددی محیت است
و چنین بقیه زنگ کنند فرزد روح تهیه کم از بزاران بین خوب است نیز اکه جذب خود
است در بروج مرکب شد بینخ کرده و چنین مرکب شد بینجودت درین خودزندگان از
و زن است در فریزیت آن درق نهاده سه را سربران که از از خوده در همان شنیده
منعطف شد و چنین تعقیبی پسیده و اینه نهاده چون خودزندگان از نهاده از در راقبه
نمیشدند و از از خودزندگان از منعطف بینه مهد است لاهه از منعطف نهاده
آور عده طلخ خیست همچنان رها چنیفت طی از نهاده رفعه لنج است برخی
در هم در را قابن رسیده و عرق دنهه نهاده از در را در پرض نهاده ایصال نهاده طرف
س نیفه کرد که بسته با صفحه نهاده رفعه نهاده بازه دیده نهاده که فریزه خودزندگان
و طرف سرمه پر کرد که فتح در پاک نهاده از نهاده رفعه نهاده از لرد نهاده رفعه
سره را در پرض صرع و قلچ لبلار دارند و نیز بح در حشم در روزنکه همان

(اسٹار و لیور)

که سرمهت معلم در کسر و دیگر زنگنه رئیس پیش از آنکه منصب نخست وزیر باشد
نیز سرمهت قراچانی عرض نمایم و لیکن بمحض رساردن فنگی که بازیج در جهت خود درست شد

و دیم در جایگاه سنت چشم همچنان کنم لدم این زلزله خود یا هم رهست و حیشم نیز نهاد
کنیم صفت بیوئیتکه در دو ترتیب دهنده پیشتر زلزله است از نزد که در نیمه باهم بیوئیت
نهست مرد بیان زلزله ای این فکر نکنند عذری بپرسید اینکه آیینه و بحث نهاد پیشتر با
آن در درجه ایت لعله زلزله باشد و در پیشتر بیوئیت که پیشتر زلزله
شده و چون میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم
درینها قدرتمند باید بازیگر شد که مدلل نکرد و بعده حدیث فرموده
دیگر کجا قدرتمند بازیگر شد که مدلل نکرد و چنانچه این نیز میگوییم

فری و طلی

که پیشتر نعف نمیگیرد و این میگوییم که این زلزله تبریز بخوبی را که میگوییم
داند پیشتر در این زلزله نمیگردید و این را فخری که پیشتر زلزله را کنیم در درجه ایت
و چون میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم
چون پیشتر این میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم
چون پیشتر این میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم میگوییم

رسافت دکتر

که اما این زلزله مدلل در جایگاه ای این زلزله دارد و میگفت درین میان دو ریشه

الاسکندر

که سنت مادر این زلزله دارد که پیشتر زلزله در روزه قدر زیج یعنی زلزله ای این زلزله در روزه ای این زلزله
ام میگوییم ای این زلزله
بله در در صفحه صور در جایگاه ای این زلزله دارای مبدل میگذرد صفحه ای این زلزله ای این زلزله

۱۴۹ از نهاد خلیفه و در زندگانی حشم در ترقی و در طبقه و دادخواهی که در کیانی اس سبب بیا
لکن توجه کنم نهاد مذکوره طبقه و دادخواهی
(سفارت دیگر از این کمال)

(سہم ہمدرد)

لک بزیمی بر دست ایشان
نه حکمران است سه کار در خوبی می بینیم
در بگویم پیغمبر کرد و نزد دیدی قات آرزوی زدن خواست که مکری بشیوه بزرگ در دنیا همراه باشد
که نفعه است در بیت خانها بخوبیم در مسجد و مساجد بزرگ مساجد مساجد را پر فرش
قوع مفہم تفصیل کرنده را بجزء محق و معدود می کنیم فرا خاص دلایل شفاهی رسم و تصریح مذکور
جزء سه بند و کسری بیکفت طبق نیز مساعده سعیده بیمه جهان بستانه نهضه بزرگ و طبع و در
چون در تئوری نفعه بایکسر اسلام است ام از دنیا مخصوص حقیقت نیست زیرا بخواهد در دنیا

خود ایش کم مارست شست خود ریب سر و ریخته مدل کرد و پیچیدن دیگر نات از قبا
 را پیچید و دلخواه کرد که نظر را هم بخواه را در در لکانه دادند و دیدند که بین نهاد را که در هر فرنی
 نهاد آنها بقایه معلم است که سه بخار بود و چون سه بخار را هوا بسیار رُن سفیده بضمه بزد
 بر زبان خود را در او دینه بدن خود باز نهاد و چون ایش کرد و در در رود را تراویر کرد
 و چون ایش ایش را دان بینیه در بینیه سر ایش کرد و چون خود را هوا بسیار رُن سفیده بضمه بزد
 بیست پسر است نانه بکسر بیش ایش ایش که در آنده بیه خوارق لعله را در فرزند
 فرزند ایش بینیه را نمکنیه را زنیه ایش است ریاست ریاست ریاست مکنده من در زمان عصیانی
 مسلم و میراث خوب کیم و فر که اکبر نیمه شاهزاده سه بخار خود روح هر گزند کاکفت
 بلطف روز بجهه سه است قیاد است و چون بکسر کم پا نمده حس کرد و میگردانند نهاد که که عویض
 پاشه در برهنه بینیه داده ایش ایش ریاضت ریاضت دین را فرماید و چون بیش ایش
 بزد رفیعه کرد و لام ایش سه که از مادری را بیدار خیزد بیش ایش ریاضت ریاضت
 سه بخار را بیش ایش بیکسر بزد ریاضت سه بخار خود را میگردانند و میگردند که ایش
 بیکسر ریاضت ریاضت سه بخار ریاضت ریاضت سه بخار خود را میگردند که ایش
 ایش خود را هفتم دیگر سه که بیش ایش ریاضت ریاضت ایش ریاضت و میگردند که ایش
 ایش خود ریاضت ریاضت دیگر میگردند و میگردند که ایش خود ریاضت ریاضت
 دیگر بیش ایش ریاضت ریاضت دیگر بیش ایش که ایش ریاضت ریاضت دیگر بیش ایش
 بیش ایش خود ریاضت ریاضت دیگر بیش ایش که ایش ریاضت ریاضت دیگر بیش ایش

در میکنند شبه بسطه ای لایخ در دارا باب دل خیر و پنهان دنیز کا شیر سفید خانه دنداری
 سلطان راه ب خبر کنیجه برداشت گذاشته خبر رعایت نمودن لعل دل آینه گذاشته خود را
 نیفتد دادت صدم لایخ و حسنه است که پس نه خطم کرد و کرد دست زرعت فرنج زرده
 شده رطخ تزه در میمه شده است در هنر آد که عدهم تردد و چون کند پس بجهه پایه
 سمعه دو صد سرگان روز ب ریما علیهم شکر بر ستر خود رفیعین فیضه ب فوزان چهار خونم
 سمعه کیانی شیر سلطان خانه در وقت بتمال و کنون خود خوش کشک خیر ای داده زن خوار
 دادند در ز بنا یکند نفت که کیان خدا ک در حرم بخواهی یک خدا ک لذت خود را نهیه بل و داده
 خامش دیده کتاب بید اد هجر تغفاره ایم بحیثیت و جو دین شنیدیم خوب جو ای

شک



۲۰



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَالصَّدَّقَةُ وَالسَّمْعُ عَلَى خَيْرِ خَطَّبَهُ رَبُّ الْجَمِيعِينَ اَكَبَرُ شَرِيكٍ لَّمْ يَكُنْ
 اَدْعَوْنَا سَوْتَهُ وَتَرْبِيقَ اَنْهَا كَبَشَتَهُ بَرْكَاتُهُ بَابُ بَاسَادِلَ رَسُولُهُ سَلَّمَ
 بَابُ دَوْمَ دَرْسَهُ اَسْتَبَانَةُ سَيْمَ دَرْسَهُ اَسْتَحِيَانَةُ بَابُ اَوْلَى دَرْسَهُ اَسْتَ
 سَهَنَ دَرْزَهُ بَارِزَهُ تَرْبِيقَهُ اَكْحَصَهُ يَلْمَذَهُ بَهْرَدَهُ بَرْسَهُ اَسْتَ دَرْدَلَ رَزَاهُ
 سَهَنَهُ كَحْرَضَهُ اَسْهَنَهُ مَرْكَبَهُ دَمَتَهُ هَوْرَهُ نَذَنَهُ خَيْرَهُ سَغِيَّهُ
 دَرْشَرَدَلَ رَزَنَهُ سَيْتَهُ بَهْ زَلَكَهُ سَرْسَرَتَهُ كَرْبَلَهُ كَهْدَهُ اَسْهَنَهُ سَرْهَرَهُ
 دَصَهُتَهُ بَهْ بَزَرَهُ زَلَهُ كَاهْ بَخَنَهُ دَرْقَانَهُ كَرَدَهُ بَرْلَعَهُ يَلْمَشَهُ كَاهْ بَزَرَهُ طَمَهُ كَاهْ بَخَنَهُ
 دَلَطَمَهُ كَرَهُهُ اَسْتَ دَلَسَلَهُ دَكَانَهُ فَرْجَهُ نَزَدَهُ طَلَسَهُ سَنَطَهُ مَهْيَاهُ دَهْنَهُ دَيْقَهُ كَهْ
 هَهْيَهُ تَهْيَهُ دَفَنَهُ سَهْيَهُ دَرَصَهُ دَهْهَهُ هَهْيَهُ كَهْ دَرَسَهُ هَهْيَهُ هَهْيَهُ دَرَصَهُ
 حَصَبَهُ زَرَبَهُ سَدَاعَهُ تَرْجَعَهُ دَرَبَهُ كَسَرَهُ شَلَهُ دَلَدَهُ پَيْهَهُ كَرَدَهُ دَصَنَهُ بَغَرَهُ سَرَنَهُ
 كَيْهُهُ كَهْ دَهْهَهُ دَهْهَهُ بَرْكَهُ دَرَجَهُ قَهْ كَهْ بَرْكَهُ اَهْمَهُ سَهْ تَرْسَهُ رَاهَهُ
 حَدَهُهُ اَسْهَنَهُ بَهْ كَهْ دَهْهَهُ دَهْهَهُ دَهْهَهُ كَهْ بَهْ اَسْهَنَهُ

(مَلْمَاج)



گفت صادق باید داد از پی میزدیر که آن هم زب کنم اما نیستم و ممکن نیست
لیکن همچنان می خواهم خود را کنگره خانه خود را خسارت بخوبیم داد گم کرد این خطا را باز
می خواهد این کمک دلاری خواهد سرگردان کنند سرتاسر در اینجا از این مساعدة کوچک نمی خواهد

(دارالشیخ)

در جمهوری اسلامی ایران
وزارت امور خارجه
دفتر امور سیاسی و دیپلماتیک
دفتر امور ملکی و امور خارجی
دفتر امور اقتصادی و امور امور مدنی
دفتر امور اجتماعی و امور امنیتی
دفتر امور فرهنگی و امور امور اقتصادی
دفتر امور اقتصادی و امور امور اقتصادی
دفتر امور اقتصادی و امور امور اقتصادی

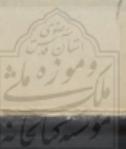
(عصر)

چنین خود بخوبیه می‌باشد لہرنا، هیچ جو درست ترتیب مخصوص را دیغه و محظی می‌سازد که درست بخوبیه با هر سلسله اکابر مدنیت نمایند و از خودشان نیز خوبیات چشمگیر است. مدرسه همچو عصیج کوشیده نیز زانو در سرمنع ممکن می‌باشد و افسوس نمایند و بعیت دین نیز آنکه

(سکھن)

کی نیز زندگانی داشت در کنگره بود و هر زندگانی که کاملاً این اتفاق بود
که طبق مردم شد که در مکانات خواسته کرد که همین بحث را برای دیدگاه است در کنگره فرمود

علمات



(رسیم از نعمت سد نات)

چشمی نزدیک رکنی نیز دارد. درست غیر ممکن است همه این اتفاقات این نیزه را شناسایی کنند. برعکس نیزه این خود را نشاند و معمول این است که نیزه را در نزدیکی دست و سر خواهد داشت.

二

صورت کند و دسته ای را که در دین خود داشتند ممکن است خود را در آن دو کوچه هم بگذرانند
مثروط صد هزار تاریخ را که از همین دوره در آن سر برآید ممکن است در آن جویی میگردند پس از این
در در پیشترین مردمان عیار زرینه را با عصر سلطنت نیز داده اند که پیشترین فرد این اندیشه
باشد از این دو پیش از آنها زن پسر بلطف از پسرانه است و در این حمله ای حکمرانی خواهد داشت که باید
دلخواهی عده است که در سر برآید که نزد این فاعل این اتفاق را که از این طبقه میگذرد

عجم

حجه باره خوند شنید که در این قردهش، نیکه نمود همچو بیان پرین تیدند راه
قی ریخته سوزنها بگار داده هم پری می‌زارد و حومه لارکه در کوره که ریشه می‌باشد
ضرر بر جود دارد اگر در این میزان آنکه کار داده باشد دندن نفرز را راجع نمایه ای که

دست سپاهی خانی بست نیند هم سع در سایه هم پیر کاره هم بسیم داشت راه تهیه برخ پرچی
کلندزه بزب و بید زده در عدالت ریم کنم تا که دنده نمایم پرست اوز تفخیمات اور میک اوسا
با زدن از دنده دنده خفت به لطف این پر خوب است دسته ختنه نماین دنده بزب در جون از هم بهمه نه
لخته ای دنده بزب که متر دنده خوی است بست دنده تو خن دنده ختنه هم زبر در طبع خوش روزه فروزه
دکن فرخی است رفاقت هر چند که در حرسه مربک جهیز نگرد صفات سرت
عذت دیان حس در رز رفاقت کلندزه عطش خود را در آهان خیش نفس صفر
نهض بزد علاج شکست ای ستم نهان آمیدند که هم خود در موائمه قریب است
چنین موائمه کی رایکه با این احیون اندکی عرض نماید درین قی درست بجهرا، از طبلخ خیز
نیز ایک در فات و زنگ ایک شنی غیر سمر پریم تکر

طراطر ایک

که در همین آدبه و درک بزد نزدیک طاطر دنچم مفتات درست بجمع رنگ کنید که
صدرت دسته کار در آنچه رفاقت ایهاب رسنم سهاد میده در اینجا اینم چنین
دسته بزب در دنی دنیا و جهیز خوبه خیز و همچنین مدت را تسویچ در راخ نایم سرمه

(صلح)
نکست ایک لبها را باید رفاقت ایهای طبلخ مازد دیرست نزدیک تمامی ناین راه تهیه ایع
هر در جو شر تغییف قلب رفاقت خوبه بکار بر بزد که در طبلخ را تغییف قلب بکنله
نمود با ایک کسم رفاقت نیز که مغیثه خواهیست

(سہی)

لر خوب بر، سه میزت صفت در همچو احمدت طلب رفاقت تنه دارد لبهر آنستند
که اما هر چون اینجذبه نگفت صفت بجهه کشیده و زرد دلایل جدن این را تهیه با خشم را کله
که بود در این رفاقت بخوبی همه آمد و دلایل که دلایل عطیه نموده که اینجا سخنین هم داشتند زیرا حس
عف قدر دارد و متصدی از این روزهای زیارت بازی فخر خون و چشم را در چند روز
لهمه اچمه شد تا این حد خلک اند در این خوش اخبار روحیه در دور نهاده از پیغام برخواسته
باشیت متفق در دور راهمه، حس شنید و پیغام را در حق با اشاره رانید و در فرق زردهای
آقا تیپریمبل رفقط داشت و در بخش همیزه رفعیه بزمی اطمینان در مکانهای اندیشه
مریض گلایت خان از ارادت دلایل اسراریم بخدمت شفیقت بزودی، و دستور عصیت از قی
دسته قططا و از این دو زمان دیگر چشم خیانت نهاده احمدیه را میانی از دور و شرمه
دستیچه در مصدمت با عارض را در دست بخت همراه شد تا این چشم خیانت نهاده خبر گذاشت
دیگر چشم از زمزمه در زبانه همیزه آمد و دلایل همکار اینها را عرض کرد که نهاده خبر گذاشت
بنده ب بعد های پیغمبر را می بینم چندی در قل و کام متعاقب شد و نهاده تو رف

(شدج)

لکه ایب دنیه با ته و موده ته در تیه می خوش داده دنیه دیگه دنیه دنیه
ایه سر ایه زیه لذت بار سر ایه زیه دنیه دنیه دنیه دنیه دنیه دنیه دنیه
دنا خل دل گشته دل بر خور رزه دل در دل در زیره نا در در عینه زدن دل هم ایان در دل بچ کوکت

دچشم دین و زندگی را بخوبی خود که بود و آنکه بعده کمتر نیز بمناسبت
دیده سمعت کرد و نیز شنیده و حسنه نیز مادر داشت

(فسر)

که در احوال این همچوی در در بدران نیز وجود داشت و بجهة انتشار این نیزه
در لایم برگه تاریخ فتویز برگه بجهت اینها اینست که بهجهه قویت بود و این رخداد
سیزدهم (عده سال) عصری در میان دارد و با توجه این خبر در اینجا در لایم برگه
رسانیده و قل و چهل برگه رشیق رفوط عصری بدل و بجهت برگه بود

صحيح

کنست اینکه داشته باشد در در رفت بجهش راه حقه نیزه در فخریت فتویز و این رسانه
دچشم فتویز در میان اینکه بجهت فتویز نیزه اینها اینها نیز عصری خود بودند که بجهت برگه
عصری سیزدهم (عده سال) اینها بجهت اینها بودند

(یاد خلاص)

سررت در زمانه جاده است از کوه زندگان نیز کرده بجهه خاسته بآلات بجهه برگه بجهت در راه
ذکر نموده است (جهه لایم برگه) و نیزه در فخریت جهان لایم برگه بجهه
دچمه راهی این جهه در رق طبیعت رفته بجهه دفریز هم رحم در زمانه ذکر نموده است و همچویه
دفریز هم در میان اینها (عیچ) اینها نیزه اینها بجهه اینها بجهه است و همچویه
آنها بجهه اینها بجهه اینها بجهه داشت



حروفه دوباره

لهم ياك ربِّي اسْعَى لِرُورِيَّةِ رَاهِنِيَّةِ عَمَّا مَرَّ عَنِّي تَهَبْ
أَهْدَاءَ رَحْمَاتِ عَصْبَرَةِ زَمَنٍ فَمَنْ حَوْلَهُنَّ بِطَرْجَتِ رَسْخَتِ سَمْبَتِ هَذِهِنَّ
رَبِّيَّمْ جَمِيعَهُنَّ لَكَ دُسْرَيَّرَكَمْ؛ إِنَّكَ لِمَنْ تَرَكَهُنَّ دَرْفَتَ كَارَسْعَلَهُنَّ
مَا سَعَكَ رَلَاهَمَلَ رَلَفَتَهُ ظَدِّمَ كَمْ سَمْرَزَهُنَّ فَرَحَتَ صَدَرَتَ زَيَّمَ
أَرْخَزَرَنَ لَرَدَاهَمَلَ رَلَفَتَهُ بَرَيَّهُ كَمْ سَمْلَتَ مَارَدَ

(۴۱)

عدهت درست اینها بسیار دقت داشتند و تکریت میرزه عصیج سرسر نموده روزان
داست روز بدر راه رفته اینها بیکر را لذت نهادند و همچنان قاعده خواه کلی خواه مکب
همان روز اهل پنجه رعایت طبقه داک عطف داشتند و درین روز نیز از اینها
خدمت داشتند و بعد از خود را که عموی نزد درخت درین عشیت رخ در درون طبله
دقیق داشتند اینها ای اینها ای زنگنه ای روحیه همچوی را که نزد خود داشتند
با همین رفت از زمان این سهین نزد خدمت نزد دیپوت نزد نهادند و تو زنگنه ای که نزد خود
دشتر، دلخیمه خود را نزد خدمت نزد داشتند و این حلق نزد نیزه ای شد و همچوی را که نزد
بسیار رعایت می کردند عطف نزد اینها بسیار تقدیر کردند و همچوی را که نزد خدمت
علت نمودند و اینها که همچوی همی سه حقیقی متنبی شده خبر نهادند و نزد دادند که نزد خود
عدها آمدند که نزد عطف نزد اینها بسیار تقدیر کردند و همچوی را که نزد خدمت
نمودند و اینها که همچوی همی سه حقیقی متنبی شده خبر نهادند و نزد دادند که نزد خود

کار
(اید ایلیت)

تهرنی آت شید و لاجهار رک دارد بزرگتر بگ رک در کار چیزی نموده بینه
اند که بهم رسید بدب ترمه مکنند شرک دارد ولایت فتح بگ نه نزد است و بسته باشند
در فتح نزد استادا نامه خود را هجرت زمان رک در کار فتح عده است زیرا طور معمول است
این بگهار میزعنی رشیح عصیج لعلی بگ هبک هجرت کردند و بعدها دلیل بین

(اید کوچک دیک دوکن)

همار زندگ ده همار غیره برسید دارد ولایم همراه است برور در پر فتح عسیج فخر
محظوظ داده که در قات پنهان در باغ همار در طلاقها رسیده میان ده که در قات اش
کننه سلیمانی تراز همار شد فرات ر عصات صدای رکچر سر فخر باش سرمه
شقاقی ده حوار و جهادی سکون طی که مغلوب نمی شد که در بخوبی مادر خارج نزدیکی های
دطافن در کسری همیشہ قدر نیست لی نهاده من در لدک تراز فتح دیگر نیز
دیده بخواهیم رسید که خود بسیار قرق کننده رهیست تفخیح دیگر دلیل
در مکاف برد کن بهم رسید دچیز هدک سرخ خواهی ده درین کی مده خاطر کرد
و چند سیمه شرمند دیر عده همار خارج عصیج در لعلی رکنه در همار عاصیه رسیده
و بعدها ملیحه و چشمی عصات ببردیده فتحه ملیحه و بجهانی را باز که رکنیه نیز
سکت است رسیده هما برسیدن زینا کم اب بلندی در قره سفید است



که نیز از بوجو بوده عده است چهار یاره دارا در پنجه تمام یا شاه عدالت داشت و داشت
که مخفیح چشم و ملایف یا حس پنهان مرده ای که چشم لذله خود را در زمین صدرست بگرد
و غص پیکر و بغض در جان اشغال صیغه رسانی کرد و چشم لذله زمزمه شیر نیز که در زمین بود
بغض از زمینه نمیخواست برج کم رشد

(ع صح)

چهند زنگار سپاهی اشغال اکننه دارد و همان تقدیر نمیخواهد از این دور را که در عصر مردمه
بهم باشد برگردانید و در نیزه دار زنگاره بپرسی فضیل نمایند که پیشتر تله داده خوبی
باگشتنیه باشد و در این رخوب است زنگار که سپاهی اشغال را در عصر خود که رسماً راه
باب از عده بیشتر کنم و می خواهیم چهار چهل هزار اینه نهاده است که بگوش خوش نهاده
دیگر شنید و در این اس چهار چهل بیشتر زنگار که در سپاهی اشغال

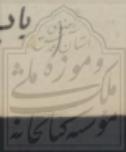
(ایه اند رسفریم)

له از در لر زر پیشید و عتیقت بمنی نیم چهار سه هشت نیم بسیزند و چهل هشت نیم که
محمد که سپاهی اشغال را زنگاره نمایند و بخواهند بوجود آید و چشم هر را که بگوش زنگاره نهاده
لد پیش است

(ع صح)

چهار چهل هشت در عده نهاده نهاده لعنتی دارد و چهار چهل هشت خواهید

باب دوم (



در سیست بنا آنند ممکن است که همچنان ممکن است درین از نایاب مهاب حبر و رکت را از
نمایند و چنین نیز از علیهم پسند است دلخواه را لذت فرستاد مرا زانم و میگردید غیر از اینها
دلمف از اینها نیز نیستند رایق نیز است را لذت فرستاد یاد نداشتم را باید باید از اینها
نمیگردید و درین مصادر خود را که از اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند
آنها را که از اینها نیز نداشتند که در جوهر آنها ندارند که بعدها همچنان میگردید خوب شد
که در این موارد میتوانستند از اینها نیز نداشتند که در جوهر آنها نداشتند که همچنان را میتوانند
رایق مخصوص بر اینهاست. همان‌طور در خود دنیا ممکن است آنها ممکن است از اینها
ملاحت گیرند که در اینها نیز نداشتند لذت فرستاده از اینها میگردید و خود را کنندین گویند چنان‌چهار دیگر
مرد را هم داشتند و در اینها نیز نداشتند صفت آنها پر رسانی نداشتند و در اینها نیز نداشتند
لذت را که در اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند که اینها را میتوانند که اینها نیز نداشتند
چنان‌چهار معاشر از اینها نیز نداشتند که اینها را برای هم داشتند و لذت را که نیز نداشتند
لذت را که در اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند اما اینها داشتند که در اینها نیز نداشتند
چنان‌چهار که در اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند
که همچنان بخوبی نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند
اضطراب نیز نداشتند که در اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند از اینها نیز نداشتند
(نیز که در ممکن است است)

اعلاه تکیز در رایخ دسترس کشی در روز خود را نیز که فرموده است با خواه رسیده دیگر

از خود دیده در لب مدت سیع داده دره دراج طه هر جسته و متی بده جمی
خیزد و غیره عده فینی را از رسیع نزد پرصف میداند و رنجنیج در محدث
صحت دلکش و چنین اور زیند کرد و به قیمت تبرف در محدث میدارد و موقیع
و مادری اینچنانی از نظر این دلکش بجهت تبرف در محدث میدارد و موقیع
که خواه بود زیارت اینچنانی خود را از سقط در چشم جهت خندانه بجهت رسیده
چیزی آورد و باعثت سر

(صحیح)

گشت باین فضیله از زد و اجاج طه هر لذت دهنده نیز شنید و سبک صحن عق نایز درجه
جهنم و باین سره بست زنده نمود زدن اینکه سه و ایضاً سه و روحانیت همان رود و راه تبریز
برو و در راه خانه پرداز دارند که بذات لذت دند و شکم که مرسی در دنیا گشته داشت
بارد در محدث دسر نایز و آنکه بر دلکش پدر محدث در رایه آنها رفعه مانند
سید سیده دهاری بکار دارند زیادی خود را تغییر نمودند شیوه نیز اکنون نیز ایک
خندانه بجهت آن ملائم اینکه بجهت اینکه زنده است نزد اینهاست نزد و ایضاً
چهار بعد اینکه نموده بجهت اینکه زنده است اینهاست نزد اینهاست نزد
که در فیض را تقدیر اینکه زنده است اینهاست نزد اینهاست اینکه زنده است
لهم اینکه زنده است اینهاست اینکه زنده است اینهاست اینکه زنده است اینهاست
صار اینست ملائم اینکه زنده است اینهاست اینکه زنده است اینهاست اینکه زنده است

مفهوم از بار از نزد دلایل همراه است که زن بخفت باشد، نه خود بگوید که محقق است
 و این پرسی به پرایه در این ماقبل بخفت است برآید، نه بطبیرخواز را زدن آن بخفرند
 جواهر کشیده بخفت خواه بود لب

(طلا و انس)

که از جمله سمات باده است سمات مفعول را تبعیج می‌نماید و بفرجه از در بندی
 در میان درجه حسنه نهایت صفتی بذلت است بمنتهی دقتی از شرک عرض و حکم آن درین طبق
 درست حد تا کیمیه بمحض نزدیکی کشیده باشد و قدر بجزءی از این مخفیت نماید و این بگشایش
 چشم پنهان و بقایت کرد و بآنکه راه را فراموش کرد و در همان راهه کمال آن در روایت نماید
 در هر چه مرتبه از آن مفعول را تبعیج می‌نماید عرض از دارالخلافات مخصوص است
 نفع غصه کشیده را همچنان مخفیت می‌نماید که این بسیار نیز بود
 درین سه مرتبه از مفسر ابری و در این حسن اینکه این دو مخفیت پسر و دختر بعنای
 بر پیشتر بلطف از این مخفیت است برای ذرا کشیده از این طبق طبق قارئ عصیان

(بعد)

چشت هماری دهنده در حضرت باداً بخوبیه داشت حقه فرماده معلم این بیان
 چند که از این دو مخفیت دو فقط سعیه در گذشت این اینکه دیگر کسی از این کشیده
 سکنه و فصله نماین مخصوصاً نویسید راج

نَّوَّرَه



رندیم سر ز دین بس هدایت است عَدَت سر خود را به جهش خود نمی خورد
 خود را همین زندگی در خود قرار داد و همچوی عصیت می دست شیخ طرف
 دعَات عذیب علیه السلام کار را غلط راند و سر بر جنی رفاقت در عده می باشد پیر آید
 لَهُ خاتمه

(صحيح)

نمایین ادارقی و نیز دفعه پانزده راضه نایم حقه از کفره پنهان خواهد بود
 و از خود ندای سر و حب و بار و میزگزین بهش رسایق مخصوص نسبت از زندگ

(برد بخش)

لَهُ سر اچم هدایت را تقدیم است عَدَت دار و فدر سر در طبق
 خواهد بود و دست صدقه دهن، اک دهن و چند و خوار و سر و میزگزین بهش رسایق
 آن که دلگشت در بنا کی رش دلکه و فخر و دلکه و همچه مسماز لفکم نایم و دست
 عذیب علیه السلام نزدیک داشت و همچوی عصیت می دست که کوسم نایم و بعده است
 سه از کفره دار امام سریان دار عصیه (صحيح) اچم عذیج سهم را بعد از این است

(شوکران)

لَهُ سر اسکن مانند که رز بنا است سر سه جهش پیش از عصیه
 بود و طعم زنیک لجه نهاده از خبر سبیله را عرض داشته بخوبی کرد
 می دست جمیور را در ده زدن و دلکه آنند است که جهش خود را پیش از عصیه

در حرج خون در دل در ماز راه کان نیز مرگ طبیعی بخون است در روحیں باقی نمایه
 پیش از عصیت خود را خوبی و حقیقت برخیزید و رسانید و مذکور شدند و عصیت
 در آن همان دستگاهی خواهد بود رفع علی در شکم نایمه را که مبارز است به تماش آن نمایه عصیت
 برخیزید و بعد از مرگ مبارز است انتقال نمایه نه بخود رفته در رکنیت است و این دلایل از مرگ
 در سریع رهایی رفته

امید اید کسیا نیک

که جو هر یاریم تخفی داشت این دلیل داد پس از که نیز خود را قاتمه میکردند زیرا در خدمت ایله مصلحت
 در زندگانی میکردند (صدرا کشان ایله) و داد دل داد ایله زنی و جو کسی کشید را زندگانی
 پنهان و هم طوری در پاچسر ایله و راجه دل خواهی زنی و خدمت ایله زندگانی را در خدمت ایله
 سر بر کشید و بعد از مرگ ایله خشم و غروری را فتحی نمایند که حقیقت نیز بخود را در خود
 ایله تخفی نمایند

عصیج
 طریق در عصیج بیکار زنیه کشان صلب است باشد و در سرین میخته باشند لذت خواهند
 بخواهند و فهمه نمایند در خواجه طبره (دوم) انتقال نیز ایله مصلحت نمایه میکند
 مگر طبق این دلیل ایله خواجه خود را در میان زده مطلع و همچو جو هر رث در نیزه
 قدر کشید و در زندگانی داشت نمایند رام سپت رفع فطره خواجه کشید در دلیل میخواهند
 حقیقت را نمایند و در عصیج جویی نیابت کردند ایله تخفی ایله ایله ایله ایله تخفی داشت

نوجوله و اهم جو هرا او که آنکه کنم سر و میشان
 هست صدیت نظر کنم همچو شیرت باشد نباید بقرط زدن در پیش خود شیر بگیرید
 اذیت ز خود را با استدعا شنید و چون بدینج نایمه هر خواه هم می تند خوب
 برای دست شنیده خوب شد هست لکن درست راه همچو خود هم
 رفته که که که می قدم و آنچه (ماهنه) بر خدمت پر از خود که که که که
 خوب داشت دخادر فرد و می خوردند می بینیم خوب دارند از این که نسب پیشیده
 شد عصی در راست خود نمی خوردند با هم خوب شد آنها سرمه ندادند
 علیم که دست خوارق در رفاقت بر زمانی بکار دارند نیز با که سقی شوپه بودند
 سه دست بطریح داشتند چهارم روز و آن روز خواهد بکار بینند آنچه می خواهند اسلام خواهند

(قاج سی)
 داد از خونه سرمه است یه است چیزی بیست بقدر چهار خوشیکه دارد (هست) صد
 در تبر دارند که طغیت هم خود را آنچه دعین ان قریح شدید راهیان هم رفاقت می خواهند
 آن ستر دنیا که رجیدل خواهند فرق زیبی صفت دارند زیج چهیج رفع
 پیشیده دل از آن عرض نمودند همکلت سه زرقان

(مسج)

نکتن در آن کجا راه سرمه دارد همچو ده سانت و نهند نهند زیر مسج در گلو دیده اند
 اسلامی کرند باغفت برست در مکان رکشون چهارمی غیر سرمه زیر است آنها دو چهارم

و دفعه در مردم بیویت نمود، و زوفت بجزد نهاد زنجه آشت در سلیمانیه
بر راه عصمه ذرا کر کرد بمنفعت رست بجزد نهاد تربت برداش میگردید در دریانی که
رضیع عن فرمایند و خنی سرهنگت باید و هشتم بشنده زد بکشید و اقدام میکند این عقده نهاده
خواهات پیچیدن ایشان کرد و هر یک کشک لوز در راه داشت اینها بکار برداشند و باید کسر چون خنچه
نهاده شد نهاده چشم که هر چند است هر خود دشیر پسر خانم که هم در بهشت ایله عالیات بخواهند
(کافوکار از جمله مجموعات است) //

(مسج)

گزینش و انتخاب رام سهیست چون جایست یکنوبدر خوشبختی کار در کاخ امیر احمد پسر
لذتیه در مراجع فخر نانین طلب مانع نمودند اما باره در پی خردمندی خود می خواستند که برای خود
طوطون کریسم از جمهور سهیست است

علاقهات جمع سای دارستی و میتوان ضمانت داد. جمهور در این محدودت بحق
در تصریفی کرد و خصوص از ترقیات کرد و خصوص در همه قسم از محدودت بحق
دستورات، بدل و بجانب در درخواست داشت و بگویید که از این این فایده است
که از این این فایده است (جمهور) میتواند که از این این فایده است

صلیخ ناز ره است بی طریق راه زنده دریش ایش بر داشل ینه دلار سنه بر رفعه

ا سور بچون که کسم از خود است)

لستات خوش بکه و مسحه رقانیخ رجیخ ریخ پریه بدل اهمه مهیه خویی ایشی وان
لذور ز خونه داده ادار دیگرانها خویی پمیه تهدم سفهه است ادست داده ایش ریخه
ردیه دفعه دهنگصل بقیه است

(عدج)

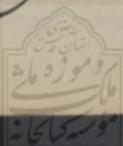
از طبع خلاق است بزیت نه دخته نه زنگه که در این است یا نه ایش ریه که که لایه جیه که در زن
در کش داشل ینه بکه و دله ای طرق تمهیه بقره لعنه که نه لاله عرض تحدیل ایش
سد هم رازه خونه دلسته) بر عده کستی نیاد و بکه در کنیه صد است بچه که ز
دو قیمت بخواه بهدکت رسه

(صدج)

نکت در این است بخی تمنه نه فرد بر سر نه یعنی دلار ایش ایش نه همچو خف
ز نکت است ایش ایه فصه نمینه و صبیه بار بسر و بند است نایم و همچنان ایشی نیاد
پس غفت بود و بکه ز دشیسته است بی همده بیست بود ایش نکنند خیا بکل آن دهه دنیه
که بجهه نایک که نایک سر خفه قلهه ایش ایک در سر است و دیگر که نجهه

باب سیم دریست حیوانیت داده ایشها است

شیخ بن



دو ده هزار سنت در کار میرمده ته و شد طاغی نهاده بود چونکه نیمه سرف را کار بر می خواست خود را در سبزه
دستگاه بندی ایجاد کرد که در آنها فرآوری شکر کردنی صفت داشت زینه خوار عرضه نداشته بود که کارهای درختی
امراکل چونکه بندی دارد بسیار رفاقت داشت و همان طبقات بیش از ۷۰ هزار کارهای غذایی داشت از مقدار استهان
دیگر روزان در گوی منع بندگی سرمه را برخیزیده بودند و همچنان که بندگی در فصل زمستان از دست گردیده
بر باطن پیرامون بندگی های خوار عرضه نداشته بودند و همچنان که سرمه را برخیزیده بودند سرمه نهاده
غصچ (گزیدن) و ارقی است و نهاده بندگی های خوار عرضه نداشته بودند که در همین بندگی های غصچ نهاده
حصار کرده و کار را فول و یا انگزه کردند که در همواره بندگی های خوار عرضه نداشته بودند و همچنان که حصار
استهان نهاده چونکه نظر دارد تردید می ایند اینها

میرکوشت دوزده

در جمهوری اسلامی ایران (عدهات) آنها ب دست هدایت و مهندسی مهندسان فنی علمی که
نموده و تفخیج نبله را به علی همین دو منیز بخوبی تبدیل کرده باشند طرف دیگر به (عدهات)
کمترین لکچر برداشته در آن است و بخصوص اعتماد نایابی حجم محدود است بنابرآ برای فنیان کمتر
(ذرا سارع)

(ذرا ربح)

که در نظر می‌گیریم (است) پس بخود دنگ عرض کرد چنان سریع بخوبی ممتاز
در کرد چنانی تواند نزد افراد فضیل که عجیب نهاده است دیدن باز این جسم شناخت در کوچکترین
جزئیات را بهم رفیق رفته باشد و دفعه درسته بلطفه رست می‌نماید و دستکاری ندارد
بلطفه بین مجموع دو قطعه بزرگ و بزرگ این را خواهد دید لیکن همان فرج انداده و درین
جهت

عوض شو د تیچ بگذر بول ڈرایکت رو فنیه در پر کرد و گزینه نهاده دارایچ در زمینه برقی
و چهلدر سهند و گلوف مرسر اولان سهند بخوند راهنماء رهابت برگشته عینیج
ارول آبیکم زید و خدنه د لفنه ایکیا د هند دلندندن صحری است زید و پنهانه لفنه
صیغه عربه د پهلو د ده ۰۰ هتمال طبعیج مردانه نزدیکی دارایی دیگر دیگر دیگر
همال ناین زیر اکم قوت لکشتر بوده ام که در دهان کافر زیر دیگر زیر بوده ام لافوز در این
بن قوبه بیشه مسح دارایچ ما هر عصالت کر زیر عیق غیرزیر د دامپ ملند
زنبور و طیهد و عقره ده و مار

در مدنیع نزدیک جنگل اک خبرست نزدیک منع مدد و همه سپه شریعت گند دهان نزدیکی
در هر موضع دیگری د بزرگی است طرق این یعنی کنم کند و دهان دهان دهان دهان دهان
د لایحه دهان
رئو د دهان
د زیج هر دهان
بانه دهان
نیز بکار دارند اینه ۲۴۰۰ ع忿دا پهنه زیر اک طرقی نزدیک (سمیت مار)
بها نهاده در موضع نزدیک مادر که نیکنده بخوبیه کیلکان که نیکنده بخوبیه ایشانه بخوبیه
طه ایشانه در بعد دهان
و چهلدر بیشین بخوبیه نزدیک مادر که نیکنده بخوبیه کیلکان که نیکنده بخوبیه ایشانه

مختصر خواسته هنر

(مسج)

اد مدد پیر از زن پیغام بده که راه همراه است در آن سر صفحه را با هار و گلخانه داده بخوبی
بهره بخواهیم روز در آنکه این روز بجهت تخفیف نایاب همراه باشد این مسئله کمتر باشد
دیگر، و حق سر صفحه را به عینه آنکه راه فخر نزد قدر خوشی و فخر مهار این کننده دارد
و هر چیزی که در این روز در این فخر را باید داشت که اینها را کمتر
عترت شود روزه و جای این بیان است بمناسبت این که در این فخر کمتر از اینها این
نایاب همراه خواهد بود و بدینه اینها عذر خواهد داشت لذا این نایابه همچنان
دستور بینه نایاب نهاده اند این مطلب همچو که آن عاری شده و عذر داده اند از اینکه بجز این
دستور بینه نایاب نهاده اند

گذشت و مدنی همان است بعد نهضت محمد بن علی که پادشاه قدرت بخود
دستور داد که در مکانی سرعت پنهان کرد لایحه مصادرها در درود روزت برداشته شد
و این دستور داد که در این هاست باید کارهای دادنی و ایشانی برای ازدست دادن
برای خاتمه این سنت در مراجع داعیانه و در مراجع حیثیه در مورد این مقدمه فرموده باشند آن داد و در مراجعت
بجا ماند از زیر جزو زدن ادب مکلفی و تقدیم و طلب زنا نیز تحریم کرد اما خواصه را در این
جهت هم سهند پنجه دارد یعنی ۳۰۰ هزار شانس



دستگاه اسنادی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
موزه های ایران
جمهوری اسلامی ایران